

خطی «فهرست شده»
۱۳۷۲۴

☆
1

۲۴
ع

رسی شد
۶

بازدید شد
۱۳۸۵

cm 1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20
INCH 1 2 3 4 5 6 7

۱۰۵۵۰۰

۱۰۱۰

کتابخانه مجلس شورای ملی

شماره ثبت کتاب ۸۶۹۳۹

موضوع: تاریخ اسلام

مؤلف: محمد باقر خلیلی

شماره قفسه: ۲۰۰۷۴

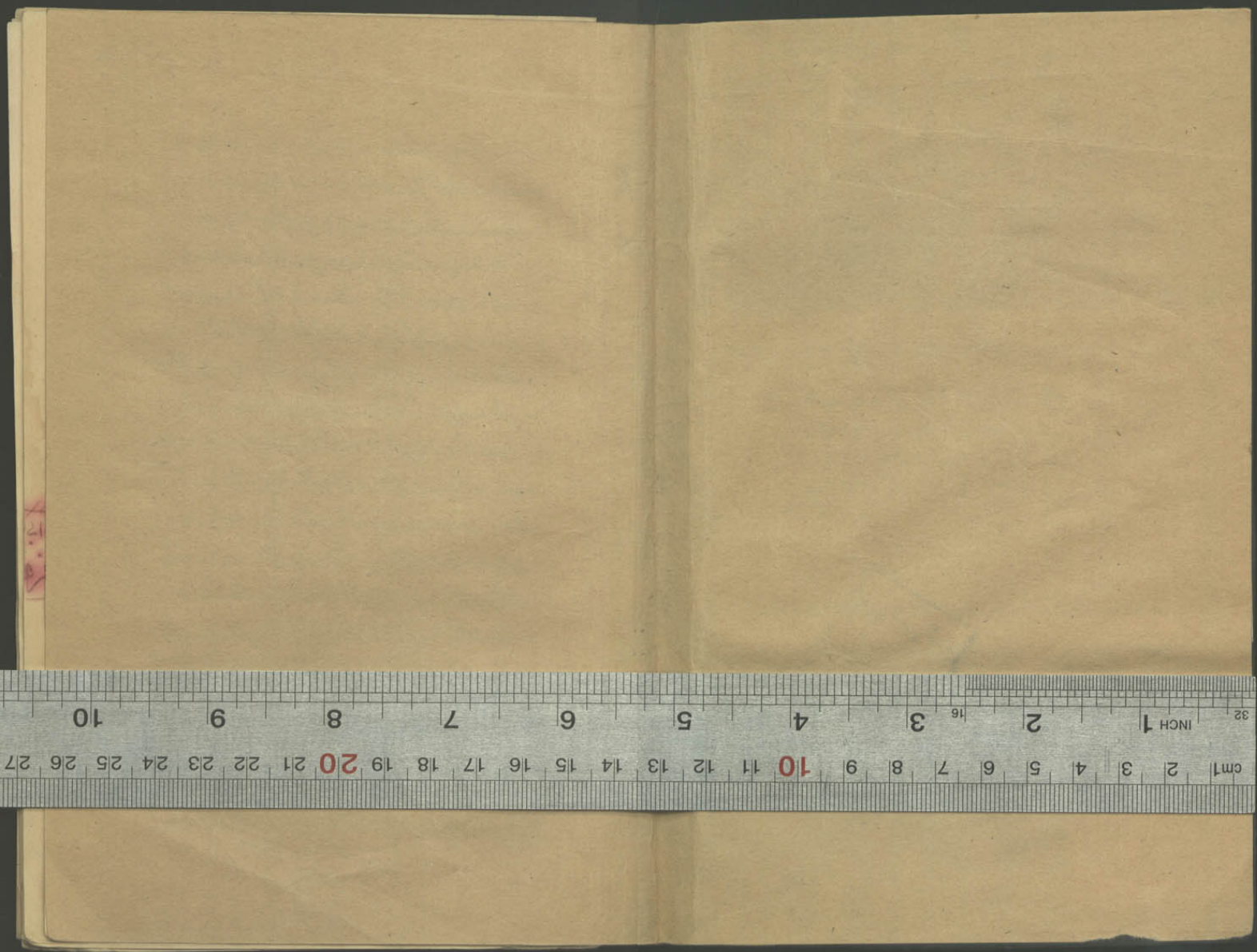
کتاب: تاریخ اسلام

موضوع: تاریخ اسلام

مؤلف: محمد باقر خلیلی

شماره قفسه: ۲۰۰۷۴

خطی - فهرست شده
۱۳۷۲۴



17.8



رسول الله از غنیا و ما زكوة ميكر و فقرا هم اي و در ان شما بز چنين كنيان ما قبول كنيد و عورت
 بدست نامحرمان بندي و ما انظام كوييد و بنفقد يك مريدان منع كونه از شما كونه باشند تا از چه كجا
 هر يك از ايشان از مدي نامحرمان سر كونه حلا و رسول از اين قوم واقعا ايشان بيزر باد و در كوشه محمد
 چه خصما و عثمان حوله شيند جمع منفعل كوييدن او بكيدي كنزين امر صريح بعبان فضيحت مشو
 و در زمان مردم باين حكمنه رسوا ميكر و در سخن ديكر در زمان گفت تا بفرم در زمان رسول الله
 چنين بود كه هر كس از اصحاب بر سر كجا هم ميانه اي كه رسيد بر آن جاه چيزي زياده نميكر دان
 تعلق او به ايشان شما بز چنين كنيدي بر يسوس بر خاسته و هر يك جدا جدا از همند بطلب
 اين بويضا اختيار نمي سازد ايشان حوله كه لا اله الا الله هر كس اين حال صورت نه سبذ و اين فكر محال از
 فقه معتدل ني آيد و هيچ كس را مالك نمي سازد الا انك كجز هذا از آنچه در عين ولادت از اين واقع
 شده و ميگويدي چنين در وقت بدان حكمنه ام او بكيدي كه اين خبر بفرغ آمده از بر جماعت و هر كس
 مثل اين محبت نيدي سخنان بچاهل ميگويان حوله كه بخدا و رسول باريكم كويدي درين قول صام
 در انساني اين سخنان امير المؤمنين بچله را دل و اين جاهرا شيند و فرمود كه انبوم هر كيد را از اين
 كيفت حالش رسول كم بعد از ان شاه مردان گفت اين بچله فرغ صيماي حوله كه ايشان فضل
 من و ايند و من مشطرت كنكم كه مر جبهه هذا از آنچه در عين ولادت از اين واقع شده امير المؤمنين
 اخبره كوشرا من دارد و انوقت كه فريده رسك ما در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در
 اللهم سلم من هذا المولد يعق بار هذا اياما در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در
 او قرينه با جابت كوييد و نمونگ شد و چون برين رسيد كني كاله الا الله محمد رسول الله
 بعد از ان كه ايما در و در باشد كه با همال حوله در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در
 كه در وقت حاضر بود ندانكم نوبدين سخنان ميچندند و آنچه نوشيده بودند بر خنده ايشان
 نوبدين

نمودند و عمارت آن را در موضع كز نمونگ شده بود در آن كز نا اوقت كبر و انويست ظاهر شد تا بچله
 ان كوشه وصيف كرد و در وقت كه ترا سير كردند تمام همت فرموده بود بر خلفان لوح صبر تا در حلا
 پرون آمدن از خانه خود را بر آن رسايد و آن لوح بر يادوي حوله بنفشه بيرون آن كز ميم صاحب فرزند
 مبارك و نام آن چله خواهد بود و اي كز بدخوله اريد كز نقه بقبل بنفشه و گفت اللهم انست المقتض
 المان او زحفي ان اشكر فقل الله انعم علي ولم يقظها الا اولادها و انتم لها عليه اللهم بصاحب السيف
 الحينه ما هو كان الا اتمت فضلك علي بعد از ان ان نخند صراي و در و در و در و در و در و در و در و در
 او بكيديست عثمان دار عثمان خواند و از پيشه شاه مردان جز در او در مطلقان ياديه و بچله حله
 انما بعنا بويكي بر كشتند و چاهي كه شيد مطرب و انكه اهل بچله كه شيد صدف رسول الله
 قال انما مدينه العلم و علي اباها بعد از ان او بكيدي كه ايشان را در خرت است امير المؤمنين حوله را
 با سماء بن عيس سر و اسما در ان ايام دن او بكيدي بعد از بكمه بر او حوله فريده امير المؤمنين
 و از جانب خيرا هر و كبل شده او بلفظ حوله در او در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در
 سلا فارسي كه گفت زني بود از انصا كرا و رام فريده هي كه شيد بچله انها احتيا من فضول مردم را بر شكن
 ميقت ابوبكر نوبعيب بر و ما بعنا امير المؤمنين بخبر ميمن چون سخنان ام فريده بابي بكر سيد
 او را ولييد و گفت من شنيدام كز سخنان در مجالس و چاهي كه قصه كه موجب نفوس بعبان مشو
 و اقبال اين كا با ايشان و نقل كوه اند نوبكر ام فريده كه فريده امرا از سخن رانف نوبه ميمراني و حوله
 انما انصف خله رسول و اضلال خلاين نوبه نيكه ابوبكر از اين سخن بعبان بر نشسته كه شيد
 خلاصه هي چاهي را كز با ما من اجماع كوه اند مقرر فارسي مكر فو با ما من اعتقاد ندا
 كه شاي ابوبكر فرما من بنسبه گفت بين كنسبم ام فريده كه فريده امرا ام انكشا كز ترا اختيار كوييد
 و از بركي ديوار و بچله و كز ان ذوالكش از اري با بچله جمع از نوبكر كز ندا ام امام محقق با ما من

سوال جواب
 با اولاد

که هیچ سخن را بر سبیل حکم نکند و از فرمان الهی سرپیچد و انجیل را با جزا باشد و اولاد را بکشد
سایر باشد و اطاعت نکند که عبادت بت نکرده باشد یا عمر در کفر و زندقه گذرانیده باشد و بعد از آن
اطهار اسلام کرده باشد این ایضا فرمودند که کلام الهی را بکشد یعنی از آنچه حکم کرده است
تمام ایشان را مصلحت بندگان خود احتیاط کرده و اطلاع ایشان را واجب ساختیم آن فرموده کف بوالله که
دروغ میگوید و برخلاف آن کردی اگر اینها عداقت خدا ایشان را بر کنیز میبوید حلی می دهد و در قرآن مجید
خود یاد میزد و چنانکه در حق ایشان گفته و جعلی است با ما صبر و کافران با ما صبر و کافران با ما صبر
و اگر ایمان ایشان و عالم بر سر لغات بگویم نام آسمان اول و ثانی چیست و ثالث چهارم را چه اسم بخواند
و چه چیز خامر تا سبع چه نام معروف و صبیح اینها را بگویم معانی متفکر شد بعد از آن گفت آن خدا می
که آنرا از قرآن مجید بداند آن فرموده گفت آنرا ندانم تا بعد از آن حجاب بر سر خود من ترا ندانم میگویم آنرا
گفت ای دشمن خدا اگر اسم بدی که از آنها هرگز نماند که بگویی بخانی بانی و الا کفر میگویم که ترا بقول رسانند و
فرمودم آن فرموده گفت ای پسر ای بی ایمان که ترا از کتب میترسانند بخدای سوگند که باک ندانم از آنکه در بیت
مثل تو کشته شوم اما بتو میگویم تا او را در این سوال برای ایشان نام آسمان اول البرکات و دوم برکت
و سوم محفوم و چهارم برکت و پنجم مایه و ششم ما حیر و هفتم ارباب و چون او برکت و ثانی و او این
سخنان از آن فرموده شنیدند عجز کردند بدین گفتند چه میگوید در حق عطا بر اسطیلب گفت چه میفرمانم
گفت در حق تمام است و در این بیوت و صبیح رسول و حجتی و زوج بتول زهر و دلالتی همگرا و آنرا که
سوز و روشن است نه میماند و آنها را و آنکه کبی معرفت اولیای تمام است و غیر اینها و بعد از آن رسول امام
نیست ولی برتری بر او نیست خدا هر که نفعی از او بدینا میفرماید و در بعضی خنده و چشم بر روی خدای تو و
و بعضی خود را بشیر و صومعه سوخته چون با بیگانه این سخنان شنیدند آنرا غضب برین
کردند با قریب خود گفتند این را لاله ایام زمان خود بودند آنرا و اندین بر سبیل یکی از اینها

مغز

خود را فرمود که ایان ماد و تر صلح را بقبول آید و جمعی از برای آن فرموده اولاد و خانه اش را در کوفه بنی امیه
دور زعفران و بعد از آن واقعه کربلا و سرکند و سرکند و سرکند و سرکند و سرکند و سرکند و سرکند و سرکند و سرکند
پناه رسانیدم متوجه آنرا آن فرموده که دیدن در روز عتبات کربلا بودم چون سیر تو را فرمودم
دیدم در اطراف قبرش چهار مرغ سیاه که در صفای آنها سخن بود و هر کدام یکدیگر را با قریب
در صفای داشتند و در هر یک از آن فرموده در روز عتبات کربلا دیدم چون شاه و لایب
دیدند با کلاه خود را بر آن کردند و با اتفاق آواز بر داشتند و با خضرش چون چند مرغی کردند که
ما نفقه میدهم و شاه و لایب پناه مثل کلام ایشان جواب داد و بعد از آن گفت میگویم ای شاه و لایب
آنست و در برابر عزتم فرموده با دستار و دست بعبادت داشت و گفت با هر چه انفس بر بعد الموت و با
منشی القلم القلم را بر سر آسمان فرموده و جعلها غطیون عصا ک ایضاً کشته گشته باشد
آن مردی وای بر یکدیگر انداخته است و آن مرد فرمودند که آن از برای ما آن فرموده تا بعد از آن
او را بقتیدان برای آنکه که عاصی شده بدگاه فناگاه هانقی آواز داد و گفت یا امیر المؤمنین آنچه
خاطر مبارکت خدا مرا کند لخصرت بقبر آن فرموده اشاره فرمود قریبتر شدن کردید و آن فرموده
از قریبتر آن آمد و جاهه سینه از سینه شمشیر در بر داشت و گفت یا مولای پس از آن گفت که طفا
نور تو کند خدای نام شان ناطق هر که را دید و مصیبتی که عباد الله در حق تو کرده و لو که المشركون
مباح عالمیان رسیده را وای که بد چون این جز با بیگانه و عمر سعد بغایت عجب شدند و آواز
ملال از روی کار که حال ایشان مهین کردید حضرت شاه و لایب پناه آن فرموده را بخانه شوم
فرستاد و در پیش بر کرد و قولش را بعد از شهادت امیر المؤمنین ششماه در یکدیگر بود در خصایص
آنرا هر که سینه خنجر علامه همدان با سینه خنجر از عبدالله عباس رسانید که در زمان عمر
بود و خنجر او را بجان شرفی داشت مایه که معاش او و عیال و اطفال او تمام از سینه شوم را بیاوردی

کندش اتفاقا آن شتر و قهر در جوار صاحبش که بخت در هر چند که رفتن اوستی که معیند بیضا را بالا
چون در کف عیال بیضا شد نماز کلاشت با غنای آن ابرایش هفتاد هشتاد و یک که مال آن مکتوبات
که در زمان پیشین واقع میشد با حضرت خرمی میگردید و بعد از آن حضرت آن مشکل حل میگردید
الحال اگر سواد بجای رخت از وی پیوسته اما او را حاشیه هفتاد و یک روز بعد از آن که این شتر
بدعا او را میزد و در بلام نماند صاحبش شتر بعد از آن حضرت بجای خود را میزد و رسانیده پرسید
امروز جان من در سواد کلب بعضی در این شتران دارد پیش عمر آمد و حال خود را عرض کرد که گفت
تا دعا ایاری کن عیال بیضا استغفار باید نمود تا مگر آن بر این صاحبش گفت ای امیر عباس
که در روزی بیضا در هر که مرگ میبند قصد هلاک من میکند عیال بیضا مکتوبی بنویس و در روز
بند دلیان شتر و معنوی بر این عیال بیضا در هر که مرگ میبند تا مکتوبی بنویس و در روز بیضا
این دفعه بیضا در هر که مرگ میبند تا مکتوبی بنویس و در روز بیضا در هر که مرگ میبند تا مکتوبی بنویس
اوسان بد و منقاد او را میداند و از آن حضرت حکم برصد با شتر بیضا مکتوبی بنویس و در روز بیضا
از ما چنان شد عبدالله عباس که بدین از بیضا عیال بیضا مکتوبی بنویس و در روز بیضا
و این حکایت را هر چه در این شاه مردان فرمود و حق آن فلی الخیر و بری التعمیر لیس و در بیضا
یعنی هم با خدای که مردمان را در راه میوزاید اما در آن شتران که صاحبش شتر کینه را میدارد
چون من این شتر را بیضا مکتوبی بنویس و در روز بیضا در هر که مرگ میبند تا مکتوبی بنویس
شتر معلوم کرد در روز بیضا که صاحبش شتر را میدارد و بر این شتران که در بیضا در روز بیضا
چون نظرم بر او افتاد است حال کردم و پیش او رفتم حالش پرسیدم گفت رفتم تا بیضا که در بیضا
با نالیج در آن موضع بود و در بعد از این آن انداختم جمع برین حکم کردند و در بیضا در روز بیضا
میوزند و بر او افتاد است و از خود بیضا مکتوبی بنویس و در روز بیضا در هر که مرگ میبند تا مکتوبی بنویس

این زخم که بر روی من میبینی بعد از آن وقت واقع شد و توشش بسیار بود من رسید و زود بیک آن کوه را
هلاک کند بلدم با جانم در رسیدن و بعد از آن صطرب بسیار از ایشان خلاص کردند و من
هر شتر که بودم بعد از آنکه مرا بخانه بردند هر شتر را قدم و ولایت میدادند توشش کینه و حقا بسیار
دیدم تا آنکه رفتم عبدالله که بدین کفتم پیش عمر و باطن را حال خود کن تا بعد از آن که در کوه
که چنان مکتوبی بنویس و در بیضا مکتوبی بنویس و در بیضا مکتوبی بنویس و در بیضا مکتوبی بنویس
پیش عمر بود چون صاحبش شتر را نظر بر عمر افتاد گفت ای خلیفه این مکتوبی بنویس و در بیضا مکتوبی بنویس
و بنا بر آن دعا دعا که بنویس که در بیضا مکتوبی بنویس و در بیضا مکتوبی بنویس و در بیضا مکتوبی بنویس
آن شتران مطیع نوبی شدند آنرا غلام و سواد میداد و میگردید من بیضا مکتوبی بنویس و در بیضا مکتوبی بنویس
قتل من خواهد کرد اگر در مکتوبی بنویس و در بیضا مکتوبی بنویس و در بیضا مکتوبی بنویس
رفت من دستم که مکتوبی بنویس و در بیضا مکتوبی بنویس و در بیضا مکتوبی بنویس
رساند و با یکدیگر عیال بیضا مکتوبی بنویس و در بیضا مکتوبی بنویس و در بیضا مکتوبی بنویس
تاوی حال را بعد از آن حضرت رسانیدم آن کلاب پناه بستم فرمود و گفت با بن عباس بگفتم که
بیا صیقل و حلالن باز کرد و کفتم بی یا امیر المؤمنین پس شاه مردان مکتوبی بنویس و در بیضا مکتوبی بنویس
برو آن موضع که شتران تو اند و بگو اللهم انی انا و جرد بیک بی الرحمة و اهل بیته الذین هم ائمه
عالمین اللهم اذنی و اذنی صبرنا و اذنی شرفها فانک الکافی الملقی و اذنی الباقی ائمه و در بیضا مکتوبی بنویس
این شتران نیز شده مکتوبی بنویس و در بیضا مکتوبی بنویس و در بیضا مکتوبی بنویس
نصرت کرده بودی بار در آورده و تحت و هلا با جهره شاه عیال بیضا مکتوبی بنویس و در بیضا مکتوبی بنویس
پناه مستحق کن عیال بیضا مکتوبی بنویس و در بیضا مکتوبی بنویس و در بیضا مکتوبی بنویس
شاه مردان فرمود در آن وقت که نظر بر آن شتران افتاد و دعا کردی اول آن شتر که مادر

آنرا شرف دیگری بدین مقام و بعد از آن شخص و نیکویش بود و بعد از آن یکبار از اولاد او
اطاعت کردند و خداوند جمع در قرآن فرمود که ای ایها المؤمنین و ایها المؤمنات و الله که بهین عنوان
بود و گوید که این حضرت با من در آن موضع حاضر بود و دیگر هر سال بی بی آمد و شفاعت بسیار
ان اولاد و شافع او کردند و قول کردند و حضرت امیر المؤمنین فرمود هر کس را مشکلی بود یا
یا نقتضای مال یا بیماری در راه یا عیال پیش آمد که از دست خفوع و خشوع این راه بخواند و تصدق
زادگی بدین راه آنکه کند حاجتش بکار و شاه الله هم و بابت از تنج فضا و فرعون را از جبر
رحمت الله علیه از انبیا محمد غلام و او از پدرش روایت کرده از امام بحق و پیشوای مطلق ابی محمد
العسکری علیه الصلوٰه و السلام از ابی اعظام و حلاله که از حوز علمیه صلوات الله علیهم السلام
از امام عیسی بن شهید علیه السلام از الله الملک الهی که گفت در ملازمت حضرت امیر المؤمنین
عزیز علیه السلام بودم که یکبار شرط فرمودی نمود و پیراهن مبارک از بدن اطهر بر کشیدار
عزیز بود تا گاه موجود رسید و پیراهن آنحضرت را بجا شرط کشید چون آن کعبه حاجت
سازد آن غایت بر آید هانقی او آن داد که یا ابی الحسن بدست راست خود نگاه کن و لطف الهی
سینه علی بن محمد بن حسین چون آنحضرت در یک سینه دید که صدیقی در آن پیراهن در پیچید در
کمان شرط داده اند آنحضرت صدیق را بر آستین پیراهن از آن پیراهن آورد و در پیوسته بود
چیزی در قعر نشسته بود و دهان از آن سینه الهی که می کشید از اسباب الهی تصور هرگز با
عزیز آنکه آن او را شفاعت از بعضی از ختمه ایست از خداوند عزیز که افعال او منوط بر
حکمت است پس علی بن ابی طالب بن حسین را در سینه دیدیم او را بقیع بعد از دیگری در آن سینه
از امام غلام ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق فرمود که در روزی حضرت رسالت السلام را از حضرت امیر
فاطمه فرستاده بود چون سلمای مجزه طاهره را در آمد دید که خزان قیام در خواب است و دستش را

ک

کے اور ایک بار مذکور ہے کہ دین حقیت سے جو مذمت سرور کا بیان آتا ہے وہ ہے جو در حدیث
رسالت بناوہ و نہر و ایسا حکمت عالم است بر صفت فاطمہ من و بر حق کہ وہ در حدیث دیگر آید
کوید روز حضرت سرور موجودات منظر علی ابن ابیطالب مجزه فاطمہ علیہم السلام فرستاد چون مجزه
حضرت بنی اسد را آمد دیدیم کہ دستاویز کرد و آن خانہ بنویسند پیران اہم قدم قدم راہ امیر
میں ہوا دیدیم و در ملازمت خود متوجہ ہوا کیا فاطمہ من چون آنحضرت علیہ السلام دیدن و بیک خود
طلید و چیزی با او گفت کہ ہج بلای حضرت نفی میدند بعد از آن من کہم بار رسول الله صحت
کہ در خانہ امیر المؤمنین آسای خود می کرد و ہج کس در خانہ حاضر نبود جو عالم فرمود کہ
ای ابو زخراہی ہم حجاج و اعصاب فاطمہ را از زور دیدن پر کرده و زخم نونہ بر ضعف فرزند من
و بلا شکر کہ خدای ہم ملاک خلق کرد و جہد دعا و شکر در زمین و در ہما آیتا نامو کل ساختہ بر
نصایح اولاد من روایت کند سلمان کہ بعد از آنوقت سرور کا بیات مجزه طاهرہ خزان قیام
اہم چون نظرش بر بعضی اقدار آغاز گشت کہ گفت ای سلمای من حفا می کن کہ در روز بریدن من
ای و مرا تو بیک حق و بنشیند و گفت دست میدار کہ چند ہم مجزه کا کہ ترا از سران فرستیم
زیادت شود کہم بل با بخت رسول الله بدر معاہدہ مفاہیق با گفت و بر روز نشسته بودم و در
بر سخن و دستہ در انقطاع و حواہن خود و عزت بیلند ملائکہ بسبب آن حضرت رسالت پناہی
تفکر و خشم منور تا گاہ دیدم کہ در میان کسی انعام کشید کہ بعد و دستہ جلیہ جلیہ مجزه
در آمدند و بعد از ای حقیت و سلام ما حیران عینم کہ پروردگار عالمیان ما را از غیبت
سربسخت مجزوت فرستاده ای سیدہ و خدایت عالم و اسوہ طہارت بی اہم بغایت مشتاق حضور
فاطمہ را در روز صلوات من با سعادت نوحی بودیم یکی از ایشان کہ بزرگتر دیدم سوال کرد کہ نام
و حبت گفت نام من صلوات جلا ہم مرا ہجندت عقلا رھلقن کردہ نار حبت الخیر و ہاشم و از دنیا

برسدیم کاسم نوحیت گفتند که ما را چه می شود که در جهنم ملازم و مقصداً ما را بر سر مخلوق ساقی ما در
 جان ما بود و ملک مکان جلیس ما هم چون از سبب خجسته نسیب می نمودم گفتند خدا تعالی فرموده تا میلید و سبب
 موافقت و ملازمت با من بنفعا را که مخلوق کرد و این که بعد از آن یک طبق رطب ناره از حضرت فرمودند که این
 که این را در جیب سفید تو و از حضرت شهب و مشک از فرزند تو و من قدر حضرت فرمودند که این را در جیب تو
 دیندار که از آن اهل بیت مانی بعد از آن که از آن فرزند تو قیامت مقدار رطب حاضر کردی و گفتند بر این قطعه
 کن و در زاد اندازش با بسیار سلطان و پدید در اوقات که رطب با من همراه بود بخانه خود می رفتیم بهر جا که
 رسیدیم کشتند و بخیسرت و غیر استقام می نمودیم که با آن رطب چیزی نماند که در جیب ما آن رطب ظاهر گریه
 و دلدانی را بر ما فرمودند که حضرت خزان فرزند تو قیامت شامه و گفتند ما نیست رسول الله رطب که از خدا
 گفت ای سلطان این رطب از تخم کبک که از حضرت نشانی است و دانستی که فرزند تو از آن
 جیب دانه باشد ایضا حضرت رسالت با همی مراد دعای تعلیم کرده و حضرت و معال و بخت آن امر فرموده
 و دعای نبی هم الله التوریم الله فی التوریم الله فی رطل نوریم الله الله که هر دو بر او بود
 هم الله الله که خلق التوریم الله الله انزل التوریم الله الطوریم که از رطب بقدر مقدار علی بن
 محبوب الجرد الله الله هر با لفرمودند که در با لفر مشهور و علی السرا و الفضا که رسول الله که در این
 دعا را از آن حضرت تعلیم فرموده و بسیار دعا از دعا از تعلیم کرده و جمیع برکتان دعا سفلیا فشد
 در جیب است که در بعضی حضرت رسالت با همی گفتند باطل هر چه نورش دارم که از پروردگار من جبرئیل
 مرا چیزی داد که خلافت تو فرمود که با طهر را بعد از او دارم که در رضوان آواز آن جناب که حضرت را از نبی
 در جیب طوی را آن سینه کرد و در آن وقت که با طوی آن یکدیگر فرود ریخت و بر کتف خود ترا کرد
 و پروردگار عالم هر یک از آن بر کتف ای که از ملائکه سپرد و هر یک از آن نام یکی از همان اهل بیت
 می باشد چون روز قیامت شود ملائکه آن اهل بیت را بجهنم بر آواز آن تو فرمودند که این است همان ما در جیب
 ایشان

ایشان بقبول این فریج مبارک از آن شیخ عظیم و علی بن علیم خلاص کردند و بنشیند از عبد القفار و عارفان
 امام همام حضرت ابن محمد الصادق علیه السلام که در روزی در مورد حضرت امام حسن علیه السلام اندک
 حضرت سبکی ایشان فرمود که شب فرود آمدند در خانه خود و فلان طعام خوردند و این این را اهل بیت خود گفتند
 و با نبرد و بیک گفتند با پس از آن که از حضرت حسین و جین گفتند و این این کردی ایشان گفتند ما این رسول
 الله عجیب است که آنچه را در خانه خود می بینیم می بیند و این این چیز خیره آری امام حسن گفت علی بن
 از اخبار ما قیامت قیامت واقع خواهد شد خلافتی بعد رسول خود را بر آن اخبار عالم ساخته و هر
 از ما آن در کبریا که بعد از ما آمد بقلم می بینیم ما ظهور ما ال محمد علیهم الصلوه والسلام روایت
 از ابی طالب مالک ابی انجیه بن القویل که گفت در مجلس شریف و موقف صفت حضرت امام حسین
 بودم حرفی گویان در آن شاه شهلا بر سید که باعث گریه حضرت گفت با این رسول الله مادرم است
 و کلمات خود قبل از آنکه وصیت کند و مرا موت در ریاض و اموال او معلوم شد و من از او شنیده بودم
 که گفت در وقت نزوح وصیت خواهم کرد اما کسی ترا خبر نخواهد داد و احوال و اموال من معلوم
 نخواهد شد پس حضرت فرمود که ای یاران بر خیزید تا بجای ایشان صغیر رویم و مهم بن جانا
 بیاییم پس شاه شهلا ما احبا خود بخودت آن پیره زن رسیده بر پیشه و دایند و آن پیره زن
 هنوز بر فراش خود بود حضرت امام حسین علیه السلام در سینه ها بر او نشاندند جانشان پیره زنا از خدا
 نعم مسک نمود و دو ساعت پیره زن بر خاسته بجای خود بنشیند و کلماتی که شهادتین بر زبان
 جاری کرد و این چون نظرش بر حضرت امام حسین امضا و گفت با این رسول الله درای و آنکه مقصود
 بهر جا که حضرت امام حسین در اول و بر بخود بنشیند و گفت وصیت کن خدا بر تو حجت کند
 گفت یا مولای من و این اموال در وضع فلانی مدخولت شد و ثلث آنرا نذر این حضرت کرده ام
 و دولتت بیکر آن است بر صفت اگر دانی که از حجاب نشسته اگر او را محبت نباشد آن دولتت بر این
 حضرت

عمر که این دادی بدهد و بلکه خالق اولیای مؤمنان هر حق بیست بعد از آن گفت این رسول الله
آن دارم که برین عمارت کنی و ما بر لبش چون تکیه نمود و بعد از آن ای شهادتین جان حق تسلیم کرد و
اشاره به سجده نمود تکیه نمود و بعد از آن بره غمان گذارده و در بیعت رفتن کردند و بیعت او شد
این هارون صدق فرزند امام امام ابی عبدالله جعفر بن محمد صادق علیه صلوات الله الملك الخاقان
از ابا و عظام و اجداد که ام الخضره که روزی جمعی از علو زمان حضرت امام حسین صدق حضرت
داشتند و الخضره آن روز از ایشان از آن سفر کردند مرغ فرمود گفت در فلان روز شما را سفر نماید
که ایشان بجهت قبیل قبل از آن روز سفر کردند چون آنکه مسافر از حرم مدینه در سفر شد
جماعتی از طریق سیر راه ایشان آمدند و آنچه از مولا باب ایشان بود به عمارت نمودند و
کسی از ایشان از کشتن و باقی حج عبادت شاه راه و حاجت کردند چون این جزایان حضرت
بغایت ملوک شد و گفت من ایشان را جز در آدم و حوا فرمودم از سفر کردن در آن روز ایشان بخت
کردند بعد از آن مجلسی مدینه آمد چون والی را نظر بر الخضره افتاد کمال تعظیم و توقیر الخضره
بجا آورد و گفت ما این رسول الله شنیده ام که بعضی از ملازمان ترا در راه مقول ساختند از خلا
نعم ترا جرح عظیم و تو بر جزیره هار و اکر سب می یافتی بر آن در زمان هر را قبول میسایند حضرت
امام حسین فرمود اگر خواهی ترا از ایشان جز هم ولی گفت ما این رسول الله و ایشان از بی شناس
گفت علی بن ساسم فصلی نام امرا عالمیان است که را کرد و دیده و دقیقه از احوال عالمیان بر ما پیوسته
پس اشاره نمود بشخصی که در پیشش ایستاده بود و گفت این مرد جمیع آنچه واقع شده میان ما و شما
مضطرب شد و گفت یا ابا عبدالله انجانا ترا معلوم شد که از آن جماعتی و آن حال ایشان جز در آدم
حضرت امام حسین فرمود اگر علامان معرکه شما را با ما می کشیم بصلای من می کشد که بجز این
کلیت بر لبش و ام لطف نمیکم و از صلوات و رو کردیم پس شانه هار فرمود که در وقتی که از مدینه بود

در راه

فلان و فلان با او راه بودند و فلان رجوع علامان و حال ایشان بود و گفت چه باکران ایشان از علامان
مدینه بگردید و باقی آن را که گفت سکنید صاحبین الحرام که اگر راست نگوئید علامان را بهر بهای که
کوشا اعطای آن حضرت بجز و زخم شمشیر ملامت کند گفت ای امیر الله که چنین راست میگوید
گوید در آن مجلس حاضر بوده بیرون ای صاحبان آنچه عمارت کرد و جمیع را حاضر کردند و از آن یک
بنا ایشان اقرار کردند هر را به قتل آوردند و واقعت کرد روزی عبدالله مروان طواف میکرد بر
بیت الحرام و حضرت امام امام علیه الصلوة و السلام نیز طواف میفرمود در استوا طواف حلقه که بنویسد
و از دو حضرة و خنوع ایستاد و خبری نمود عبدالله الخضره تراقی شناخت گفت این کیست شخصی
دقت داشت گفت این جوان پسر حسین بن علیست پسر عبدالله جعفر از اولاد طواف باز دست بر پیشانی
بناشت و گفت چه میگویم که کسی این جوان هاشمی را بسویین طلبد تا کفایت حال و حضرت صیاحش را
معلوم کند و شخصی بجلد متاخرت فرستاده بجهت عروسش زینب غنود و الخضره بنا بر صورت عیبه
صحبت عبدالله الملك شد چون نظرش بر آن حضرت افتاد گفت ما این حسین بن رسول الله را بدین شیوه
و از فاندانش بنیم بر چه چیز ترا معارف از آمدن بجهت من الخضره فرمود که خاوند پدرم
احسان دینی خود کرد بدان فعل شیعی که از او واقع شد و پدرم احسانش را بپیشاه فرجه کرد
صادق گشت اگر میخواهی که در خسارت دنیا و آخرت نماند او باشد و در عقبات خداوند و برکات
بیزان اناقران او کردی چنان باش که گفت لا اله الا الله داعی بنیم که هر چه ایشان باشم بیکر مال ملک
دنیا و سزاده و عقل و معال او تک بما نماده اگر کاهی صحبت ما فی فیض دنیای ما فبما رسد و نفع
اخری خا شما با وصل کرد چون الخضره بنام سخن شنید گفت مال دنیا مال است و کمال او سوال
تا برکتش از عقل نوال و بریزه بین نشسته و دردی مبارکش با برود زمین باز کرد و کفی از سنگ
دیده ها سپید بر آنجا خنجر دست بیان بدگاه کریم کار سازید راست گفت اللهم اره حضرت ابا عبدالله

بینه با رحلیا بنای با و کلاولیا داید که نه چهره زانست بی چون نگاه که جمیع سگ دین و هادترها اول
عالی مقدار شده بود پس آن حضرت فرمود بان مردان هر که بیدرگاه الحی این قدر قدرت و حرمت باشد
بدنیای شما چه احتیاج دارد و از صحبت شما چه اشفاق برگیرد بعد از آن از مجلس برخاسته گوشه سردی
مبارک تو را که بنزد آن جواهر بر زمین ریخت و گفت اللهم خذها ثانی فیها حاجت بینه با رحلیا با بکر
اینها را بخالدش و تو که بگرم نوا اینها مستقیم و ما باینها احتیاج نیست عبدالملاک و ان بغایت
سخن حق در صفتها و از ادای خود بخیال گشت و باینست که عجاج یوسف مکتوب بعد الملک مروان فرست
مصرفش آنکه اگر خواهی که ملک تو ثبات یابد و نظام مملکت تو برقرار باشد باید که عجاج بن
قبیل خزیمه امارت تو از خلاصه موقوفه ما در چون این مکتوب بعد الملک رسید جواب نوشت که
مردم شهر ثبات مملکت تو عیب بقبول کلا لای طالب صیافی و بر بنیاد خون اهل بیت رسول فرست
حق که و از آن عاقل که ال اوسمان که تصدق مانند معاندان ایشان نموده اند با حق معلوم گشتند
و در قیامت نیز معلوم است که حال ایشان چون خواهد بود و ما هر که ده عجاج ارسال نمودن مقارن
حال آنحضرت امام آل کعبین و التاج بن علی بن زین العابدین علیه صلوات الله علیهم
رفع بعد الملک رسید که آنچه در حق اولاد رسول و اهل بیت است که در جواب نامه عجاج که از فلان
تاریخ نوشته بود و فلان روز بخود سیرک بود نوشته ارسال داشته اند شکر لله سیدک و ما را
فرست و مملکت عی ترا حلاً تصامیع مکرر اند و مدت حیات و مملکت تو برکت و دهار چون عبد
الملک مکتوب بخبر ترا اند و تاریخ مکتوب بخبر ترا خواهد و تاریخ مکتوب بخبر ترا با تاریخ کتاب
عجاج موافق یافت و گفت که این عجز است سید العابدین است بغایت شوال آوردید و در هر ایام
طریقی هدیه بر جهرت آنحضرت فرستاده و التماس نمود که چون بعد از آنحضرت رحلت می باشد ارسال
نمایند و منت بجاده اشاره فرمایند تا تقدیم رسایند شود چون آن مبلغ را بجای آورده ام از بن العابدین
تو را

بوالیان و عجمان خود تقسیم فرمود و حقیقت عبدالملاک عاصم بن زیاد بن عجمان حارثی بود و ولایت
از انبیا الصالح الکذاب گفت شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام و قتی شوش ریدن مادرش برید غالب
مخبر من آنحضرت آمد و گفت با بن رسول الله حضرت زین العابدین مادر خود از بن حضرت زین العابدین
اندک متفکر شد و خبر زامل آن بود که عجلت جهت ابو خالد فرج را می هرساند و در آنوقت در
سکرا را آنحضرت چهره حاضر بود بعد از آن سر بر آورده و گفت با بکر که این اسبی است که در طوفان است با
مادرش یکدیگر با بن نام خوانده بود و از پدرش که فرموده ای اهل شام بدین مقام اید و با او
حقیقت بیبا و مولد بیبا باشد او را در خزینت که حضرت یافته از جیبان و هر چه علاج کرده باشد
نافع مقنانه باشد و بقصد معلول خود را بن حله داید و بگو فریاده باشد که ده هزار دینار
مان کن و ده که علاج در خزینت نماید اما با خالدا بید که بنویسد و بگویش من این دختر را علاج
میکم و از زنده هزار درهم بخیرم چون این سخن از او شنیده بغایت متعجب و مسرور گردید و آن
صیغه بنویسیم بنیاد چون روز دیگر شد ناچار عی از جانب شام با حقیقت تمام و توبی مالا کلام
در عهد و مدینه نزول نمود چون ابو خالد از آمدن شاهی جز یافت بمنز نگاه او شناخت چون
شاهی را نظر بر ابو خالد افتاد بیوقوفان گفت من بدین حله و امدام بسبب آنکه مرا خیرت علیل
از معالجه ترا که ترا لطفاً و حکما حاضر شده اند و بدین حله و طلب بیدارم که در معالجه ترا نماید
ابو خالد گفت من معالجه ترا میکنم بشرط آنکه ده هزار درهم بدهی شاهی که شایکها غارتنا و کوهن آنحضرت
طلب صیافی و آدم آنچه فرمونی فرزان بردارم ابو خالد گفت ساعتی صبرنا تا من پیام بر تو بفرست
بدوم آمد و گفت با بن رسول الله آن شاهی که فرموده بودی آمد و من او را دیدم و مقبل علی
دخترش نمودم الحال امر علی آنحضرت حقیقت گفت بنویسد بدان دختر تو کو چو تو بگریه در کو
بگریه حقیقت علی بن الحسین زاینکوبل که از بن خادیه پرورن رو و دیگر حقیقت مکی بر ابو خا

آهوی را از آردا و اهر و ساعت پیش حضرت امده حضرت زهرا آن آهوی را بخریدند و بر این عود
ساختند و حضرت را گفتند که بگردید و سخن ما را شنیدند حضرت از آن بر این عود
و هر سر شدند حضرت سخن ما را جمع فرمود و در پیش من فرمود و دعا کرد آهوی بچشمه
و با اهل آن بیجا کرد و در وقت آن چنان امام هام حیف الصادق علیه السلام که گفت روزی ما
بجوش حضرت ابوجعفر محمد باقر علیه السلام و آنم در آمدند و از حضرت سؤالی نمودند که
باب رسول الله خدا امام و طرفی از ما که از حق گذاری حضرت فرمود که از مرتبت حق
گذاری و از آن مرتبت کاری او است که چون بچشمه می آید کمال از حق تعظیم و نهایت است و بگویم
بجا آن بود که در هر چیزی جز هدایت را آنچه را امام و احب است که ما را هدایت کند و آنکه در
و ضلال شما را بطریق حق و روش حق و غیره چون اندام را یکی از خصایص است که هیچ کس را
قدرب آن نباشد که از خصوصیتها است و باید انکال جلال و هیبت که او را است در نظر خلایق
اگر حضرت رسالت پاهای چنین بود و امام بن چنین باید بی اعتماد گفتند باین رسول الله
امام شیعیان و دستاویز برای شناسند حضرت فرمود باین ساعت که در سوخی از دست خود
بند و شناسد گفتند باین رسول الله آیا امام اسامی پذیران و ما در این قبیله است از امیران پس
حضرت بیکه از اسامی پذیران و ما در این و در همان قبیله است از آن که گفتند باین رسول
راست گفتند حضرت فرمودند آیا چیزی هم شما را از آنچه شما از آن می خواهید که سؤالی گفتند باین
رسول الله گفت سؤالی در این که مرا از این آیت ملی علی تجیبت که شیخه اصلها تا بت حضرت
قالها ما ایم که اهل پیش ما نتم و صلیم از شیعیان و او را که شیخ ایم علم و حکمت و عدل از آن
ایم زمان بدین آثار و علامت قانعید باز یاد کنم گفتند باین رسول الله بدین قدر قانع
حصول سعادت از آنست و شاکیم در وقت آن ابو عبید که گفتند از امام محمد باقر علیه السلام بود که فرمود
شای

شای بخیر است حضرت در آمد گفت باین رسول الله پدر و مادرم اولای تو با خدا ایم بخت خداوند
بر من منت نهاده و از جمیع مخالفان و دشمنان قبل نموده و ما و یاقان و دوستان این آستان عالی
پوسته نام و پدری داشتیم که بخت خدایم را داشت تو را بگو و حق بود و او را عزیز من فرزند می بود
و در مکه مکن داشت و او را بر سائی بود با قول اشخاص از آنکه در میان او و آنکه در میان او پلست که
او ذات در آن باغ صفزه و شمایی بود و اموال خود را در آنجا که خود می دانست من می نمود و بنا
بر بختی که هر اهل بیت می دانست از آنکه در آن وقت بود و آن مال را از من مخفی می داشت
حضرت ابو جعفر فرمود که دوست میداری که بدرت را بگویم نام تو را رسول کنه و بدان در فینه
اطلاع یابی چون شای گفت باین رسول الله دنیا و غیره تمام و آرزو دارم که حاجتم بر تو است
حضرت مکتوبی نوشت و مهر کرد و بدین جوان شای داد و فرمود که این مکتوب را بر بنام برود
معا بر بنام و با او از بلند بگو و در چنان شخصی حاضر کرده مکتوب را بر آورده و مکتوب را
محمد بن علی بن الحسین و بخرم را داشت آن شخص طلبی پس شای مکتوبی که فرموده بود بر بنام
ابو عبید که در روز یک صبح که بخت می داشت حضرت نام حقیقت حال آن جوان شای را معلوم
دیدم که آن شای پیش از من بیستان سعادت حضرت حاضر شده بود و اظهار بر کرد از آن
باب تا بجز من حضرت در آید چون از آن فرستاد شد خادم پرور آمد و از آن داد و پس از آن
در آمد و بخت من حضرت شای گفت باین رسول الله خدای تعالی از کمال نزد آنکه که شای
علم در اینها نهاده شب بر بقیع نم و بلخچار جهان طالع بود عمل از من شخص حاضر شد گفت
در همین موضع باش تا ما با تو بعد از نماز آن شخص آمد و در سواهی بگردید و غایت که است بود
حاضر که باید گفت این پدرت را بگو خدای از وی سؤالی که کنم این پدر من بت بزرگ بود
هر چه می داند که حقایق بود و بر سر می دانند و بگو گفت باین مکتوب بدت سعد و حقایق

اما بخار و دو دان در آن از این جهت است که اینها را ایندو بی شکر است و آنرا سیاه گویند و هر کس که
کند بدین کف کف که هر چه در آن مقرر کند ایندو کف ای از این جهت است که در وقت میلانم و آنرا اهل بیت
رسالت افضل میدانند رسول خدا صلی الله علیه و آله را در این سبب از آن عذبه هر که قرار
کراند و در اظهار حجت خاندان پیغمبر بودی و چون این جهت است و عدالت میلانم و اولی این جهت
کردم و او را در آن اعتقاد نداشت که هر چه در آن مقرر شد باقی میماند و این جهت است که در آن
ظان در حجت میون تخت است اولی این در روزی که در آن مقرر شد از آن جهت است که هر چه در آن
الجهت میماند و در آن اعتقاد نداشت که هر چه در آن مقرر شد باقی میماند و این جهت است که در آن
و کف ای رسول الله صلی الله علیه و آله را در آن مقرر شد از آن جهت است که هر چه در آن
شد ابو جعفر کوفی چون از این قصه مقرر شد در آن جهت است که هر چه در آن مقرر شد باقی رسول
الله بدانست که آن جوان شایسته را حال پیشتر بود با ابو جعفر قبل از آن که در آن جوان نرسد
و چنانچه هر چه در آن مقرر شد از آن جهت است که هر چه در آن مقرر شد باقی رسول الله صلی الله علیه و آله
چیز برین مبنی را در حجاج اهل بیت بود و شایسته چون کرم دولت کند بعضی از دولت ثنات
که شخصی از شیعه کوفی در هر دو میان بخند من فرزند سید ابراهیم بود و با خود تعقل کرد
که پس از در هر دو میان بخند من بخندم و در نظر من هلاک عظیم و تخصصه نزل بود چون بجز
در آن مقرر شد از آن جهت است که هر چه در آن مقرر شد باقی رسول الله صلی الله علیه و آله
ببیند و بدیدم که در آن مقرر شد از آن جهت است که هر چه در آن مقرر شد باقی رسول الله صلی الله علیه و آله
من ملتفت نشد و کف ای شما اعتقاد آن دارید که ما را حجاجیم آنچه در دست شماست ما نیکتریم از اول
شما الا بسبب ظهور اهل بیت و کف ای شما دعوت کنند از صفوان بن عیینه را بر این عبدالله انصاری
گفتند در هر دو میان حضرت امام همام از عبدالله علیه السلام را هر چه در آن مقرر شد باقی رسول الله صلی الله علیه و آله
جمع الصادق

از آن

از آن جهت است که هر چه در آن مقرر شد باقی رسول الله صلی الله علیه و آله
از این جهت است که هر چه در آن مقرر شد باقی رسول الله صلی الله علیه و آله
عزیز و از این جهت است که هر چه در آن مقرر شد باقی رسول الله صلی الله علیه و آله
نمود و در آن مقرر شد که در آن مقرر شد باقی رسول الله صلی الله علیه و آله
و این جهت است که هر چه در آن مقرر شد باقی رسول الله صلی الله علیه و آله
کوفی فرمود بی آن بر غلامان قصاص جسد بخش داشت چون مراد یکدک استیجیر با الله و یک اهل بیت
مما یلذ فی بعضه بینه میکریم عیال و نسبا که اهل بیت رسول و اولاد آنجا این قصاص با من میماند
از در خلاصت کرد ایندم و هر چه در آن مقرر شد باقی رسول الله صلی الله علیه و آله
روایت کند و در آن مقرر شد که در آن مقرر شد باقی رسول الله صلی الله علیه و آله
بجمله در آن مقرر شد که در آن مقرر شد باقی رسول الله صلی الله علیه و آله
ناقصی مخطوطی است بدین مضمون که در آن مقرر شد باقی رسول الله صلی الله علیه و آله
وقت آنکه از آن مقرر شد که در آن مقرر شد باقی رسول الله صلی الله علیه و آله
قادر است بدین نشان در آن مقرر شد که در آن مقرر شد باقی رسول الله صلی الله علیه و آله
در آن مقرر شد که در آن مقرر شد باقی رسول الله صلی الله علیه و آله
بلد است و در آن مقرر شد که در آن مقرر شد باقی رسول الله صلی الله علیه و آله
در آن مقرر شد که در آن مقرر شد باقی رسول الله صلی الله علیه و آله
سیکف و الله طو فضل من و زکی علی حصن الله بهم بیست عثمان و الا علی و الاطهار
عبدالرحمن بن الحجاج که در آن مقرر شد باقی رسول الله صلی الله علیه و آله
باشی رسول بود و من بر خضرتش بودم و قال الله ما اوتیوه کفتم یا سیدنا ما اوتیوه کفتم یا سیدنا

این که داخل بیاید با که بخندد و آید بعد از آن که دردم آنکه بجا بیاید و آن که بدید آنحضرت
سجده کرد و بعد از آن گفت من ترا بطلبم بحال خود باش آنکه بجای خود قرار گرفت و او من با
دین و شکر یا که یقین نماند از همتا وضع و شاعر با با زاری و این روایت جامع رضا اصفا
روایت کند داود رقی که روزی در مجلسی عبدالله حمزه بن محمد علیه السلام نشسته بودم آنحضرت
با من گفت ای داود بحال نجیب که زنگ تو ضعیف شد که هم با بن رسول الله فرزند پستیا دارم و شب و روز
از فکر آن روز دارم مرا تصدایت که سفر خیر خیار غایب و بگشاید که غم زین موجب آنست و می شود
دیلم و برادرم را از آن دیار بیرون آورم و با او باقی عمر را در خدمت تو بگذرانم من بودم که چون ^{فصل}
داری بروی و از آنجمله مسافرین معلول شوتم با بن رسول الله انحال گشته بقایم من و از او هیچ
در یاد نیست اما که آنحضرت فرمود که آنکه که در بر چاقو نشد در بر همین و با صرم او سبب یاد
تو نشد که اگر ما با شیم آنها را جویان باید و نماز نگیرد و شکر و شکر ریز نشود داود که بدید آنحضرت
آنحضرت در قوی که بدید گشته نشتم و بعد از صلوات پیشه و گشته بسا اصل سید قبل از زوال در
جمعه آن گشته بیرون آمدم و بجای از صحرا فراد که تمام ناگاه قطع بر برج آسمان ظاهر کردید و از آن
ابرون با رخساره بروی زمین رسید و از آن نور آواز خنی شنیدم که میگفت ای داود این زمانه
دین تست را با کن من سلام دادم و بجای آید همان کرم آواز دیگر شنیدم که ای داود در پس آن چشمها
سرخ رو عشا هله صغری که چون آن موضع آدم تنگ آملای سرخ دیدم بروی نشاند اعطایا نا
اطلسک بجای آید داود که بدان تنگ آید او را شتم دیدم که حسرتی آن زیاد از احسان من بود هیچ
حال خیر بر آنال که دیدم تا زودی ندیدم و شکر شنیدم و مجموع آن مال را بخدمت محاکم خود لب
عبدالله علیه السلام بروی آنحضرت فرمود که بار او آنچه ما تو عطا کردیم آن نرسد ما بود که تو را آن
معلم راه بود آنچه تو حاصل شد از تو عطا عطا بر تو کار کردیم و رحمت خدای تعالی ترا برگشت

این

این مال را بقین کن و در ما بختیج عبال واطفال خود عرض نما و جلالی سبحا آید این مال را بقرت کرده بخانه آدم
روستای معین که خادم آنحضرت بود میگفت که سید من دین یعنی حضرت حق را هلاکت کرد پس فرمود
سفر را بجهت خود خات روی نمود معین گفت ای داود در آن وقت که تو در سفر بودی و حقین در
آنحضرت ابتدا بودم بعضی از اصحاب آنحضرت مثل خیمه و حران و عبدالله الاعلی در آن مجلس حاضر بودند
جمع حاکمان آنحضرت جز در این مجلسی که تو حکایت کردی بلا زبانه و هفتاد و دو بودی بهر یک از آن
مذکورین که رسیدم مطابق قول معین خادم از آنست شنیدم و طبع امر جز در آنکه در آن روز که
بدیدم در آن مجلس آنحضرت با اصحاب خود شکر بجای آورد صلوات الله علیه و علی ابائنا الطاهرین داود
المعصومین روایت است از محمد بن مسلم که روید از لب عبدالله حمزه بن محمد علیه السلام بروی آن
مجلس حقیق در آمد که این آنحضرت از و سبب کو بر اسوال کرد که گفت یا مولا که ما در پیرون
بودند و چنین اظهار نمودند که حضرت تو با با عظام و اولاد کم تو با ایشان در فضل سلیبی بد
و شما با ایشان مطلقا تفریق انفضالیست آنحضرت ساعه ساکت شد و بعد از آن سر به سجده روی
طیو خرمه جلید و از آن خرمها یکی با بر نشسته بد نصف کرد و تناول فرمود و در آن شرف بر زمین
پیمان نمود در حال خدای تعالی بگریختن تقاضا آنحضرت از آن داود رخساره بر با بن و آن درخت قیل
بلندی کشید بار و در دیده و در بسیار بر آن ظاهر کردید آنحضرت یکی از آن خرمها آواز سید
بدیست مبارک خود جیده بد نصف کرد و از میان آن و رخساره پیچید بیرون آورد آن سیر را در
سارک خود نهاد و در آن بدیست علی بن حنیف داد و فرمود که بخوان چون عطا و قهر را بگشود این
مکتوب بود که بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله محمد رسول الله علی المرتضی الحسن والحسین و علی
ابیطهین اسم کیلین انتم معصومین آنحضرت صاحب آن صلوات الله لعلک الترحم تو نشد بود
و یس از آن بجز آنچه که گفتند بروی هر یک از آنکه بود و او قاتل خود را برض خلد دنیا و آخرت عین

بیت خود است مضمون دوانی معین و سر هک مضمون بود جزو امر که ابو عبد الله و اسمعيل هر دو در خانه
با هم مضمون می کردند و بر آفتاب و آرزایان ملعون صبر می نمودند و کید شیعیان مضمون طبلید و بقیل
ابو عبد الله و اسمعيل هر دو در خانه با هم مضمون می نمودند و کید شیعیان مضمون طبلید و بقیل
انرا خواندند و چون آن دو در خانه با هم مضمون می نمودند و کید شیعیان مضمون طبلید و بقیل
و معاوی بن ابی سفیان و ابی بکر بن عبد الله بن مسعود و بقیل و طبلید و بقیل و طبلید
که چه کردی کفتم کار ایشان ساختم و دولت را از ایشان بخواهم چون صباح شد دیدم که ابو عبد
و اسمعيل هر دو در خانه مضمون می نمودند و کید شیعیان مضمون طبلید و بقیل و طبلید
او آن داد کفتم زنی بودی که عفا و بقیل این دو کس را شنیدم کفتم بقیل و طبلید و بقیل و طبلید
اما امر در حال ایشان شناختم مضمون مرا فرمود که آن موضع رو که ایشان از کشته بودی و آنرا
که در آن پیشه مرا چیده چون با بنگان دفعه دو کس مضمون می نمودند با هم چون این حال دیدم صبر
و تغییر عظیم در خود یافته و بعد از آن خیمه شام افروزمین سوال نمود که در این موضع از آنرا
دو شرح بود کفتم دو کس مضمون می نمودند و از خیمه برون می نمودند مضمون کفتم برون ازین
مکان و این قصه را یکس از آنها در نماز استماع و محبان ایشان آنچه در قصه می گفتند در سینه
ایشان نگویند که ما فتنه و مصلوبه و لکن سبطم روایت کند که مردی از اهل مدینه در آن زمان
التمس بقیل و طبلید بود و هر سال حج می کرد و بیجا می آمد و برون می نمود هر سال در آن
نزد ابی عبد الله الترمذی می نمود و در خیمه نشین بود و آن زن نیز در بیجا و حقیقت بیجا آمد
و چون شهر و سینه اهل بیجا آمد حشمان با خود فرار داده بود و روزی با شوهر کفتم با بن عم
بقایان در مضمون ابی عبد الله الحرام چه شوه اگر بچیز می فرمود من کفر نادین سال هم چنان
و حضرت نیز فرمود در کباب و جلیب بنی بایتم شوهر بقتیر مرقان صلح جمیده سر بخت کرد و آن صاحب

جمعه

جهت عال و طلقاً الحضر ابی عبد الله علیه افضل صلوات الله علیه خدیجه جانان نفا و روزی در آن روز نماز
از آن خیمه اسان و جواهر غیر آن نظر بی ارغمان هر آه آورده و شوهرش هر که دنیا طرای حقه
نزد آنحضرت در کس کرده بزین سپرد و زن آن کس را با بعضی از اهل مدینه که داشت در صحنه کلاشت
بعد از آن طای سارا لومر اهل مدینه شرفی رسیدند شوهر و خوجه ملازم فرزند از آن نام کردید
و کسب هزار دینار نزد آن بزرگواران بعد از تقیض بیباکی که در میان ایشان دیدیم هر چند
رساید که جمع اسباب موجود است که آن کس نزد امام جعفر که نابار و مضمون است شوهر بعضی از
زوجش نزد رفیقان تا فلان نظر بی ارغمان بود و مبلغ نزد خود که در آنحضرت آه و از کجا
خضوع و غما و شوق از آنحضرت استخاره آن نمود که در حاشیه مضمون مضمون مضمون
و طبلید و بقیل و طبلید و بقیل و طبلید و بقیل و طبلید و بقیل و طبلید و بقیل و طبلید
فرض کرد که آنرا کفتم با بن رساله کفتم آن چگونگی بود که غیر از من و دو جز من کس بر آن
اطلاع نداشت آنحضرت فرمود که ما را با آن و جبر جمعی واقع شد و ما را حقیقتاً حله مکار هستند
که در حین بقیل با هم یکی از ایشان را می بینم تا برودی آن تمام محصل کرد و در آن روز ایشان
شخصی که کسب از میان اسباب بر داشته بجا آورده و ما آنرا بجمعه می آوریم چون خراسان آنحضرت
این واقعه شنیدند موجب توبه و ایستادند و او که کسب بر داشته بقیل و طبلید و بقیل و طبلید
رفعتش از زمین پروان کرده بمنزل خود آورد چون بمنزل آمدند و جراتش می سکونت
دیدان خراسان خصوصاً حاکم و بیک کفتم سینه را درین ساعت در سجده دل گرفتار
مضطرب کرد و چون خراسان آثار مویز و جراتش مشاهده کرد چشمهایش پریشان کن
بسیار چهره مانع چنان خانم بیرون آمد و بعد از آن بقیل و طبلید و بقیل و طبلید و بقیل و طبلید
شرف کردید و کفتم حاکم را به عرض آن فرمود رسانیدند و آنحضرت التماس نمود که به آن خزانة او حاضر

کردن حضرت فرمود که من از برای او در کعبه نماز کردم و وجه تحقیق دعا کردم اندیشه ملائکه که از عالم
 در خانه نشسته و صد مرتبه در کعبه نماز میاید عبادت خانه را حال بر تو کشف کرد چون خلق
 بخانه رود که در جوارش در کمال صحت دید پس از چند روز از حضرت حضرت کشف فرموده که بر او کرم
 و بعد از آن نماز و قطع مراد مکه مظهر رسید و در آن روز باز جوارش در طواف بود اتفاق در
 آنوقت حضرت ابی عبدالله بن جعفر بن محمد بن عثمان بن عفیف و حضرت اماد از کمال شرف بخون
 شهر شرف او از داد کفایتی شخص بود که جهنم خلاص من بملک الموت اشارت فرمود و بیکستان
 حیات من رحمت خود صلوات الله علیه و علی آله الطاهرین و ذریه المعصومین و طایفه کذا و غیره
 انحضرت صادق علیه السلام که در روزی از حضرت با من گفت با ابابکر آنچه با او میگویم با کسی نظمان کن
 و گمان این سخن کن تا روزی این امر فرمود با بد کفتم بلی با بن رسول الله و مطیع و مفاد هر چه
 امر چه انطاع حضرت نوحه صادر شود فرمود که علی بن حسین بسبب علی بن علی در جوار عالی بر سبب
 بودن آن بد چه چیزی معلا بن حسین و سایر بنشد کفتم با بن رسول الله از خود چه در واقع
 که موجب جبر معلا کرد فرمود که حضرت پاد و اولی ملائکه شود و معلا را بصحبت خود طلبید
 و بعد از آن قبیلش رساند بدانش را صلوات کفتم با بن رسول الله این واقعه کشف نمود با
 کفتم در این سال اینکه واقع خواهد شد ابوبکر کفتم چون یکسال برین سخن گفت شد او اولی
 مدینه شد و معلا را طلب نمود و گفت نماز از صحابه ابی عبدالله جعفر بن محمد جزوه و اسلوا ایشان
 بردن بوی پس معلا کفتم لا والله مر از ایشان جزیه نیند و مطلقا بر اول ایشان اطلاع
 داد و کفتم فی از ایشان جزیه نیند لیکن از من بهمان سیداری بقیه بدان که اگر جمع اخبار
 و کیفیت حال ایشان بر اعلام تمام ترا نقل سامع معلا کفتم عمل قبیل و کشتن همد بر سبب
 واقعه که از کشته شدن با کفتم و او بر غمی حال ایشان مطلع باشم بخواه اینکم را در اعلام
 حضرت

قتال آن بیکو افتاد با کرم نما و اشارت فرمود بعد از قتل بدانش را صلوات فرمود و این قضیه بدان حضرت
 که حضرت صادق علیه السلام جزا داده بود و واقع شد در ایتنا از صفیان بن یحیی که جزا داده ام
 عسک نام از آنجا واقع شده بود و کفتم در روزی در فجر با من می گفت یا عبد الله اصالی از تو و نام
 که حج کفتم و شرفی از یار حضرت صادق بن برین غالب شده جزا بقیه سفر حج بکنه نابا یکدیگر
 با بن سعادت بر سیم که بر عمر بن عثمان کفتم این عمل سوگند که استطاعت فرمایان از نام و کرم
 نه من باین قتل تو از تو صدم زن کفتم عمل بعضی افسه و السبحت به فرزند تو بدید عمر عسک از آن
 چنین کردم و صوخره مدینه شدیم قبل از وصل مدینه و فرزند بغایت برین شد و آن روز که
 مدینه رسیدیم او را بر جوش مشرب دیدم و از جانش با او سر کردیم و بوجوبش حضرت صادق
 در اعلام حضرت دو جا مدینه فرموده بود که بر آن جامع حاضر بود پس سلام کردم انحضرت بعد
 در سلام فرمود که یا عسک زوجه جوارش حال دار کفتم با بن رسول الله این زمان او را بر سبب کفتم
 دیدم و از جانش نا امید انحضرت اندک سر مبارک در پیش از باخت بعد از آن سر بر آورده و کفتم
 ای عسک که زبیر بن عوفان و عسک کفتم بلی با بن رسول الله کفتم زوجه جوارش هیچ حضرت سید
 من از خلا هم در خواستم و دعا کردم و عافیتش طلبدم الحال بخانه رود که بخیض و زوجه جوارش
 در کمال عافیت نشسته و جوارش لفرقه شکر در هانش منهد عسک بود چون بنبل مر لصبته
 دیدم و فرزند نشسته در عافیت صحت و کبر اول شکر در دهان و عهد بنوبد و می نشسته
 حالتش پرسیدم کفتم نه ای صحران صحت و داد و اشها بیسار من غلبه کرد خادهم را فرمودم که قدر
 شکر در دهان منظره کفتم این در آن سزا که از پیش تو رفتم از جناب تو با تکلیه با من شد
 محضرت صادق علیه صلوات الله الملک الخائفی در آمدم از حال تو پرسیدم با بن رسول الله
 در سبب عوفان کفتم فرمود که زوجه را از حال تو بجانم او بنمزل مرا بحتی که کشته شد و کفتم

زندگش خردم ترا بجز بکرم عیب ازین ندیده گفتم بلی گفت یا عتبد الوقت که تو بیرون رنجی من بجا آمدن
بودم تا که دیدم جوانی در آمد که با تمام غلظت صفا پوشیده بود و ازین پرسید که حال تو چیست گفتم که برکت
موت و اینک ملک الموت بعضی روح من آمده اند جوان گفت یا ملک الموت ملک الموت گفت بلی ای صاحب
الاعمال بیرون برو که آیا مؤمنان نیستی که عمل نماز یا آنچه ترا میفرمایم که بیست ساله یک موی از بدن تو نماند
کنی ملک الموت گفت معا و عا و عا و عا و عا ملک الموت با آن جوان ازین صفت پرسید و رفت طحال خود را از کمال
صحت و سلامت بیابم بر داشت آن را صلوات روی او روایت کرد از حضرت امام الحقیق و الا انص
علا و بی بی علی علیه صلوات الله الملك الاعلی حضرت روایت کرد از ولده ما حدیثی از ابی ابراهیم
موسی که کلام علی علیه صلوات الله الملك الاعلی که گفت در روزی در مجلس پدر خود ابی عبد الله جعفر با جمعی
نشسته بودم تا که بعضی از دوستان ما در آمدند و گفتند یا ابی رسول الله صبی در پیرون روایت ابی
و علی ازین مجلس شریف تو میمانی میاید بی حضرت اشارت بن کرد و گفت بیرون رو و بیاین که
آنجا نشوید که آنجا بیرون از مجلس بیرون آمدم سواد دیدم و شتران مار را بر آن نهادند و قهاغافه
و شخصی بر ایستاده سواد پرسیدم که ای قوم چه کردی و آنجا ای ایستادگان سواد گفت ما جماعتی از
سند هند آمده و فرقی بخیزد ملازم حضرت امام جعفر میایم پس نزد پدر بنز کردیم خود آمدیم و بجز
از حال آنجا عا معلوم کرده بودم بعضی از ما سواد حضرت فرمود که نگذارید آن جناب را و از آن
دو لشکر میدهید پس آن شخص بسیار فریاد کرد در آن شهر و از آن میان نشنا با الاخره برید
بر آنجا آن عذبت آن حضرت تا مدتی آن شخص را شفاعت نموده بخند حاضر کرد پس هندی در برابر حضرت
بایستاد و گفت با ما مام من مری ام از هند و ملک آن دیار را بر سر ملت پیش فرستاده و کتانی بخت
تو با خفت و هلاک یا ارسال داده گناه ما چیه که مده مدید ما را از دیدن خود منع نمودی و برود خا
اشقا و بیست از خود آیا این فعل از اولاد رسول سر زاید و پسندیده است حضرت سر مبارک جنباید گفت

و نقل کرد

ای تو هم پیدا و پنهان آمده سینه عطارت شناختن آمده آنچه خود دیدم هر یک تو بود آنچه چون
کردم هرگز تو نبود ای هرگز تو پیدا آمده در میان جان مصفا آمده عاقبت ترا حرام عرفان
بیش عاشقانه عشق تو که است عشق ای تو هم معشوقم عشق عشق عشق عشق عشق عشق عشق عشق
خود زودت دست ما و امن نژای امیر این فخر بیست و اندکیس من پناه خود بتو آرزو ام حب
تو من اصل ایمان آنزه ام و بعد ازین سخن بسیار از رویان فکده گفتنا من در جمعی از اهل بیت
قدس سرور در مشی بیان نموده است که هفت صلوات الله علیه ایوم من چون است و بعد ازین ظاهر
و خلق را بر یک طرف و بعد ازین بر طرفی حق و صبی اولیا است که از او منسحق میشود و بعضی از
بطلان این امر ساند و بیاید دانست که قاعده این ایمان عرفان و آن قاعده را شرح کشی قدس سرور
در شرح کشی نقل نموده و آن قاعده را واقع و غیر ریاضی و جمعی کلام صوری را و آن قاعده اینست که
خاتم الرسل جامع طرفی بر آت بوده است دعای اولیا جامع طرفی و ایاز خواهد شد
یعنی بعضی ایدیا بر شنبه بوده اند مثلا موسی علیه السلام و علی علیه السلام و بعضی ایدیا بر تیره مثل عیسی
و پیغمبر جامع هر دو معانی یکی از آن دو یعنی بلا کرم و دیگری بلا سجد نماز نبی ما جامع بینها
هذا القصار و بسیار از حکام و خاتم الاولیا جامع سلاسل مقوله خواهد شد هم چنانکه خاتم
الارسل جمع نموده اند طرف مقوله متکثره را بطرفی جامع و سهل و از طرف الحق و هم چنان خاتم الاولیا
جمع خواهند نمود طرف مقوله متکثره را بطرفی جامع و سهل و از طرف الحق و از آن جهت
اولیا است هر چه و با کینه صلوات از عشق و غلظت شد و بعد ازین در کتب میان اولیا
و تری و یک میکند و سلیمان است که قام اولیا بوده باشد و تا سلیمان آید صفای صلح میشود و آن
دعوی بر طرف میشود و بعد از بیان قاعده مذکور کلام مولود که که ملاحظه کند مطالب بر او
صریح شود و آنچه صوری بر زبان بر روی هیون سلیمان چون صبیاعنی دانز جو را دانز اشرافی

صاحب الزمان وها کلامش را در کتب معتبره و حکیم سنی قدس سره فرموده اند بخدا که بزید جرج
 چندین وقت خواجه را در شاخ گلشن رانند و در سینه بچشم ما بیان کردیم سپان نوزده اندر این
 وضع و فرموده است و الا ما وجد حضرت محمد صم و حضرت خاتم الایمان علیه السلام فرمودند
 که مثل من بود و بخواند برده و هم چنین از سید ابن طاوس قدس سره نقل شده که با کمال علمش که
 اگر بنویس فلان نماز پیام مکه خرام بود بنویس یا فخر و اگر بنویس فلان روز پیام مکه خرام بود
 و بنویس یا فخر و مکه مکه سید با کمال علم و عارف خاتم الایمان باشد و حال آنکه خود میگوید
 که در سربار در صحبت کلماتی شنیدیم که فخر الهمدیه دعا میگوید در ستاره راجی سید
 در علم تمام بود و شکر درین وقت که عکس خاتم الایمان بر او تابد که نشان در حقیقت دستگیر است
 احادیث و بر همین تواریخ رسانید یا در شخصی عالم عارف تمام شیخ حسین نام از اهل قزلباش با این
 اندس مشرف شده و در روزی در بین صحبت فضل بنی از استاد حضرتش که نامش ملا محمد علی بوده
 و این فیضان عزیر نشانی بودم و آن عزیزان تلاوته او ستادی ام و بیس الحکما المناطین ملا محمد
 صادق بوده و ملا محمد علی در جمعی بنده شریف بوده بر بنده شیخ حسین نقل میزند که اسلام فرمود
 که از هندی که معظم مشرف شدم روزی در حرم مرد عالی که در اصفهان با او آشنا بودم ملاقات نمودم
 و سخنانی از عالم دیگران با وی شنیدم که بعد از آن که ایضا در اصفهان در مجلس علم میدادیم
 این چه حالتی و کی شده است و کجا سبب کرده است گفت ایضا شده است که نقل کردی گفت
 گفتند آری گفت که من از آنجا که من میگویم هر وقت که برون میآیدم از حرم بدم ایضا که با او
 بدم زیاد از سفارعت و میدادم ملاقات بر این گذاشت روزی من گفت که یول از یاد من چرا مید
 گفت که بدم میافند که بدم میدم گفت بنیون نشستم گفت خلا و شناختی آنچه از علم داشتیم در
 معرفت خدا را برده و بنده گفت بهمان گفتا نمودی من ضامن شدم که هم چه چیزهای فرمودند

ملا محمد

مهدوم و آنچه فرمودند قبول نمودم و عمل کردم ملا محمد علی از آن عزیز پرسیدند که بعضی از سید
 از دید چشمش اسلحه جراحی است و گفت باقی و ملا محمد علی خواست و دعا نماید و برود و بگوید که کشتی
 هند میداند عزیز از ملا محمد علی التماس نمودند که چند روزی اینجا امان کند فلان روز من فرست
 میشوم بعد از نماز و گفتن و در ضمن بر ملا محمد علی قبول نمود روزی که وعده نموده بود از سید
 رحلت نمود و بدانکه خاتم ولایت مظهر مولانا امیر المومنین است صلوات الله علیه با اتفاق کل
 خاتم ولایت خاصه ملا محمد علی حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه است چنانکه بیان کردیم خلافت
 الکامل عبد الزاب قدس سره در اصطلاحها الفاتمه هو الذی یختم الله به النبوة فلا یكون الا وحدها و کذا خاتم الکمال
 و هذا الختم بعدد و سبک و خاتم النبوة هو الذی یختم الله به النبوة فلا یكون الا وحدها و کذا خاتم الکمال
 وهو الذی یختم به صلاح الایمان و الاخرة و خاتمة الکمال و ختم نبوة نظام العالم و هو الحق الموعود
 في اخر الزمان امی کلامه قدس سره و از کلام ابن بزلب معلوم شد که هر کس که ختم جمیع مقامات
 بهایب کمال رسیده انکه را خاتم میگویند در عرفانها خاتم مطلق نمیگردد خاتم مطلق آنست
 که خدا او را ختم فرموده است بلا واسطه و غیر مطلق را خدا ختم فرموده و بواسطه مطلق و کلام بعضی
 نقل میمانیم که خاتم ولایت مظهر حضرت امیر المومنین است و اگر عرفان بگردید که خاتم مطلق مطلقا
 صاحب الزمان است عزیز ایشان اینست که مظهر تمام اولیای مومنین کلام آن عزیز است حضرت صاحب
 است با اعتبار نسبت تمام نبی و تمام ولی و تمام روحی و مظاهرها عارف صمدانی و بیس المکاشفین
 شیخ محی الدین قدس سره فی الفصیح النبویه لهذا العلم الایمانی الخاتم الایمانی الاولیاء و لا یراه
 هذا احد من الایمانی و الایمانی من مکتوف الایمانی الحکم الایمانی الاولیاء الایمانی من مکتوف
 الایمانی خاتم الایمانی و من مکتوف الایمانی خاتم الایمانی الاولیاء فان الایمانی من مکتوف
 والایمانی لا یقطع الایمانی من مکتوف الایمانی من مکتوف الایمانی من مکتوف الایمانی من مکتوف الایمانی

خروج تمام ارسلا و بسطه بالذات على حق قبول و تقبل فاما قد جرى در شان انتخاب و بیکدیگر ممانعت
 در اینکه بواسطه بالذات حق تمام الاولیا است قبوله فیقول فاما قد قال الله صانا و علی بن نور واحد
 بعینه هیچیک نوز و دویله که در اجتمه کون برین دویله و بجز یکی بیان کردیم از اول تا با بیجا
 هرگاه از روی بصیرت که ملاحظه نماید بقیه حاصل بشود که کلام شیخ محمدی الدین و سایر کتب معتبره است
 لیس است موری قدس سره آن شاسد برین حق کوی بجز در چون بجز در او می چکنه نبوی بود و هیچیک
 دل ایشان کور و فرجه ایشان موقوف باشد بعد از بیان مآثره بر ذل این جماعت قابل انتخاب نیستند
 شیخ محمد قدس سره و مروه اند سینه سهر سرج و زرد کاهی میباشد پیش آنکه جن مباحی بین تا کور
 در نزد بهال کجا روشن شود و انکل کمال درای عقل الجوی و در شان که بشناسد بدان اسرارها
 درایه که بیان می توان نمود و بعد از آن در واقع می بینم که داخل صحنه کوفه چشم از راه باب الفیل و بحر
 مبارک ولی کمال در برابر برین پیدا شده است و جری بل از طرف مشرق بهر سیر و در میان این ارض
 و مجازی سمت آرس بن رسید روی کرد و چون اقبال قلمتک هذا فی ابر الیوسین علیه السلام قبله موی
 و علی

و بطرف مغرب عز و جرم و مراد از قبله درین مقام قبله قلبیست و تحقیق
 میگوید که ولایت افضل از نبوت و حدیث با این معنی در بار شده است و حدیثی را نقل نمودیم
 که در مقام اینست که بی نبوت فاضل نبوت تا ولایت فاضل نبوت و ولایت بی سلب نبوت است و مقول
 و سابق نبوت و علت حصول نبوت پس ولایتش اولی است و اولی از نبوت است و وجه دیگر
 سلب ولایتش و حدیث مطلقه است که روی نبوت است که مقام لایحه ملک مغرب ولایتی است
 و کالی نبوتش از جهت کثرت و روی بخلاف است که اشارت الی هذه الجمله بقوله ان اباه بکم الامم يوم القيمة
 ولو بالقطبین معقود اینست که ولایت بی افضل از نبوت است بجهت مذکور و ولایت ولی افضل
 از نبوت

از نبوت است تا لازم آید که ولایت افضل از نبوت است و میگوید که ولایت تابع نبوت است و در ظاهر ممانعت
 تمام می کند و در باطن کتب ولایت از قبیل بی کند مثل کتب فقه ازین بر شمرده و ولایت مطلقه
 در ولایت که قائم علی الاطلاق امر الیومین علی این مطالب است چنانکه بیان کردیم و ولایت خاصه
 هم دارند که بجز متابعت اینها حاصل میشود و ختم ولایت خاصه علیه را معقود و موردی چنانکه بیان
 شد و بسیار از آنها حکم اینا که بر اردست فقهیه اند و نیز مراتب نکرده اند لکن بر اولیا که از اول
 لیاهل معذور
 فی غیر مراتب الخاتم الولاة زبان ای سالك حقیق که کلام ربی که کتب
 شیخ محمدی قدس سره که در خصوص مروه اند و در مضامین بیوزن بیان نمودیم و کلامی که در فصل
 سیزدهم از فوجان در جواب امام محمد زین علی الزهد قدس سره مروه اند که لغت خندان غنیمت اند
 الولاة المطلقه و ختم غنیمت به الولاة المجلیه نیز فاما ختم الولاة علی الاطلاق فهو علیه علیه السلام فهو الولی
 الیه بالنوره المطلقه فی زمانه هکذا لانه جعل بین و بین النوره الشریعه و الی الیه انصراف فی حق
 الزمان و انما ختم اولی و اولی هکذا لانه جعل بین و بین النوره الشریعه و الی الیه انصراف فی حق
 فیکون له احترام و حترام و حترام الالیا و اولی و اما ختم الولاة المجلیه نیز لاجل این که در حق
 اگرها اصلاح دریدا و هو نهان العوم و مروه فی حق سنده حضرت و سید و حضرت علیه السلام و حضرت
 یعنی ائمه عشر جمعی که از خودشان اختلاف یافته اند بجهت اینکه کلامی که در خصوص مروه اند خاتم الولاة
 مولانا امیر المومنین علی ابن ابیطالب را که در زمان کلامی که در مروه ختم کرده است فهمیم میشود که خاتم
 الولاة حضرت علی علیه دنیا و علیه السلام است و در مواضع عقیده خاتم الولاة حضرت مکه است و اضریح مروه
 و اختلاف در کتب اکابرین و اطلاع بر مروه از ایشان شان هر کس نیست که بدانند خاتم الولاة است که
 یکحضرت علی علیه السلام انبیا و انبیا و سید ایشان از خود را کرده و یکی حضرت امیر المومنین است
 که خاتم ولایت مطلقه است که ختم ولایت انبیا و سید مروه حضرت سید ما معجل هم که در انبیا و ولایت خودشان

از امر المؤمنین که در دنیا اند جانکه صحیح منزه است و یکی دیگر حضرت عیسی است که ولایت خاصه حضرت
حتم زوده که در وقت ظهور این خاتم حضرت عیسی هم نازل میشود و در وقت حضرت عیسی و آل است
مدعی رسول بی بی که حاکم است بشرف سید مامون بشرف حضرت در وقت تاز جمله اولیا است خاتم
الولایه اولیا است عیسی هم را هم که خداوند چنانکه شیخ فخر بن سید در باب اولیا
از سال که در معوض اقطاب نشاندند و زوده اند که علم آن من که است جمله علم علیه بران جعل من
رسد تمام آن حضرت من آل من عرفند سید من البشر که آن حضرت بشرف و نصف الاخر و معارضه و ملک
لا تا جبرئیل علیه السلام و صبر جبرئیل علیه السلام و در صفه الیه ثم بقره ولایا خاتم الاولیا فی آخر الزما حکم
شیخ محمد صوفی امته و لیسو خیم الاولایه الرسول و الاینها و ختم الولایه الخلیفه الخیم و ولایه الاولیاء
لینتم للایات بین ولایه الاولیاء و ولایه الرسول خاتم الاولیا و ولایا خاتم الاولیا و ولایه الخلیفه الخیم
مرحبت ما هو من هذه الامه حاکم اشرع عین کان جملة خاتم الاولیاء و ان نزل بعد عیسی کذا
حکم عیسی ولایه تقدمه بالزمان خاتم الاولایه الاولیاء و عیسی هم صامی کلامه بلو بکفر و دیگر
وان انین که ولایت مطلقه جولا امیر المؤمنین مطلق است از ولایت مطلقه عیسی و از ولایت مطلقه
عیسی علیها السلام یعنی ولایه انجساب از قبل اطلاق مطلق است و مطلق است و هذا کل
اولیا ان انجساب ولایت فائض میشود که هر صحیح الفصوص و اکابر اولیاء مبدین معرفت و پوشیده
نماند که حکم ولایه انبیا و مرسل ظاهر شد که در اولیا این امت هر چه را بن حقیقت است که اولیا
و هر چه ماند که فلان ولی در قلب است و فلان ولی در قلب است و هر چه است و فلان ولی در قلب است
و فلان ولی در قلب است عیسی علیهم السلام الخ و اشارات هذه المذهب العارف الحق الشيخ داود الفيضی قدس
عنه مقدمه شرح العقیده العاشق العالیه الحقیقی ابن فارض علی الرضوان حضرت قال و کل امر من الکلیه
لینتم بطلب ظهورها و الاینها صلوات الله علیهم جمیع من یظهرها بالولایه بل بالبقیة علی اعظام

الاسم

حضرت سلمان

مصدق کتابه در روز قیامت
دینار استی باطل از باطل باطل
و فرمود مع خاتم و خفاق کوبید بر نیکی
و بنا خند بران خراسان خاندن و در وقت خراسان است و مدینه کوبید
از پیش فرستاد خراسان کوبید بر نیکی خراسان است و مدینه کوبید
و فقط کوبید بر خراسان کوبید بر نیکی خراسان است و مدینه کوبید
و فقط کوبید بر خراسان کوبید بر نیکی خراسان است و مدینه کوبید
خلافتی خلفان در عوم شود طوطی کوبید بر نیکی خراسان است و مدینه کوبید
که در رم ننگه رهت او حرف دنیا با کوبید بر نیکی خراسان است و مدینه کوبید
کوبید و ای بر سر رهت او حرف دنیا با کوبید بر نیکی خراسان است و مدینه کوبید
مدله سمونه در رهت او حرف دنیا با کوبید بر نیکی خراسان است و مدینه کوبید
کوبید خروسی کوبید از سر و پا خفاقون و جهم کوبید بر نیکی خراسان است و مدینه کوبید
کوبید کوره کوبید کل شیء کالب سر عیاران نفرین کند و چکا و ک
ر در بر در مجوام و کلام سر عثمان محمد و آل محمد
و چکا و ک کوبید لغت خزان سر عثمان محمد و آل محمد
چون بوی کوبید سرانکه زبور را فرمود و کوبید و شمشک اسیران
برک حد و خجاء من مور و در این طهور انصاف انبیا و ائم
کره اسر خجاء و لقد کتبنا فی الیوم فی الیوم فی الیوم فی الیوم
ان الارض یرثها عبداون انهارت من حضرت داود و عز فرمود
که در خفاق کوبید سفندان ششانی مبدل و رنگشها نام
یعوند در وقت خداوند صرا اقتبار کرد و کار و عن فدی کس
فرمود نابیرون شش بسوس جلدات و سس رنگ بد و رنگشها
داود را در اندر ختم و کوبید بر نیکی

في الصلاة على النبي
 والتمجيد والثناء
 واهل بيته
 والسلام

صلوات الله عليه وآله انما من تذكره نفس الحياث مما ذكره وصدقهم ان يوجوه بالوقار وادون لهم الامور
 على النبي من تذكره للمهدى عليه السلام وقد ذكرنا ان قولك اللهم صل على من الله حافظ عليك
 كما مر معناه فان قلت اللهم صل على اهل بيته النبوة يكون المعنى الله حافظ عليكم يعني تحفظ عليكم في
 ما اتم به عليكم من العلم والاسم الاكبر والطهارة من كل رجس العصية في جميع اعمالكم كما سلكوا في
 واحكام الوفاق له ويحفظكم عن كل ما يكره والاهل والاولاد استعمال اهل الفقه واهل الشريعة عليه
 بيدهم عموم وخصوص فيكون ان اصل الماهل في صلوات الاله ويراد به اهل بيته من اهل
 من الاهل وقد ثبت على اهل الشريعة على العكس دون معناه الاضمار عن محمد بن سليمان الذي يروي عن ابيه
 قال قلت لابي عبد الله عليه السلام جعلت فداك من الاله فقال ذرية محمد صلى الله عليه واولاده قلت
 فمن الاله قال الائمة عليهم السلام قلت فقولهم جعلوا الاله عز وجل اسما الغائب قال والله ما
 الا ابتغوا عنه وعن ابي بصير في قوله لا عبد الا لله من الاله محمد صلى الله عليه واولاده في قوله
 من اهل بيته قال الائمة الاوصياء قلت من غير ذلك قال نعم العباة قلت من انتم قال المؤمنون الذي
 صدقوا بما حاروا به عند الله تعالى من المؤمنين الذين امنوا بالقرآن ما كان عليه وعزته
 اهل بيته الذين اذعن الله عنهم اجرهم نظيره وما الخلفان على الائمة بعد في المحاصل
 ان الاله بالاهل الائمة المعصومين عليهم السلام لا غير هذا اذا ريد الله على اهل البيت بالاصالة ولو
 لحظ ما هم ثم دخلوا المصنفين الشيعة بالبيعة فاتهم من اهل البيت خلفان فاهل بيته ومخول
 عما اولادهم كما رواه ابن طاووس عن النبي عليه السلام وغيره وبيان البيعة كبيعة الفاطمية في الحج ان يدعى
 قولك يا ابا عبد الله فان الحج لم يند الا الى زيد واما فان لم يند اليه الحج اصلا انما ارتفع
 الحج اسنادا لزيد فتم وصرفه كما تم لفاهم عليه ميتا لاجال الخلال محببتهم له مشاركة في الحج
 فان وقع صلواته لزيد في الحج فابانهم بيجلون معهم على نيتهم حين نيتهم عليهم السلام فخصوا

الحاصل

يدون الامور المشتركة بظواهرها من الشيعة بصلواته في تعبيلهم على انتمم بل يقرب بعض العباد
 فقال اذا قلنا اللهم صل على من الله حافظ عليك انتمم لان مقامهم صل من نيتهم عليهم ويقتل كلام محزون اليه
 حيث يقول سلام على من نيتهم فانها اعز على العشق من ان يليا فان صلواتهم من حيثها
 فم وجهها الرضاح في حيثها ثم اذا ريد اهل البيت ما ريد في اخبارهم من انتمم الائمة الاثنى
 عشر عليهم السلام لم يكن ذلك منا وبنا لما ريدنا اخبارهم من ان الاله الله عز وجل في اهل العباة
 لان قوله عليه السلام الحمد ذرية لبيان الفرض في بدل اللفظ للفظ هو كذلك في العرف لان الذرية
 هي العقرب عقب العقب والنسل والنسب وهكذا قال الله تعالى ذرية من حملنا مع نوح يعني باذنه
 سلام وهم وياقوت وقال الله تعالى ذرية من حملنا ذرية من حملنا في الفلك المشحون والعرف لما كان من
 ان العرف اصل الشجر المقطوع من النبت من اصله وروى في انما سبيل خضر خصوص هذا المعنى
 بغيره الصادق عليه السلام العرف باهل العباة واما ما يروى من الاله والاهل والعرف بالاصالة الا ان
 المنزلة من صف من الفريقين وهم الائمة الاثنى عشر فاطمة عليها السلام لا غير واولادهم عليهم السلام
 بيت النبوة يروى بالبيت في الظاهر صلوات الله عليه واولاده كما قال صلى الله عليه واهل بيته
 المتقدم من اهل بيته عليه في اتم ذرية من صلواته وان المار بالبيت هي علم هو بيت النبي صلى الله
 عليه وآله من قوله نعم ان تتلوا من الحجر باليونان وهي بيت العلم يدل على ان اولاد اهل البيت لا يخرجون
 شرايب تحلف الوان في شفاء الناس وانما سئل اهل البيت العلم النبوي الائمة حفظته واصيف بيت
 النبوة اسارة الى ان ذلك العلم عن النبي صلى الله عليه وآله لا ينطق عن الهوى وانما
 الماهل والبيت هو رسول الله الذي جعلت النبوة فيه والبيوت التي جعلت فيها رسول الله والبيت الا
 بل هو المدينه وهم الالويب وقال ابو جعفر الباقر عليه السلام الحمد لله والابن الله وسيدنا وادعاه الى
 الجنة والفاداة اليها والاولاد عليها الى يوم القيمة وقال النبي صلى الله عليه وآله انما مدينه العلم والحق

ولا تفتأ المدينة إلا من بها ودعا الله قال أنا مدينة لكم في العلم فكيف هذا العلم فكيف بال
حجاج للطريق عن الأصغر إن بناءه قال كذا عندنا من المؤمنين على السلم فما ذاب الكواكيب قال يا أيها
قوله الله عز وجل وليس البر بان فان البيوت من ظهورها ولكن البر من اتقى الله وان البيوت من
البرها فقال عليه السلام عن البيوت التي امر الله ان يؤمن من البرها حتى يغلب الله ويؤيده الله يوم
من ياتينها واورا لا تبتنا فقل ان البيوت من البرها ومن حالها وفضلها علينا غيرنا فضل ان البيوت
من ظهورها انما هي انما نرى من عرف الناس بضرحة يورثه ويا من ياب ولكن جعلنا البرها وحل
وسيلة ربه اللهم عن يوفى قال في عدل عن ثلاثين افضل علينا غيرنا فضل ان البيوت من ظهورها
واتم عن الظاهر لما يكون وعن اي المؤمنين عليه السلام في حديث طويل لما قال قد جعل الله للعلم
وغيره على العباد ما عظم بقوله وان البيوت من البرها والبيوت هي بيوت العلم الذي استودع الله
والبرها الوصايا وحملها هل ينعم البيوت التي اذن الله ان يرفعها واذا اريد بالبيت رسول الله
الارباب العلم السلام وكذا اذا اريد به المدينة فالعلم الابواب التي لا يوفى المدينة الا منها وقدر
بهم البيوت المحيطة بها وسواها المدينة فيكون ناويل قوله نعم ان اول بيت وضع للناس للذي ببكة
وهذا للعالمين واول بيت منهم عليهم السلام وضع في الكعبة هذا الناس هو البر والمؤمنين عليه السلام
الهادي عن الضلالة لنا هذا جده والحاصر بيت النبوة هم الامم عليهم السلام وبيت النبوة رسول الله
ويجوز ان يكون المراد ببيت النبوة عليا عليه السلام لا يمكن احكامها والحواشي لا ياربها والحاصل
والحافظ لشرفها والنبوة الاحبار من مراد الله بغيرنا سطر احدون البشر في النبوة في الاحبار من
الحقاني الظاهرة والعاقد ان النبوة هي الاحبار من ذلك الحق واسمها وصفاته وافعالها واحكامها
وقسم الى بيوت تعرف وهي الاحبار والانبيا عن معضلة التي والصفات والامام والافعال وال
بيوت تشرع وهي ذلك مع زيادة تليغ الاحكام والمادوسيا الاخلاق الحميد والتعليم للاحكام والقبول

بالسيرة

بالسيرة وتنتهي هذه رسالة وقيل النبوة قول النفس الصديقة حقوا والمعاني والمفردات من جوه العقل
والرسالة تليغ تلك المعاني والمفردات الى المسئلة فيجوز ان يراد بالنبوة الرفعة من نبينا ينفذ
اي باهل بيت الرفعة واتان العظيم كما اشير اليه فيما بعد لما طأ كل شريف لشرفكم ونفع ائمتكم
كل من سكر لما عنكم او يراد باهل بيت دفنوا رسالة والنبوة اي الايمان وفي الحديث الفقيه المؤمن
ان احصى الكف كافر شيوا فتمام الله فية لا يماهم ولا يماهم بل يدا سطره وقد يراد من البيت
ما يحكيه عن الجهد والحج في فلان اهل بيت ويكون المعنى باهل بيت النبوة وحسبوا وخرها
لاهم الذين نشرها اعلام النبوة واستوفوا على صفة النبوة في ذلك معنى السلام عليكم باهل بيت
النبوة الله الحافظ يحفظ عليكم ولكم او عليكم اي يذكركم كما وعدتم به فيكم السلام اي تسليم دار
يعني المعنى اليهم فتكون اليهم لولا انهم لكم ولسلوهم من كل ما يكرهون ومن غلب الربيع بعد
الموت ومن غلب الناس يوم القيمة يا ال محمد ويا عترة محمد صلى الله عليه وآله والارباب العلم ويا
الحكم او يحفظ النبوة وامثال ذلك فانكم انتم بيت الرسالة وتعلمون ما تقول في الملائكة على
حملكه فان اهل البيت ادرك بما في البيت **قال عم وموضع رسالة النبي** موضع من الجمل والرسالة الاحياء
عن الصادق عليه السلام في قوله من جمل الرسالة اربع مقامات المقام الاول مقام
الرسالة والمقام الثاني مقام المعاني وهو مقام سر السر الثالث مقام الابواب وهو مقام السفارة والرسالة
والترجمة والرابع مقام الامامة وهذا ما صدق عليه السلام اليه من المواضع التفسير والمقامات
المتبعة كما رواه محمد بن الحسن الصفار في نصيب الدرر جاعا عليه السلام ان امرنا هو الحق وحق الحق
وهو الظاهر وبالظن الظاهر وبالظن الباطن وهو السر والسر مستتر في السر فاشارة الى المقام
الاول بقوله عليه السلام سر السر مستتر في السر والباطن المقام الثاني بقوله وبالظن الباطن وهو السر
والى المقام الثالث بقوله عليه السلام وبالظن الظاهر الى المقام الرابع بقوله وهو الظاهر الى الاخير

بالسيرة

وهو الحق والاولين بقوله وحده الحق وعنه عليه السلام ان امرنا مستقر لا يغيره الا امر مستقر
سرسر يفتح ليرثنا في هذا الى الاول بقوله سرسرتع بتر الى الثاني بقوله سرسرتع ولا الثالث
بقوله سرسرتع لا يغيره الا سرسرتع الى الرابع بقوله سرسرتع اما الاول فهو مقام الميان والثاني مقام
الثالث مقام الارباب والرابع مقام الامام وفي رواية جابر الاسدي في وصف جابر بن
عبدالله عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال يا جابر عليك باليسار المعاني قال قلت وما اليسار والمعاني
قال قال علي عليه السلام ان الله يترك عن الله حجابا ليس كمثل شئ نفعه ولا نزلت به شيئا
واما المعاني فمخى معانية ونحن جنبه وبدله ولسانه وامره وحكمه وعلمه وحقنا اننا سنا الله
ويريد الله ما يريد فمخى الماني الذي اعطانا الله شيئا ونحن حجر الله الذي يتقلب في الارض بين
انك كرهين عرفنا فاما ما للفقير ومن جعلنا فاما ما للجهنمي ولو شئنا حرقت الارض جعدنا
وان اليسار هذا الحق ثم ان علينا احابهم في اوله وبيان اننا سنا الله ويريد الله ما يريد
في الجلاء كما جاب به بعض الاولياء كان في سفينة فاشد بهم الموج واستقر على العرش والقوا اليه
ان يدعوا الله فضليل ان اعرض عن ربك فاما استكلام الامم صغرا وتصغروا اليه فترك شقبة فكان
الموج على العرش كان له يمين فقال لشخص كثير الملائكة والحزمه اجرت باي شئ دعوت الله
فقال انا نزلت ما نزل ما يريد ما يريده فاذا اردنا نزل ما يريد لما نزل الخ وهذا صورة ما قالوا عليهم
وذكر الامام سيدنا ساجد بن عليه السلام الى الكل علم اروي في كتاب ابي الحسن وعين الحديث
قال حدثني اخي جابر بن عبد الله قال حدثنا سليمان بن احمد قال حدثنا جعفر بن محمد قال حدثنا ابن ابي
بن محمد الموصلي قال حدثني الاجالدين القاسم عن جابر بن عبد الله بن جعفر بن محمد بن الحسين بن علي بن
في حديث طويل ثم نزل قوله يوم نفساهم كما نسوا الهاء يومهم هذا وكانوا يا باينا جبريل وصفا
والله ايانا وهذا احداهما وفي الله ولا يتباها جابر الى ان قال يا جابر انك في ما المعرفه المفسر

ابنك

اثبات التوحيد او لا ثم معرفه المعاني ثانيا ثم معرفه الارباب ثالثا ثم معرفه الامام رابعاً ثم معرفه الارباب
خامساً ثم معرفه النصارى سادساً ثم معرفه النجباء سابعاً وهو قوله عز وجل قال لو كان الجرحيد اذا تكلم
بقوله لشد الجرحيد ان تنفذ كلماته ولو جنبنا عنه مرداً ونكذ ايضا ولو لمعاني الا وهو من يتخرف
العلم والجرحيد من يعبد سبعة من قبله من قبل ان الله ان الله عز وجل يحكم يا جابر اثبات النبي محمد
معرفه المعاني اثبات التوحيد معرفه الله القديم الغاية الذي لا تدركه الابصار وهو يدركها
وهو اللطيف الخبير وهو عيب الجان كما سذكره كما وصفه نفسه واما المعاني فمخى معانية وطاهر فيكم
اخبرنا من نزلنا في حق النبي امور عباده الخلدات واما ذكره بطولها من غير الامراب وسنشر
الميان بعضها في بعد فاما المقام الاول المسمى باثبات التوحيد وبالسر للفقير بالحق والحق الحق
فالاشارة الى بيان من الاحاديث المرمية عنهم عليهم السلام كثيرة فيها ما قال علي عليه السلام لا تحيط به الا
بل تحيط لها بها وها اتبع منها وقال عليه السلام يخفى الاعراف الذين لا يعرفون الله الا بسبل عرفنا
اول الذي ليس له هذا المقام من الحديث الثاني هو الوجه الثالث ومنه المراد من هذا المقام الذي هو
اثبات التوحيد هو معرفه الله بصفة الخصة بصفه بعباده الذين اراد ان يعرفوه بها في
مخلة لا تشبه صفه شئ من المخلوقات وهي صفاته وعلاماته التي لا تقبل الحان كل مكان في
عينيك وحضرتك من عرفها فضل عرف الله لانها اما له وليس له شئ يخفى دعاء كل يوم من عرفه
شهر رجب عن النبي صلى الله عليه وسلم فاعلم معادن لك انك اذا كانا في حديثك واثباتك ومقامك التي
لا تقبل الحان كل مكان يعرفك بها من عرفك لا عرفك بغيرك وبينما الا انتم عبدك وحلفتك
ومرهم ابيدك بذو هانتك وعودها اليك الخ فبما انتم علم لكم معادن لك انتم يعرفهم
اعطاء حلفه يعني خلو خلفه من شعاع اولادهم والحلاد من الاستيا والمسيب كما ان الله كما قيل
كلمة من اسلمح عيسى بن مريم من معادن لك انتم وجعلتم جنانا كما ان التوحيد لان المقام الذي

لا في غيره وبين الله سبحانه الآلة من ظهوره للعبد بالعبد وهم عليهم السلام تلك الظاهر كإرفاق
في التمثيل بالفائم فإنه لا فرق بين زيد والآلة ظهور زيد بالفائم من حيث أنه به وكيفية القيام
كالفائم وظهوره على تلك الحقيقة كما لفائم وهو المقام الذي يعرف زيد به من عرف زيد
إلا يعرف زيد الآلة والمراد أن الله سبحانه لا يعرف الآلة بل المقامات وهي لا تحقق إلا بهم وهم
كأن الفائم لا تحقق إلا بالقيام وفيه وهذا معنى في علم الفائم لا يعرف الله لا بسبيل عرفنا
نم إن كان في حده وإيا أنه كذا ومقامه لا يركبها لا تقبلها إلا بما وجد الله قال نعم فإيا أن
فتم وجه الله وكون الأليات لا يكون إلا بالخلق لأن ذاته محل عن إدراك العقول ونوم الأول
لأن العقول والأرواح إنما تدرك نفسها وتبين نظرها وما عدا ذلك من غير سبيل عرفنا
لا يعرف الله إلا بما هو في المقام الذي هو في المقام كما عرفنا هذا فأنك إن رأيت زيد الفائم
من صفته زيد وهو ظهور زيد بالفائم ولي هو زيد إذ لم يتصوره في ذاته استوفيه في علمه
فبصره تلك الجهة فأنه زيد قيام صلبه وفاعله في عين قائم قيام ظهوره وقامها في عينه
لأنها لا تظهر إلا في الفائم وقائم لا يتحقق إلا بها إلا أنها مبدأ وجهه فأنه في حركة أصلها زيد
وهي ليست بذاتها في حركة فالفائم مثال زيد وظهوره بفعله فإذا ارتدت تعرف زيد فأنها
تعرفها الحدث لا في اتصاله وصفه كالفائم والفاعل والمكتمل وهذا في المشار إليه والشيء زيد
وما أشبه ذلك في اتصاله وصفه فأنه في عينه وصفه وصفه وهو ما ظهر لك من هذه
الأفعال والصفات كما عرفه وهي وإن كانت مثل بحيث يكون بينهما في جهة التعريف والتعريف
والعرف صلة لا يجمع ذلك كله إلى الصفات والذات عن ذلك ذلك كعمل الأفعال بحالته
صادرة عن المنة وهو قوله عليه السلام في الدعاء المقدم لأخيه أبيك وبينها إلا أنها عبدك
مخلقة فأنهم فضل على الخلق من في الخلق المقدم وهي والله آياتها وهذا هو الذي
بأنه

لغوا

لغيره نعم وكانوا باياتنا محجرون ويشير لها ذكرا وتم ذوا الأيات التي يحيدها الكافرون والمشركين
وهو الذي نؤمنه كإنس الفناء يوم يوم القيمة وهذا المقام كله وهو مقام والبرج الأمركه حد
الأيات وهي تلك المفعلة التي فعل بهم حين حرك الخطأ الأصغر في ولايتهم إلا أن هذا أعلاها
لأنه لا يولد شيئا قال عليه السلام أما البيان فهو أن تعرف الله سبحانه لك شيئا فمعه ولا شك
به شيئا إيمان ذلك ليس كشيء شئ فلا تصف الحق نفس العباد فلا تشابه شيئا للخلق وإنما
أنك تعرفه فلا ذلك تعبد الله الظاهر لك به حتى أنه غيبه عن نفسه وعن الخلق فأن فلا يوجد
العابد إلا إلى الذات مع أنه بدأ لا يجد لها ولا يفيد لها حيث لا يجد لها إلا في مقام التسرع
بالسرعى المحر وهو البيان والتوحيد وهذا المقام لهم حيث لا يجدون أنفسهم شيئا وهو في
ظاهري كل شيء فلا جعله ذلك وحال الدنيا على عين عقله من علمها كان وحده لا يجمع فيها
الأصوة وهذا المقام لا يكون موضع الرسالة لأنه مصدر الإرسال فكيف يكون موضع الرسالة في
المقام الثاني مقام المعاني وما طو الباطن وهو السر السر على السر وهو الحق وهو كونه مقام
تعمير علمه وحكمه وأمره في علمه الذي ومع السموات والأرض وحكمه على الخلق وهو على
جميع خلقه وعينه الذي من تم عليه جميع الخلق وجب ذلك لا يصح من العباد الذين هم عالم الذي
لا يظول ولا يحاول ودوره المحيطة وحسنه المعنوية وحسنه الواسعة وقد نهى الجامع وإياها
وعطاياها الجزيلة وهو هبة العظمة ويد العالوية وعصاة القوية ولسان الناطق واذنة التجميعية
الجب وهذا مثل قولك قيام زيد وقومته وحركته وسكرته وتسلطه وإياها وإيمانها ومعها
ومثال ذلك وهذا معاني زيد فأنهم عليهم السلام في معانيه كما تقدم في حديث جابر بن عبد
خونم أن النبي قال هذه المعاني بالنسبة للذات ليست شيئا إلا الذات فلا تحقق بها وإنما
تدونها بالنسبة إلى أفعالها وأفعالها هي بالنسبة إلى الذات أسماء معانيها المعنى والنسبة إلى أفعالها

اسماء اعيان ودوات فائمة على اثارها واعرانها بما جعلت من اولها ولا يعنى بالذات العين الا
هذه في هذا المقام اعلم فانها من الاله لانه مطاوع ارسل الامور الرجعية من
الاطح والفقن الجاني الثاني في ايجاد الاشغيات الرجعية وايجاد الوجوه الشريفة وهذا
الذات الاول وهو العلم وما يظن والماء الذي جعل منه كل شئ في الدنيا الاول
ومعنا في العنينا لعلمها الا وهو يعلم اني البر والبحر ما سقط من قعر الاعمالي ولا جعفر
ظلمات الارض من طارط ولا يابس الا في كد صين وهو من البر والارض الذي يكله يصنع
لو لم يشهد والمقام الثالث مقام الارب والحق الظاهر من لا يفيد الا من السقاء الى
وهو من ربي الله وبما نزلت اذ وقع الماء الاول على ارض البرز والمبلميت وعبارة اخرى
اذا استضاء الزئبق من النار وعبارة اخرى اذ وقعت الاله من الكمال التي انجزها العرش
على المعنى المبني قبل العمل المومن ظهر على العبارة الاولى التي والنبات الطيب على الشاة
المصباح وعلى الثالثة المعنى والمراد من التبر والنبات والمصباح والمعنى واحد وهو الاسم الذي
استقرت له التمان والارضون وهو المعنى عند الاشراف العقل الكلي وعند اهل الشريعة
بالعلم والعقل المحمدي وقد يطلق عليه الروح المحمدي فلما استوى عليه الرحمن اودع فيه غيب
الاشياء وهي معنى جميع الخلق فهو اربعة لا خلفه ولا ام له فعل فقال لاد برقاد برئو قال
للاصيل فاقبل ارحم عند رفايقها وهو الاخرى بها فيما لا يزال هو اربعة لا خلفه ولا
حيات العقل بل جملتها من جميع ما لها من نعمها قبل كان ذلك القول بل اربعة هو بالحق الاله
ثم فلما امرهم بطاعته وامتنوا امره قبل عالم واسطه والتوجه به الى الله فرفع به عما
هو بالحق الاله وهذه الرسالة التي هي السقاء عامتها جميع الوجوه الشريفة
الوجوه التي علمت في هذا المقام موضع الرسالة بالنسبة الى المقام الاول وهو محل حيد ومهبط

فزه وسقط حتى مر وهكذا بالنسبة الى المقام الثاني ثم حفظت ربه في موضع رسالة الثاني من الاول
ليزجها الى ربه في الامداد ان من هو في مقام الرابع مقام الامانة وهو الحق وهو الظاهر من
المستر هو مقام حجة الله على خلقه وخليفته في ارضه من طاعته على جميع خلقه جعل الله قبا على
العباد وحفظا وساهلا وداعيا الى الله وهاديا الى سبيل ربه الذي يقبله الارض وعينه
التاخر في عباده مكال الاقفا والمعضلة في قانع الحصون المقفلة وقصر المشد وبز المعطلة لمجها
للمارين وعصم المعصين وامن الخافين وهو من المؤمنين فالامام في مقام الامانة هذا هو
الرسالة يعنى ان جميع احكام الله نعم التي اوصى اليها رسول الله عندما فهم حفظته من حكم وعلموا
وذكر وعكرو غير ذلك ثم علمت لم موضع الرسالة في الاحوال الثلثة كل مقام مجيد بخلاف
الاول فانه لا يصلح للمصطفى ان يوصى به رسال ولو ان يجر موضع عطف على بيت اهل بيته
الرسالة لجاز ويكون موضع الرسالة هو محمد ص فيحفظ في هذا المعنى الله علم حيث جعل رسالة
فيكون اما استخفافا في جعل موضع الرسالة لونه طينة وعذال قابلية واستقامت في ربه
رب ربه وعظم ما رغبه لاطاعة ربه حتى انه تفرق في هذه الصفة مثال ذلك من صفات الكمال
عن جميع ما خلق الله ليداه في شئ احد من الخلق وله يدان في شئ منها احد الا اني عمر على
بر السطو عليه والنبذ وبني الامنة الظاهر بسلام الله عليهم جميعا هو ما هم في كل مقام
من هذه المقامات الاربعة والواسطة بين الله ونعم وبهم اوبا اعتبارا من الاربعة عشر مصصا
الله وامامه والاول ونعم وجه الواسطة وجه المكتوبة وهم معانها كادونا الاشارة اليه
كما قلنا وهم وجه الله الذي يشجبه اليه الاوليا وهم اسماء الله المباركة والجلال والاکرام
وجه الله المباني في صفة فناء كل شئ من الوجوه التي يقبل في الارض في مصلح كل منجبه وسائر
مطلع حيث يحجب الله وهو عاص حيث يكره الله وهم اوعين غيبه وهم ظاهر في سائر المراتب

وجمع العاقب والمقام اياتهم طاهرة في الافان وفي اصف الخلق وبعثناهم باهر قلوبهم ملك اللذات
الاصغر اللهم صل على محمد وال محمد كما صليت على ابراهيم والى ابراهيم بك محمد بن عبد الله وقولنا
لو ان بالبحر اهرار ودرى دقت على نضج البلجربا ثم اذكره لهما لا لينا صخر المعنى على تقديره وانما
تقره بالفضح عصفان جميع ما وصل الى محمد صلى الله عليه واله من العلم وما ارسل الله فقد وصل
الى علي وفاطمة والزبيرين من الله في الكافي عن محمد بن ابي عمير عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان
جبرئيل عليه السلام الى رسول الله ربنا ثم قال رسول الله صلى الله عليه واله اكرهوا كسر الاخرى فيصين فاكل
نصفها والاعم عليا نصفها قال رسول الله صلى الله عليه واله اني هليل في ما هانا ان ارضنا ان قال لا قال
اما الاولى النبوة لم يزل فيها صفتها الاخرى فالعلم فان شري حينه فقلت اصلح الله
كيف يكون شريكه في العلم يعلم الله محمد والى اولاده ان يعلمه عليا وعنه محمد بن مسلم قال
ابا جعفر عليه السلام يقول نزل جبرئيل على محمد صلى الله عليه واله ربنا من الجنة فليد على
عليه السلام فقال ما هانا ان الذناب في يدك فقال صلى الله عليه واله لا ما هذه فالنبوة فليدك
فيها صيت اما هذه فالعلم فلهما رسول الله مصفين فاعطاه نصفها فاخذ رسول الله
ثم قال رسول الله صلى الله عليه واله ان شري حينه وان شريكه في العلم يعلم الله
رسول الله صلى الله عليه واله علم الله نعم الا وقد علمه عليا ثم انتهى العلم الياسم وضعه على صدره
وحدثنا سليمان بن يحيى الهلالي قال قلت لابي عبد الله عليه السلام اني سمعت من سلمان والفضل و
ابي ذر شيئا من نصيب القرآن واحاديث عن النبي الله عز وجل في ابي الناسر الى ان قال علي عليه السلام
وكنتم اذا دخلت عليه بعض من اهل البيت وافام عن تساو ولا يبق عنده عري واذا انى الخلق
مع في ضربا ليريق عن فاطمة ولا احد من بيتي وكنتم اذا سئلتم اجابني واذا سئلتم عندي
مسائلنا ابدي فانزلت على رسول الله صلى الله عليه واله من القرآن الا ان ايتها اولادها على فكلها اعطيت

+

خير من نصيبنا مع

تاليها

تاويلها ونقيرها وانما نحن وحقها وحكمها ومناجها وحقها وحقها ودعى الله ان يعطينا منها
وحفظها فانما يشا اير من كتاب الله وقدمه ولا علم املاه على وكنه من دوى الله على عبادا وما نرك
شيئا على الله من حلال ولا حرام ولا امر ولا نهي كان او يكون ولا كنا نضرب على احد قبل ان
معيصنا الاعلمية وحفظنا فلم نرحمها فاولادهم وضعه على صدره ودعى الله ان يعيدوا فليعلمنا
وفما وحكا ونرا الحديث وروى الحسن بن سليمان الحلبي عن كتابنا واولادنا من القرآن لا بد عبد
محمد بن العباس بن ابي عمير ان سئل عن ابي عبد الله عليه السلام ان كان عندك امر من المؤمنين عليه السلام حيا
حسده هو صفرهم يومئذ فضع امر المؤمنين عليه السلام يقول حدثني اخي انه ضم الفتي في نصف الفتي
واي كلفنا ما لم يكن في العلم الفكل ما يعلم اعزى وعز محمد ما منه كلمة لا مفتاح الف
بعد ما قبلت منها كلمة واحدة عز انك تفرق منها انما صحت في القرآن واذا وقع القول عليهم
لم يدرك من الارض حكمهم ان الناس كانوا بايانا لا يوتون وما نزلت بها من قول وروى
باب ينفقون كتابا باب الف باب من كل باب الف باب وروى الف حرف ومن كل حرف يفتح من كل
حرف الف حرف وفي الكافي عن الحارث بن المغيرة وعنه من اصحابنا منهم عبد الله بن ابي عمير وعنه
الذات بن بشر الشقي سمعوا ابا عبد الله عليه السلام اني لا علم ما في السموات وما في الارض من اعلم ما في
واعلم ما في النار واعلم ما كان وما يكون قال ثم ركت هينرا من ذلك الشكر على من سمع مني فضا
علم من الكتاب لله نعم ان الله نعم يقول في شيئا كل شئ في الحاصل لهم عليهم السلام وضع
هذا المعنى الذي ذكرناها وما اشبهها الا يجب ان يظن من جعلهم بحال الرسالة يروى اليهم كان في بعض
الغلاة وقد كذبوا وانما هم محدثون صلى الله عليهم اجمعين **قال عليه السلام** **وخلف الملائكة** اني جعل
توهم اي ينهي تروهم ابتداء وانها الهيم المتخذة والكتاب الكمال والعلوم منهم وتبليغ ما حتم
وقصص من المقتربات فان الله سبحانه وتعالى بعد جعل الملائكة رسلا في تبليغ الامارات وتبليغ

خير من نصيبنا

الاستعداد ان كان سيدا كالتدين عليه السلام في الصلوة على الملائكة من الصحيفة قال عليه السلام من الملك الملائكة
الى اهل الارض عكره ما ينزل من الملائكة ويجيب الوعاء ويترك في تبلغ الاحكام من الخرم من خلقه
وموت وحيوة وما يحدث من كل شئ صلا ومقتل ومقتنى ومحقق ومكروب وموجب ما دون ايتهم
لا اتم اليها ليعين وضع الخيرات الملائكة نافي الهم بما بين من الالهة ما والصدق وما يتجرى به الا
وتخص به الاضام مما تحت السنة من سابق عمله ومقتد حكمه وتبلغ الملائكة ما نزل به عليهم من امرهم
الى ما شاء الله من خلقه ثم علم لهم الم اليها الله تعالى في جميع ذرات الوجود في الصلوة والرواد والملائكة
المسبلون لتلوث ما نزل به عليهم من الزمان فضلا ليعاقبهم وتبلغ ذلك انهم وصروهم ويؤمنهم في
وعتيمهم ولغفاهم فهم يتلوثون عنهم ويلقونهم ما تلقوه الا اتم باخذ من عندهم ويوصلون به
المشاهدة ومثال ذلك فنك وان خاطرك الله ترز عليك بالذكرو الغم والمهز تستفيد
العلوم والغم والذكرا تارة عليك من فذلك وهذا مثال تلك الملائكة المسبلين في صلوةهم
بالوحى والالهة من المبدأ انما اقتدر من افواصاق الالهة صلى الله عليه واله في المعلوم
العلم الجوهري روى الصادق باسانيد عن عبد السلام بن صالح الهروي عن علي بن موسى الرضا
عن ابي بن ابي عن علي بن ابي طالب صلى الله عليه وسلم قال قال رسول الله ما خلق الله خلقا
فضل ولا اكرم عليه حتى قال علي عليه السلام صلى الله عليه وسلم الله فانت افضل وجبرئيل فقال صلى الله
عليه وآله تبارك وتعالى فقال صلى الله عليه وسلم ان الله خلق الملائكة من نور وفضل على جميع النبيين في
والفضل بعدك لا باعلى ولا تارة من بعدك وان الملائكة طمنا واطمنا محبتنا يا علي الذين يحبون
العرش من خلقه ليحيون بعد ربهم ويتفقون للذين امنوا ولا ينابيا على ولا عن فاحلوا الله ا
ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم ولا اله الا هو لا يكون افضل من الملائكة وقتل سفينا ا
مرفق زينا وبتحجوه وتغليله وتقدسيه وتجيده لان اول ما خلق الله عز وجل خلق اولنا فان

بتحجوه

X

بشوحه وتجيده ثم خلق الملائكة فلما شاهدوا ارواحنا انزلوا وحدا استخفي امرنا فحسبنا المقام الملائكة
انما خلق مخلوقنا وانه صفة عن صفاتها فحسبنا الملائكة بتسبيحنا او تهنئة عن صفاتها فلما شاهدوا غم
شأننا هلكت المقام الملائكة ان لا اله الا الله وانا عبد ولساننا بالحق يجبك بعد عبادوه ونسأ
لا اله الا الله فلما شاهدوا كبر جملنا كبرنا المقام الملائكة ان الله اكبر من ان نال عظيم العمل الا به
فلما شاهدوا ما جعل لنا من العزة والقوة فلما لاحول ولا قوة الا بالله العلي العظيم المقام الملائكة
ان الاحول ولا قوة الا بالله فلما شاهدوا ما افعل الله علينا واوجب لنا من عز الطاعة فلما
لمجدته لتعلم الملائكة ما يحيى لله تعالى ذكره علينا من الحمد عظمة فقال الملائكة الحمد لله لتعلم
الملائكة فينا اهتديا الى معرفة توحيد الله وتبجوه وتغليله وتجيده ثم ان الله تبارك وتعالى
خلق ادم وادعانا صلبا وامر الملائكة بالسجود له فقفوا لنا اكراما وكان سجودهم لله عز وجل
عبودية ولازم اكراما وطاعة لكوننا في صلبه وكيف لا نكون افضل من الملائكة وقد سجروا ا
كلهم اجوبن الحديث وعن حبيب بن عيسى عن ابي عبد الله قال قال الحسين بن علي بن ابي طالب عليهما السلام
ان شئكم قبل ان تخلق ان تخلق ادم قال كما اسبح انه تبارك وتعالى عز الرحمن فخلق الملائكة
التسبيح والتهليل والتحميد كما تقدم مفضلا وعن ابن ابي عمير عن عمرو بن جميع عن ابي عبد الله عليه
قال كان جبرئيل اذا انى النبي صلى الله عليه واله فقل بين يديه قعدة العبيد وكان لا يدخل
بياتنه وروى الكليني في الصحيح عن ابي جعفر القائل قال دخلت على ابن الحسين عليه السلام فاحسبت
في الدار ساعة ثم دخلت البيت وهو يلقي قطبينا وادخل بده وراه التبريد اوله وكان في
صلى جعلت فذل هذا الذي انك تلتقطه اى شئ فقال مفضل عن عبد الملائكة اى صفات
مجدنا نحن اخلقنا نحن اخلقنا نحن اخلقنا فلما جعلت فذل ذلك واتهم ليا نونكم فقال يا ابا جعفر فانهم
ليزجون على نكاشا وعن ابي الحسن عليه السلام قال سمعت يقول ما من ملك يخطب الله في امره

+

الاول ما لا امام عليه السلام ففرغ من ذلك عليه وان تحلف الملائكة من عند الله ببارك وقم الصاحب هذا
الامر عليه السلام قوله ويحيى ان يكون معنى كونهم عليهم السلام تحلف الملائكة انما اختلفت الملائكة في الجحيم
ان عندهم اى محالما اختلفت براد المحققين لا وهن من الملائكة المقصود لفرقهم لاجلها قول الملائكة
واسناد انهم منهم عليهم السلام في بدو خلقهم من الارض وفي استمدادهم وتلقينهم منهم كما لا يعارض
وساير العلوم والفتوح في التاويل من شاء الله فان الملائكة في تلك الاشياء اختلفت في
والافعال والمعنى لا اختلفت في ذلك الوجه كل ملك يتولى بحسب ما يولى وما يسره وما
من جنسه ووزعه وتخصه وكل ذلك لا خلاف والبيان والاعراب مخصص عنهم صلوات الله عليهم
كما اختلفت الملائكة في المعنى الاول هو الظاهر من العبارة الظاهرة وغير مراد في المعنى والله اعلم
قال عليه السلام وهب الروحى اى محال هو الروحى بواسطة جديهم رسول الله كما تقدم لانهم كما
لما نزل بالروحى من احكام الذوات والصفات والافعال والاعمال والاحوال بغير انهم محال ما
منها بالروحى الخاص الذي ينزل به الملك ظاهر بالروحى وان اريد بالروحى ما هو عام من هذا
من الاحكام وسما الصورت وما تفضلت به الحوادث والنباتات والحيوانات والجمادات وانظر
احوال الكلام والالفاظ والامراض فهم على الحقيقة محال ذلك وانما قيل هب الروحى لانه
الحال الذي ينزل وينزل المكان الذي هو اعلم منهم انهم عليهم السلام اعلم من هذا الماهل على الوجهين
لان الماهل بالروحى الظهور ذلك على حقا منهم وعقولهم ونفوسهم وقولهم وفي كل مقام من
هذه الماهل بالروحى ينزل فيه كما هو على حقا فيقول في حقا منهم من فعل الله وفي عقولهم من
الماء الا ذلك وفي نفوسهم من عقولهم وفي ظواهرهم من نفوسهم بواسطة الملائكة تحل عنهم
عن عقولهم عن حقا عنهم عن الماء عن الفعل عن الله سبحانه وهم فانما قلت ما لم يجزى ما وراى
جبرئيل قال عند موت النبي صلى الله عليه واله هذا اخرج نزول الى الدنيا والآن اصعد الى السماء

ولا نزل الى ابد وان الائمة تسعون في الصور ولا يرون الشخص ما يروى ان عليا عليه السلام كان
يخطب حبرا الكوفة فقال سليف قبل ان تقف في فاه رجل ما فقال احضرباين جبرئيل
وروى الثوب ثم روى من الارض والحيات فقال الملائكة ان جبرئيل فقال صلوات الله
والناس فظنوا ان اليه وانهم عليهم السلام بانهم للملائكة ويفعلون على فرسهم ويتكلمون على سكا
ويرويهم قلت الجمع بينهما ان جبرئيل بعد موت النبي صلى الله عليه واله لا ينزل الى الارض روحى
قط لا تختم النبوة بنبوة نبينا صلى الله عليه واله وان نزل بغير روحى وان الائمة عليهم السلام
ليكون صوت الروحى من الملك ولا يرون شخصه حين ينزل بالروحى وفي غير هذا الحال يرونهم
يقفون معهم ويخبرونهم بكل ما يسلونهم ويرويهم حين ياتون باحكام القضاء والخصم والذم
هو بيان ما ينزل بالروحى على النبي صلى الله عليه واله وانما انهم ليعرفون الصور ولا يرون
قالوا انهم اذا نزل الروحى على النبي صلى الله عليه واله يرونهم الا انهم ليعرفون ما يسمع عليه
ولا يرون شخص الملك الذي ينزل بالروحى انما يسمع على النبي صلى الله عليه واله لان التمعن
الروية مع العلم مظاهر الحق والظن ولا تصلح الا للنبي صلى الله عليه واله والاهل الاشارة في
الليلة معن النبي الليلة السا بعد العتمة من شهر رجب قوله عليه السلام اللهم اني اسئلك بالفضل
الاعظم في هذه الليلة من الشهر الكريم ان تصلى على محمد وال محمد وان تقدر لها ما انت به من
يا من يعاد ولا تعلم اللهم بارك لنا في ليلة هذه التي نسير الرسالة فصلتها وبارك لنا في حلالها
بالفضل الشريف حلالها ومجمل ان مراد الامام عليه السلام لارى شخص الملك المنار بالروحى محال
وانما اراد محال النبي صلى الله عليه واله الا ان محله بيتا الروحى الذي نزل قبل على النبي
ويذكر على انه يرى الملك المنار بالروحى انما يسمع عليهم لانه انما يرونه في الاصل النبي قوله عليه
يا علي انك تسمع ما سمع وترى ما رى ولا ترى ذلك فانه لا يرون الشخص المنار بالروحى انما

عليه السلام لا تأتينا برينه على النبي صلى الله عليه وآله وإنما كان علمه لم يهبط الوحي مع ان مهبط الوحي رسول الله
لا يتم عليهم السلام مثله ونفسه كما يشترط فينا وبل ما نضع فينا او نضعها فينا في غيرنا او نضعها فينا
فانما مات رسول الله صلى الله عليه وآله من قبله وكل على والحق والحقين الى الحق العسكري عليهم السلام
فانما مات العسكري الى غير منده وهما القام عليه السلام وهما فضل السماوية كما روى عن النبي صلى الله
عليه وآله قال تاسمهم فاعلمهم فاضلمهم ويحتمل ان يكون غير منها المير للشفيع بل الغفات
يخرج كثير من الذي يقبل ويكون للاتباء اي بدله ومثله وكل قوله تصريف وانفسا وانفسا كما جعل
عليها عليهم السلام من الرسول صلى الله عليه وآله والدم المخرج على تجري لوله الطيبين فيكون هذا
المخاض ايضا مهبط الوحي والوحي قد يرد بغيره في بعض الاحكام كما في قوله نعم وما كان لبشر ان يكلمه
الاصحياى الهما او من وآء حجاب ككلمه من عن عليهم السلام من الشجرة او يرسل رسول ككلمه ليل
في هذه الاوادة يكون حقيقة مهبط الوحي لا يتم مهبط الالهام من الملك العلام وكان الجحاش
و بارسال الملك ما خلا ما يتصور بالسوق والرسالة والوحي التاسيس والافتقار لكل سنة فينا
الدينا في ليلة القدر تنزل الملكة والروح فيها اي روح القدس وهو الملك الاعظم وهو الحد
لكل بين وامام فينزل عليهم الملكة لله لا يخصه عندهم الا الله عما كان محتوما من الامور
المتفتحة على امام العصر عليهم السلام فزاهم وليعبرهم البتة الا ان الذي ياتون به ليس من الوحي التاسيس
وانما هو بيان المحتوم مما عنده من الامور المشرفة فانهم قال عليه السلام والمظهر من الامر الله
وهنر وعبا وه المكرمون قال التاسع وه مشددة او تخفقا كما قال نعم ولقد كرمتنا في ادم الى هذا
التبع بوجود الانبياء والاصحياى اقول من الملائكة بقوله المطيرين انهم ترجموا وحى الله ولطمانا
الملائكة فان الامر والهي من الله قد يرد من بعض السنة الاقدام ليعونه كصوت وقع السلطنة
الطست بل يرد في الخطا باب الالهة بك صوت من اصوات النبايات والمجارد والحجوات وكيفية

الرياح

الرياح وان من المباد والاصح وبالجبان او امر الله ونهيه يحد شيا في جميع الارواح من الطيات
والجنيات يصدف عليهم اسم الشيا كت عليه لونه من الارواح والزواهي وكل هذه تجزم عليهم السلام بما
الريم يكون الله حديثا والملايكة من ساير الارواح فتاتيهم وتجزم جميع ما امرتهم وبلغت من
الملايكة كما قالوا في المذريات امر فتوحى اليهم بالطين في اذانهم وبالوقوع في قلوبهم بل جميع لغاتهم
اصحهم وفي صباير الدرجات باساره عن العجوز الغمال قال كنت انا والمعززة بن سعد المير في المسجد
فانا نالكم بن عتيبة فقال المير سمعت من الجحيم عليه السلام حديثا ما سمع احد قط فسلمنا فابان ان يخبرنا
به فادخلنا عليه فقلنا ان الحكم بن عتيبة اخبرنا انه سمع منك ما لم يسمع منك احد قط فابان ان يخبرنا
به فقال نعم وجدنا علم على علم الرلم في اية من كتاب الله وما ارسلنا من قبلك من رسل ولا نبي ولا
محدث الا اذا منى التي الشيطان في اميته فقلت واني سئ الحيات فقال ليك في اذنه فيمنع طينيا
كطين الطست او يقرع على قلبه فيجمع وقعا وقع السلطنة على الطست فقلت اني سئتم قال لا مثل
ومثل والقرابين قوله عليه السلام يكت في اذنه يراصد ان الروح يخرج ويرتد الامام عليهم السلام عيارا
به من الوحي فيمنع طينيا كونه الطست وهذا ما لا يمكن من تحديده ذلك لحد لبان واحد وقوله
او يقرع على قلبه فيجمع وقعا وقع السلطنة والطست بل ان من كان من تحديده له كونه معقدة او
من ملك له السن كثيرة بحيث لا امام عليهم السلام وكلها وذلك لان وجوه جميع الاشيا بطون حول
يرحمون فينزل الملائكة عن العرش على الاستلام فتصل هذه الاصوات عندهم عليهم السلام بما انظفها
الله سبحانه من وجههم سلام الله عليهم فيمنعون وتعرف قلوبهم وكيفية السلطنة في الطست فطوف
الملائكة على ملك الوجوه وتلك الوجوه على سدة المنى حيث الله سبحانه يقول ان يفرض السدة ما
يفرض فاذا حرك منهم وترتد او غصن وقبر من اجرة اتم عليهم السلام سمع طينيا في اذانهم كصوت الطست
الاضرب وذلك الصوت هو ما انظفها الله عز وجل الذي انطق كل شئ بما خلق فيها من وحدهم

من اواره وفواهيده يعلم ما في البرج الجوز ما انقطون وقوا لا يعلمون لاجل كثرة ظلمات الارض ولا
ولا باب الاذكار في كتابه يخصص بصاحب عدل اشرف الخلق ابن سليمان الخليل اسناده عن الربيع
عليه السلام عن ابائه في حديث طويل قال قال ابو بصير عن علي بن ابي طالب له وان شئت اخرجكم عما هو
من ذلك قالوا فما فعل قال كسنا ذات ليلة تحت سقفه مع رسول الله صلى الله عليه واله واذا في
ست وسين وطر من الملائكة وكل طائر من الملائكة اعرفهم بلغاتهم وصفاهم وجاهاتهم ووطنهم وقبل
احتاج هذه الوجوه من الملائكة سليمان رسول الله صلى الله عليه واله او الله عز وجل وفواهيده
بالقول والبيان وهم ايضا يعرفون النبي صلى الله عليه واله ذلك في حلاله وحده وذلك كلف الخ
وهي الله عز وجل على اختلاف مراتب النبي صلى الله عليه واله وبقره على اهل البيت جميع ذلك بالفتح
هذا الوحي عليه كما ذكرنا قبله في شاعرا حسنا اذنه وقعا في قلبه كما سمعت من معرفة بلغاتهم
وصفاهم واسماهم ووطنهم وهذا معنى قولنا انما كلفنا علماء الامم ان يعلموا علم النبي صلى الله عليه واله
يعلمون بما فيها مما كتبه الله من احواله وفواهيده وهرنا ويرى قوله تعالى وواحي يتلى الى الخ ان الخدي
من الجبال يونا ومن الشجر مما يعرشون ثم كل من كل الثمرات فاسلكه سبيلا يتلى ذلك لا يخرج من
شرب تختلف الوان فيه شفا الناس الخ للامم عليهم السلام ويري الخ على علمهم والاحتياط ذهون
للاستنباط الحكم والجمال جميع على ظاهر التاويل وهي الاجسام والاحاداد جميع صفة وهي
على ظاهر الظاهر من التاويل وهي الاشباع يونان وهي اقرب الموصوفات من جميع ذرات الوجود والشخص
الظواهر نظروها ومكانها فانها في قلبها انها وارتباطها وانما هي في عرشون من اشباحها
في الجبال والباطن في مقدم الخيال واكل الترات استخراج احكام تلك الموصوفات وسلك السبل هداية
حاجتهم وتعليمهم ما اكرموا يعلمون بفضل علمهم صلى الله عليهم وتذللهم صلوات عبوديتهم في علمهم
بالله وبقومهم مساوهم وبقومهم عند بلا اشارة ولا كيف وخروج الشرب من بطونهم نظيرهم عما في
من العلوم

من العلوم ويكون ذلك العلم مختلفا صفا منها انما يحجبها اسم العلم وطبقاته الشرب ولكن صفاتها
معاما العقلان من الموصوفات والاقوات والاشخاص ومنها المصلح والحوال السكايف تختلف
اي صفاتها فتمت اسرارها من غير ان يخرج من ذاتها من مجلد ومفصل واما طهروها من عدلها وقبلة
وبغية حال المكلف وبغية الحال المكلفين لكل المكلفين وحكم على الظاهر وعلى المتعارفين على
جهة الاعلانية وعلا الاللا سارية حال ومعارف في حال وعلاهم في علمه بلغة لغوية وعلى شفا
البعوض وعلاهم في علمه بلغة لغوية وعلى علمه في علمه بلغة لغوية وعلى مقتضى السبب والواقع والمصنوع
وعلاهم في علمه بلغة لغوية في التذكار والذيان اوة التذكار دون التباين وعلى مقتضى السبب المكلف الجاهل في علمه
معرفة تبه وعلاهم في علمه بلغة لغوية في الوقت وفي العبر واما ذلك كما يطول ذكره من اختلاف الوان
المعلوم ومعرفة الحقيقة خارج للتحلاف في الموضوع والذات وهو حيثما خلا في قوله الذي في
على جهتها واما مال ذلك ومن المراد بالمظهر في الامر الله وبغية تهم يعلمون المكلفين او الله
لا تهم فلا يظهر من كتم فله سبحانه الخ الخ لا يزال هذا في بيان يخرج من بطونهم
تختلف الوان في صفاتها تهم المظهر في الامر الله وبغية تهم يحكمون بحكم الله ويفعلون ما امرهم الله
ولا يخشون احدا الا الله فان قلت لهم كثيرا ما يتقون ويأمرين شيعتهم بذلك فقد قالوا لعلمهم
من لانه تفتيد له لايمان له قلت تهم عليهم السلام انما يتقون في الخ امرها بالفتية تهم في
تلك الحال يقولون يا امرهم ولاجل الانفا وانما امرهم الله بذلك ليحفظ بذلك انفسهم واستعلم
شيعتهم من فعلهم ولان حكم الفتية احكام الله في السلطان وانما يخاف حكم حال عدلها كما يخاف
حلال الربيع المكلف بالصلوة جالسها حكم الله لا تخلف طهوره وقانونه باختلاف الموضوعات
حكم الفتية وحكم عدلها وانما امرهم الله وهم في ذلك يتقون على حدة بلغة لغوية في ذلك
الاختلاف وان كان باختلاف احوال المكلفين حكمه بالفتية يخرج العباد ليميز بينهم بالمراد والخالف

من العلوم

لما اراد وعنده حل وعلا مقاما وعاذ من القرب لا تنال الا بذلك ومع ذلك فلا يفتقر الى العلم
لا والله لان حكم القربة من امر الله الذي يجب عليهم طهاره وبيانه ونهيه عنها هم الذين اطروا الا
والاسلام الذين هم اركان الامر لله ونهيه واولا هم لربهم كما اسم ولا رسم فان الاسلام منصوص
وصفا لعلامه والايام منصفين وهم اسس الحكم وامر الله بطلب الفعل المأمور به الكلف قد اورد فيه
العلم وقد لا يوجب الفعل بل يوجب معنى لان جمل العلة التي لا يوجبها الفعل في كل حال قد
توجد وقد لا توجد فكان الطلب لغيره وهو طلب بالعلم في الامر من الطلب لغيره المستحق للوجوب
والمذهب لطلب غير الامر وهو في صورة التقطيع والاحول فاذا اوردت الصورة المعلومة عارفين
جميع الظواهر حلت على الوجوب للاصل والامر بها على السبيل والتعريف والتعلم فكل جعل امره وجبا
واذا اورد الوجوب بصله فربما يفتقر الى العلم او لا يفتقر الى العلم كما لو لم يتركه امر لا يدل على
التعريف وانقصا ملة او تركه المكلف بشهاده من وقته عليه وان لم يفعل في وقته ما هو
عليه بنية او تحقق اجماع على عدم وجوبه من جملة الامام عليه السلام بذلك القول وليس من
ابتداء ما ثبت وجوبه ونسخ الوجوب خاصة لادفع الحكم كجمله لان ذلك الوجوب كما هو المطلوب
والعلم من الترتيب ونسخ الوجوب خاصة عبارة عن رفع العلم من الترتيب في مطلق الطلب حله هو
مع العلم المذهب فانه طلب فعل لا يقع من تركه وهذا وان كان بعد تنكيكه يكون من الترتيب ليس يستدل
والحكم في الترتيب لا يتناول هل هو ثبات امر واحد وفي القول بانه واحد فالعراق بين الوجوب
التقدير والتسليم استحقاق المرح واجب ومع عدم ترتيب ويلزم هذا القول ان الملة واحد
اتما هو بالصورة وهو التقيد وغيره من الاختار وكون التعريف لها وسما وهو مسمى اما منع الاختار
فواقع وقد عرفت في حله واما منع التعريف فعند بلدي فيه التطبيق والمنع راجع الى دعواه لانه
ادعى الحقيقة في حد رسي والاقلا منع دعوى الرسي وان امكن الحقيقة بعبارة اخرى كما ذكرناه في

شرح

في شرح بعض العلاقات وعلى القول بان ثباته في كل مادة لها صورة خاصة في قولنا اهل الا
هنا شاقص فحاشا كثير لسا صلب ذلك القول الكلام في بيان ذلك وتصحيح الاسارة الى المعنى
هل من قال بالقدرة منهم في دعواه على الامر للوجوب ولا يكون المذهب ما هو بل لا يتعد
ليس يطلب وجوب التفات انه جعل حقيقة الطلب للوجوب غير صالح للمذهب لا الملاحظة فبذلك
تقوم به وهو المنع من الترتيب ليعتبر عن طلب المذهب ببقائه والا لزم ان يكون صفه من ان المذهب
غير واجب وليس كذلك بل يريدون انه لم يوسم الامر ولا امر عليهم الا الطلب المنع من الترتيب
او يلزم ان المذهب غير مطلوب او تحقق الامر بل يصح من الترتيب بل يلزم ان المذهب ما هو غير
فايدة في التطويل والبيان هنا والحج ان طلب الاجب طلب في صورة الترتيب المنع من الترتيب
الشخصه استحقاق المرح بفعله والدم يتركه وان كان يمنع بالاسم فان الظاهر رسم الباطن
وان طلب الترتيب طلب في صورة الترتيب وجاز الترتيب والشخصه عدم استحقاق المرح على الفعل
والدم على الترتيب والحرام والمكروه علم اسمع من المباح هل هو علم بطلبه معان على طلب
لتوزيع بين الفعل والترتيب هو حكم ام هو شاد وبيان ام هو للتوزيع على المكلفين او التوزيع
برحل الا بعد الوجوب للحرام والترتيب المكروه ام تعلق به في نفسه لانه احد الاربع قبل الخطاب
ان المباح قبل الخطاب به في نفسه من واجب ومنه مندوب ومنه حرام ومنه مكروه وبالنسبة الى
المكلفين مباح حتى يرد التكليف به وعلى الثاني هل التعلق به في ذاته ام بالمكلفين بالنسبة اليه
اعمالا الذي عند ان كل شيء تعلق به طلب او ان التعلق بالمكلفين به في نفسه قبل التكليف به على
مقتضى احد الاربع وان ابا عنه وطلبه على المكلفين قبل وجوب الخطاب اليهم به من بالتوزيع عليهم
حتى يرد الخطاب قبل الترتيب الترتيب سعة واما المعلق وقال عليه السلام ليس على العباد ان يعملوا حتى يعلموا
الله وقال لهم وما كان ليعملوا فوما بعد اذ هم حتى يبين لهم ما يتقون والامر والنهي ليعملوا

تأنيده

عن انما التطنزة واللايزوالر برب يقول فلان وفي الامم التي بعثنا المرسلين المتكلمين
وتجلى المعاني لله وحده كما عين حكرو ساطر واذن بولج خلفه وكن الامم عليهم السلام
وهي ان عظمة الله وساطر على جلوه وحده بنواصيرهم لا يورث احد من الخلق شيئا من ذلك الا
يتعلمهم وبيانه وارشادهم من المظنون لتلك الربوبية والعظمة ثم مع ما فرغ تلك الربوبية والعظمة ثم
هم المصفون من تلك الخرافات بامر الله ثم هم المعينون للساكنين على قول تلك العظام والخرافات في
الاحكام الربوبية ثم هم المعقولون لحقايق تلك الاحكام الربوبية ثم هم العاطلون لتلك الخرافات
الاحكامية وكل بامر الله بحجز الله كل نفس ما كتب وايضا كونهم المظنون لامر الله بعظمة
العظمة الظاهرة بامر الله سبحانه فيناظرهم الله خلفه لتبدلنا بهم عليهم ناول قوله فيهم
البايئات في الاقاف وفي انفسهم حتى يتبين لهم ان الحق صفة ايانا نام عليهم وقوله في انفسهم
ما ظهر لخلق في ذواتهم من عظمة الذي هو فيهم علمهم التلم وايات غفلت في انفسهم في اي
الامم عليهم السلام فظنوا ذلك باظهار الله عظمة لا تتناهي في الامكان فياخذهم المظنون لعظمة
الذي امر الله وعظيمة وبما الله المظنون لامر الله وعظمة اللذان هما عظمة وانما ساطر وحده
ايضا انهم المظنون لامر الله وعظيمة اول الله وعظيمة في العلم والحكم والتبليغ والافعال والاعذار
وفي العمل لا يظنون الا انفسهم وعظيمة وعظيمة واما انفسهم فلا يتم سائر الامم التي بعثنا
مخالفا وخرايفها ومعناها وعظيمة واما انفسهم فلا يتم سائر الامم التي بعثنا
الله عليهم لم يولهم حكما بعينه من الله عليهم والروايل الى هذا القرآن لانه كما يريدون
يلج اى صفة بلع من ان يكون لعامة انفسهم بامر الله واما انفسهم فلا يتم خرايفها في الصلوة وفي انفسهم
وفي القلوب واما انفسهم فلا يتم فلا يتم خرايفها في الصلوة وفي انفسهم
وهذا بيانه ولما انها لم يخلقنا جميع الاعمال الصادرة من الخلاق عن الامم والنوع والحكمة ونحوها
ان

انما سلطانهم ايماننا وفيها والسنة ما جعلنا عليهم بكل ان طبع وعاص وكل ما يعطى عليهم
وبين من اعدائهم وكل عاص يقر بفضلم وبعين اعدائهم وهم لا يقرين وهن اول قوله نعم وان
شيء الا يتبع محله وفي الآيات الجامعة التفسير مقرر بوجهكم لا انكرتة قدوة ولا ان عم الاماشا
الله سبحانه الله ذى الملك المتكوب يتبع الله باسمه جميع خلفه والاسلام عداؤه حكم واحكام
والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته وفي الكافي بسند عن الدهقان قال دخلت على الحسن ايضا
عليه السلام فقال ما فعلت قوله نعم واذا كل اسم ربه فقط قلت لهما ذكرا اسم ربه فقط فقال الحمد لله
الله نعم هذا سلطانا فقلت جعلت فداك فكيف هو فقال هو كما ذكر اسم ربه يصل على محمد والدة
فذكر باسم الله عليه السلام ويدعى في قبره ثم يقولون الليل والتمار لا يقرين ما معناه كيف
يقرون وقد قال الله تعالى ان الله جعلناكم لعل على النبي قال عليه السلام ما معناه ما خلق
محمد والصلوة الله عليهم قال الملا محمد فضا من ذكرا من صلواتكم على محمد وال محمد قال الرجل
اللهم صل على محمد وال محمد فضا الله وهله وحج الله وحج الله من ربي الخليل عن رجاله من معاوية
ابن عمار عن النبي عبد الله عليه السلام قال سمعته يقول في قوله الله عز وجل وادع الاسماء الحسنة
وادعوه بها نحن والدة اسماء الله الذي لا يقبل الله من العباد عمدا الا بغير ضنا فانهم وقدم
ما اشاروا اليه ولا تفرح مما سمع بعد ما قالوا عليهم السلام اهل المناس بان ربه وتقولوا فينا
ما سنتم وان تبلغوا الحديث وفي قوله عليهم السلام وعبادة الكرمين قال الساجد ومائة التي
كما قال انهم ولقد كرمنا بغير ادم اى هذا النوع وجود الانبياء والارصيا اقول انما كونهم عبادا
عما لا يوقفت عند الاعتم الكفار وحشو النار الذين عملوا بهم ووجههم عن الله الله انفسهم
الله فيها وهو كالعلاء وهم في عالمهم على اقسام منهم من يدعى انهم عليهم السلام يقولون الغيب
وقد علمهم وكفرهم من وجوه هذه الروايات المتكررة منها ما يخرج من صاحب العلم عليه السلام

ردا على الفلذة كما في الاحتجاج قال عليه السلام يا محمد ابن عبد الله عز وجل عما صيرت من سجايا
لبن محن شرا وفي علمه ولا في قدره بل لا يعلم العيب غيره كما قال في محكم كتابه تبارك وتعالى
لا يعلم من في السموات والارض العيب الا الله وانما جميع ارباب من الاولين ادم وادريس وابراهيم
وصوي وغيرهم من النبيين ومن الاخرين محمد وعلي بن ابي طالب الحسن والحسين وغيرهم
مفض من الائمة عليهم السلام لا يبلغ اياهم وصفي عيسى بن مريم وعز وجل ومن اعرض عن ذكرى
فان لم يعينه منكم اخره يوم القيمة اني قال رب له حشر في اعني وقد كنت بصيرا قال لك
انك اياتنا فبينها وكنك لا تعلم نخبه يا محمد بن عبد الله انما هؤلاء الشيعة وهم من
جناح البعوض ارجع من شاهد الله الذي لا اله الا هو وكني به شهيدا ومحمد رسول الله
واينبأ انه واوليائه واسهل كل من سمع كتابي هذا اني ربي الله والى الله والى الله
يقول انما تعلم العيب او نشأ الله في ملكه او جعلنا محاسن المحل الذي نصبنا وحلفنا له
او سجدنا بما امرت به وببينه في صدك كمنك واشهد ان كل من يتبين اسمه وعلا سكره
طوليا انه وجعل هذا النوع الذي في هذا الكتاب امانة في عنقك وعقوب من سمع ان لا يكتمه من
مولك وشيخه حتى يظهر على هذا النوع الكفر من العبد لعلى الله عز وجل بلا فام ويجوز ان لا يكتب
دين الله الحق وينبأ ان لا يعلم من منى امره ولا يبلغ منهاه وكل من سمع كتابي ولم يرجع الى محله
امرته وظيفته فضلا حلت عليه لعنة من الله ومن ذكرت عن عباد الصالحين قوله والاحاديث
في هذا المعنى ما روت عن الامام علي بن ابي طالب عليه السلام في يوم القيمة فانه لا يرد
وانما اربابها واختلف العلماء في تأويلها وفي الجمع بينهما وبين ما يرد بظاهره على انهم يعلمون في
ايضا في يوم القيمة لا يعلم العيب الا الله ولا يعلم العيب الا الله ولا يعلم العيب الا الله الذي
هو الذي جمعها وهذا الاثر الدليل القاطع على ان الله عز وجل لا يعلم من روي في يوم القيمة

لو جرد

لو جرد المبدء والادام عن صفو العباد الكرم الذين لا يسيان ذلك للمدحاض ولا يورد بها
وصلى اليهم طمنا يمدون بما لم يصل اليهم وهذا المدح قبل ان يصل اليهم لا يعلمون قطعا ولا كان قد
وصل اليهم وهذا المدح قبل ان يصل اليهم لا يعلمون قطعا ولا كان قد وصل اليهم وهذا باطل فكيف
ان ماسوا الذات يعلمون كيف وحل في ان سيدهم وافضلهم واعلم الله عليه وعلمهم عن امرته
لديهم في علمه وحل في ان سيدهم من الاول ام من يده من العلوم الممكنة وهذا يدل ان
يزيد مما علمه ام مما لا يعلم وهل يعلمون ما لا يعلم رسول الله صلى الله عليه وسلم بين الله
بديهم الذي هو من ينزه العلم وايضا العلم من ماهر المستقبل ومن ماهر الحال ومن ماهر الماضي
فلا ادعيتم علمهم بالماضي وما لم يكن الحال الذي فلما ان الادلة العقلية والفقهاء تساعدهم ولكن
العلم بالمستقبل لا تساعدهم عليه الادلة وذلك لانهم اذا عملوا في شيء سيكون قبل ان يكون هل كان
يعلمون ولا يتعلمون بالقدرة ولا يمكن خبره ان كان يعلمون فذلك فان قلنا ان علمنا ان
علموا به فلما الله فيه المبدأ واولا فان تلك لغو منه فيه المبدأ عارضك الادلة العقلية والفقهاء
فان قلت الله في المبدأ فكيف يعلمون شيئا يحجز الله به غيره كيف شاء فقلنا في قوله على
اليوم الغار لو لا ان في كتاب الله لم لا يحجزكم بما كان وما يكون الى يوم القيمة وهو قوله نعم بحج
الله ما ايشا وبنيب فان قلنا ان الادلة دلت على علمهم بكل شيء وادعه عنهم كل ما لفظوا به
من غير شئ قلنا حق ولكن الغوم في كل الادلة وهم عرفي ولا ياتون على خلاف اصل الاستدلال
اع من الحقيقة والادلة القطعية صادرة الى المحان فيصير المبدأ للمدح والاحزان حملوا الاثر
الدالة على علم العيب على وجه من من قال انهم يعلمون كل ما سوا الا وهو الحسنة التي دلت النصوص
على ان الله تفرغ بها في ما في الآخرة ان الله عنده علم الساعة وينزل الغيب ويعلم ما في الا
وعاندي نفس ما زانك على وما اندي نفس باي ارض توفت ورواهم هذا ليس بصحيح ووجه الا

ان اشياء كثيرة اجزأ باهم لا يعلمونها وليست هذه الحجة على اذكريه الثاني ان هذه الحجة اذا استغنى بها
كل الغيب محض فبما ان الجواب ان عليم محضين ظاهرها صدق علمهم انهم يعلمون الغيب لا يعلمون
جعل هذه الاشياء بالهيلة كما اشرف البصائر في حلاله التواضع والاسود فاذن في الرسود ولا يصح صوره
طاحه في الغرض وان عليم معناها وما اول اليها كان كثر من الخلق فسلم فان اصح القول والظاهر
والجزئيين والجزئية والكسرة والاختلاف في الخبر والغير عليم اكثر من هذا بل قد يعلمون
الحجة او بعضها وان كان قد يقع الخطا في بعض الاشياء المتأخرة ويبان هذه الامور بطول بل الجحيم في
الاشارة الى هجره الدليل الثالث تم عليهم اكثر ما اجزأ به من هذه الحجة ومن يتبع احاديث
بين ذلك بل في العامة المتكردون افضل علمهم انهم لا يعلمون كل شيء فلهذا
قلنا انهم لا يعلمون وان علموا اكثر الا انهم لا يعلمون العلم بكل شيء وهذا لا يحصل العقل
اقوله وهذا ليس بشيء لان التصديق لكل ليس شرط في الصدق ولا في التسمية لا لغرض ولا
ولا في الدليل على شيء من هذا الامر حجة العقل ولا العقل ولا في اللغة ومن قال ان
يعلم الغيب وان يعلم من نفسه بعينه المراد ولا يعلمون من انفسهم وانما يعلم الله سبحانه فلا
يعلمون الغيب لذلك لا يصح اطلاعه عليهم لذلك وهذا ليس بشيء ايضا لان كل من يدرك علم
الغيب لذلك فلا يصح من المسلمين الا يتقوا ان ذلك ليس من الله الا الذي يقولون انهم ارادوا
ليس بجادين ولا يرجعون الى الرب وهو كما يجب فذلهم وما يفترقون ومن يدعي انهم يعلمون
الغيب فيقول انهم يخفون ويستبدل بقوله نعم عالم الغيب لا يطلع على عيبه صلا الامن انصق من
رسول فانه ليس لك بين يديه ومن خلفه رسدا فاجزأ من ارتضاها من رسوله يظهر علم عليم
ففي اليوم الغيب وهو في الظاهر علم عليه هذا في حقير الظاهر في الباطن من التواضع والرضى من عمل
هو على والحق واحد وكان قوله وما كان الله ليطلعكم على الغيب لكن الله يجيب من رسوله من

يعلم فطلعكم على الغيب هذا في حقير الظاهر في الباطن من التواضع والرضى من عمل على والمجد وحده
والرضى من الكتاب السنة لا تحصى بكنم يخبرون بالغيب مثل قوله يوسف الصديق عليه السلام
وانبئكم بما ناكلون وما نذخرون في بيوتكم هذا كبر في قدس حق هذا عينا ولا شك فيه وهو من
تعليم الله سبحانه ومنهم من قال انهم لا يعلمون شيئا قبله ولا كبر او انما ذلك ما نزل من قوله الله
صلواته عليه والرد هذا ليس بشيء علمهم من الله هذا لا يصلح ولا يصدق على من ذلك علم
الغيب انما علم الغيب الذي يعلم شيئا لم يقف عليه وقد اشرفنا الى هذه الامور هذا الاشارة الى
اصلها فان الغيب اشبهه وادبها علم الحسنة وما عار عن الحسنة من علم ما عار عن الحسنة
صدق علم شيء من الغيب ولهذا قال جل جلاله والذين يعقدون الغيب المقر بالحق
والتيقن فاستمع لما يوحى اليك من انباء الغيب لا يتكلم مثل خبره هو انهم يعلمون علمهم انهم يعلمون علمهم
عليه السلام وهو علمهم جميعا فانهم وكل شيء حصيا في امام صديق وقال في هذا في الكتاب
وقال انهم ما كان حدينا يفرغ ولكن تصديق الذي بين يديه وتفصيل كل شيء وهذا صرح
لعموم نؤمننا وظاهر هذه الايات الاحاطة بكل شيء وليس كذلك لان الاشياء منها ما كان في
ما يكون ومنها الحجوم ومنها الشريط ومنها المورف فكلها ما كان فان الله سبحانه وتعالى طمطمهم على
واسطة حجتهم ولا احتمالة ان كان واما ان يبع او يتفرق فكلها من اجزاء الله سبحانه
لا يتفرق اليها وانما يدور في عالم الغيب الشهادة له مقتضى حقير حجتهم انهم ان اشاء ان يعبروا
للمقتضيات كما ان اشاء حقير كيف يشاء لان ذاته سبب لا سبب وسبب كل ذي سبب سبب
من غير سبب هم يعلمون بقوله ان لان يعبروا ان شاء الله يعلمون هل اشاء حقير ام لا ومن
مشفقين ويعلمون ان لا يتفرق كونها الى قوله وتصلها بربها ومن حجتهم ضعف في الحسنة
فقد قالتم فلا تخشوا الله مخلف عدله رسوله وتذرية سرقه تصعبا ويكون لا يبعثون بها

يعبر

وم باجره يعلو باجره مابين الديرهم وما حلهم ولا في صفون الا لمن ارتقى وهم من خشيته شفون
من تصديهم برعده ونبات ركنهم الى قولهم عبا ومكرون من علمهم ان كل هذه الاسباب ممكنة
لا يخرج بالوعده من الامكان الذي تارة لو شاء ان يقرها غيرها كيف شاء هم من خشيته شفون
وقلوا عن الصادق عليه السلام ما معناه ان النبي الميارس عليه السلام سجد بحكي وتصرف فاجاب الله
الديارفع راسك خالي لا اعتد بك فالباربان قلت لا اعتد بك ثم عدت بقى النبي عبدك ودا
على ابن الحسين عن الصادق عليه السلام في قوله تعالى اولاد علي وعترتك وجلالك الخ في قوله
وظرفي من اول الدهر عبدك رواه مخلصه في قوله تعالى في كل طرفة عين الى اخر الآيات
وقد تقدم في قوله تعالى في قوله تعالى في قوله تعالى في قوله تعالى في قوله تعالى في قوله تعالى
وفي قوله تعالى في قوله تعالى في قوله تعالى في قوله تعالى في قوله تعالى في قوله تعالى في قوله تعالى
لنقل ذلك ولكنه لا يفعل براديا وبيان هذه الوجهة الصريحة انهم عن وعدهم الفناء وانهم
الى قوله ما منون النبي فاذا كان كذلك فما في قوله لا يكون من احد من الخلق وهم يعلمون
عن قوله انهم مقررون مرتضى عنهم بل ما خلق الجنة والرضوان الا لهم ولا بنا عنهم فانهم ان كنت
تتم ومنها اجزم الله ان يتغير وله الا يتغير فيمكنه يقول انه يتغير ويعلمون عن بعلم الله
لهم ان يبدوا ملكوت كل شئيه فاذا شاء عدم تغييره فعل ولا اراد له ولا معصية حكمه ومنه
ما اجز بان لا يتغير ولم يحتم لهم بان يطعمهم على اشياء مقتضى التغيير الشهادة وان دل اجزاء
لم والملايكة على اشياء مقتضى التغيير فيمكنه اذا اجز ابياتة في رسله فانه لا يكون في نفسه ولا
يكذب الجحيم عن الصادق فيجوز عن هان بان هذا الشئيه ثابت لله والبدل فيما شاء
يحيى ما شاء وبيثه وانما ما يكون في اجزهم الله بان لا يكون حتما على صفة الامام في
من اسباب الفدرة من مقامات قراب الوجود وخصصا القدر والامان في الشهادة من اسباب
الغيب

من صفة ان تكون كالتعاضد والصدق والبر وغيره مما يقرب على القضاء بالاضواء بل لا حكمة الا
الذخيرة زمانا قد يكون ما فيها من البر بما يكون الذخيرة بالفضل السابق بالحق ولا يرب
ما افضل سابق وهو علمه بالحق وان تارة زمانا ما كان كانه فانه يمكن ويعلمون ان ذلك
خلق الله حتى يفضله ويكرمهم من اجزهم انه سيكون ولم يحتم لهم كيف الحال في الغيب
فهذا الحكم ما كان في عدم تغيره مع عدم الحكم كما تقدم ومنه المحتم وهو كما مر من المشروط
انه يجوز ان يقع شرطه ولا يقع ما يقع شرطه يجوز الا يقع لا يقع لا يجاد ما يقع
او يقع فانه جازم ولا وان كان لازم الوقوع مع عدم المنع ومع وجود الاذن اذ يبدون الاذن
بالاسباب السبعة المشيئة والارادة والفرد القضاء والاذن والاجز الكساية يكون في ذلك
حصول الاسباب في الوجود بدون الوجود الفاعل انظر الى قوله نعم قلنا باننا كوني براديا
على ابراهيم والى قوله ثم المرز الى ذلك كيف عد الظل لو شاء جعله ساكنا ويجوز ان يقع لما
شاء من الاسباب المقامات من الشخصات فاذا حصلت الاسباب السبعة الفعلية المشيئة وما بعد
والفعلية ومقتضاها السبعة الكرم والكيف والجهة والوقت والرتبة والمكان والوضع فانها
العلوية والسلطة او بعد بفضله ذلك الشئيه ان شاء فام الكساية التي لا يجوز ولا يتغير هي
كون الشئيه حين كونه وانما صلبه بعد من الذي فيه الجوه والابنات لان الملبس الجوه يتغير
من لا يصير له في الدين وان ذلك لما يجوز فيه الجوه والابنات والله على كل شئيه قدير
ايضا يعلمون على نحو ما سمعنا من الجوه في الشئيه فان شاء الله ايجاد وجهه والاضواء
فيما شاء الله امكنه ولا يشيئ غير الله الاما شاء امكنه ولا يشيئ ايجاد ومما يشيئ امكنه ان
ليوشيا غيره سبحانه وتعالى ان المعلوم والعلامة من كل شئيه من اجز الاقوام له الامان ولا
وجود له الا عن خشيته وليس له حال غير هذه الحالة التي هي حالة الضرر الى الله وليس له اسباب

وغيره

اسباب الابدان عيني ان الاسباب ما تفعل بفعل الله ما انا حدث مستعين بسبب انما الله
به وهو حيزه اقرب اليه من في كل حال الا في ذلك بين الذات والصفة والاضاف والمكان
والفارق فاذا ثبت هذا فاعلم انهم يعلمون الاما علم الله كل شيء
بحسب صولهم خصوصه تخصصه وما اجدهم لا يستطيعون تخصصه بل هو اختصاصه لا يستطيعون
اجماله الا بحجانه فاذا علمهم بشيء في ان لا يستطيعون ان يعلموا في ان امر الابدان يعلمون
كما في الان الاول نسبة واحدة فيهم عليهم السلام فيما سمعت سائر الناس من ولكنة بحجانه دعاهم
فاجابوا كما دعاهم ولم يخلفوا عن دعوه طرفة عين فاحببهم بعلمه واختارهم لما هم اهلها وكانوا
ذكره وعجلوا شانه واعلموا دعوه فاعلمهم على نحو ما سمعوا عالم يكونوا يعلمون وكان فضل الله
عليهم عظيما لما كان صنعهم وعلا الانبياء على حب يقضيه قلوبنا انما كان ما علمهم من العلم
لا يتباهى بالنسبة الى من سواهم يعني ان من سواهم ليس في وسعهم ان يتجملوا ما يتجملوا عليهم السلام
علمهم الله الا ان طلبت حقا نقيم ويجعلهم كل مجد حيا الله عليهم وهو قادر على ذلك وان
كان ذلك القلب بحكم المقض الذي هو مقضى لها بليته الجارية على الاختيار لم يكن ذلك
بمقضى الهدى لا غير نصارى الحكم وعلى بعض في هذا النظام فلا يمكن الا من الخلق
ان يتجملوا ما يتجملوا والمخلص انهم لا يعلمون الاما علم الله سبحانه وتعالى في كل ان على ليد
يعلمهم في ان ما كان عندهم شيء ولا يعلمهم الله الا بواسطة محمد وهو قول الحق كما في الكافي
عن زرارة قال سمعت ابا جعفر يقول لو اننا اذ لا نقدرنا قال قلت ترادون شيئا لا يعلمه
رسول الله قال اما ان اذ كان ذلك عن علي بن ابي طالب ثم على الائمة ثم اشق الامر الدنيا اول
يؤيد بالائمة من قبله على الحسن والحسين ويتجمل على العالم كما هو الظاهر لان الترتيب على
التسوية والترتبة في المكانة والقدم الذي لا تقدم الظاهر في ثم بعد الفاضل عليهم السلام وعول
عليه السلام

عليه السلام واول الائمة القمانيه النسا وحاديتهم في الفصل ويجعل ارباب تقدم الا بوجه وصله عن
ابي عبد الله عليه السلام قال المخرج شيء من عند الله هم تحت يد رسول الله ثم باير المخرجين ثم
بواحد بعد واحد كليله كون اخرنا اعلم من اولنا واذ اراوا الله ان يعلم شيئا فخرجوا به
العلم به فغلبوا ما شاء الله ويخبر عنهم ما شاء واعطاهم الاسم الاعظم وهو حتى سمى الله الرحمن الرحيم
فاذا شاء وان يعلم شيئا علمهم الله وهو قول ابي عبد الله عليه السلام اذ اراوا الامام ان يعلم شيئا علمه
الله عز وجل في ذلك فقد ظهر المشاهير يعلمون علماء حيا فانهم ولا يرون اذ لا يقدروا انهم ابدان يتبدل
ولا يتبدلون الا حيا لا يعلمون وقد اشارنا اليك ان لا يعلمون على وجهين احدهما هذا والتكليف ما علم
في ان لا يعلمون في ان امر الابدان يعلمون حيا فانهم وثبتت ذلك الله فقد تقدم ان العبد هو ما
عن الحسن الظاهر والشهادة هو ما ذكره الحسن الظاهر فاذا قلت لا يعلمون العبد صدقت لانهم
لا يعلمون شيئا الا بعلم الله عز وجل وان قلت يعلمون العبد في انما غاب عن الحسن الظاهر
يعلمون منه ما علمهم الله ما صدقت ولا يخفى شيء من ذلك وعلى هذا المعنى نقل النصوص المذكورة
على علمهم بالامر بالمعروف والمستقبل قبل ان يقع لانهم اذ اشاءوا علمهم الله في الكافي عن علي بن ابي طالب
قال سئل ابا الحسن عليه السلام بعلم من اهل ما روى فقال لما تعلمون العبد فقال قال ابو جعفر عليه السلام
لما العلم وتعلم ويقين عما فلا تعلم وقال مرة الله اسر الى جبرئيل واسره جبرئيل الى محمد ثم واسره
يتجمل الى من شاء في هذا ما يتعلمه علي بن ابي طالب القليل ثم يعلمون بزواتهم على ما غاب عنهم كما
يلعبون العفة والفتنة من اسماء الناس فتم ما اشار اليه علي بن ابي طالب في الفروع المقدم لان ذلك
استقلال المادته ويلزم منه مشاركة الله في ملكه كما ذكره عليه السلام في الفروع ولا تتوهم ان حريته على
الشرع بيا هذا الامر بل انما اكتسب ذلك من حقيقة اللقائين واصبحت لك ما اجبم على الخلق العجز
من سائر من سبقه الظرفين والله خليفه عليك وانما الملك الكلام في هذا المقام لعظم الحاجة اليه

العارفين فاسم كل صفة عبادا وما تنص في هذا المعنى علم العبدون سائر معاني العبودية بل
منافسة وعرف علم العبدية فافهم وعرف المشاخره المكونين من ذلك او خفقا كما قال نعم ولقد
بني ادم اى هذا النوع لوجود الانبياء والارباب والارواح على التشديد الاستعداد بالاية
ان الله لا يهدي القوم الذين ارادوا ان يكونوا منكم اذ لم يكونوا منكم اذ لم يكونوا منكم
صلى الله عليه والخاصة ولكن لا يستقيم لذة الانبياء والارباب وانما ارادهم من جنادهم اى
تلقى الاستعداد من الانبياء واتهم محمد ص خاصة الى غير الكثير بالنسبة اليهم وهو مع الانبياء
الى غيرهم ورضوا وصلى الله عليه والارباب الى غيرهم وفى هذا تكلف وتضع ولعلك ارا صورة
خاصة بالتشديد وجعل قوله بوجوب الانبياء والارباب سببا في هذا النوع لا لاجل ان
صنعهم على التشديد وقوله عليهم وعباده الكرمين مقدرين قوله نعم وقالوا اتخذ الرحمن
سجادة ربنا عبادا كرمون الى الاحاديث وعباده الكرمين مقدرين قوله نعم وقالوا اتخذ الرحمن
والمؤمنين من جنانهم انهم قد قرأوا من الرحمن من طهر روحانية من يعطى كل من حقه ويؤتى كل
درهم من علمهم من وجهه منها قوله سبحانه اى منزهون الاله والاولاد والاولاد لم يولد
فانما خلق صلابون ومنها قال لعلك ارا من جنانهم العبادة ورضي العبودية لا يمكن لانهم
صرا لا يفتاحوا ولا يجره ولا تشبهوا قدوسا بالعبودية من جلالهم والاولاد لم يولدوا
دعاهم لما خلقهم له فاجابوا فاعلم ما جازى له منته ومنها لا يفتونه بالقول لاقى عباده لاقى
عبوديتهم ولا فى خلقهم من جنس كرهه وفى التبع لا اومر ونزلهم ولا غير ذلك كما قال النبي
من الارشيد اى الامام فمهم يقول وهم يعلمون بقوله اى بايجادها وباعطائه ومغليدها وما
وتحليله لغير ذلك بل في جميعهم وسكانتهم واعتقادهم واعمالهم وقولهم واعمالهم واحكامهم
سيد الشهداء عليه السلام فى دعائه يوم عرفه اى كيف انجم لك عقلا وهو منك برز اليك وهذا
اليد

اليد من الخلق بلقاء عرفه وكل هذا وما اشبهه من صف القول الذي لم يقوله به وانما يحزن فيها
ما حله لم يها وهو قوله وهم باصرون وهذا الامر من ذلك القول وهم عليهم السلام كل من
لا في كل شئ على حد قوله فى الاحتكاك ونحوه ايقانها وهم رفيع ونفيلهم ذات اليقين وفات
هذا بالنسبة الى سائرهم ايقانها هو ايقانهم فمما ياقانها وشهادته فيقولون كل شئ ارا دعاهم
وفى هذا رد على الغلاة بما لا يزيد عليه ومنها يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم اى كل شئ من
علم اية وهو يعلمهم ولا يعطون من علم الا كما شاء ان يحيطوا به كما شاء ومنها لا يشقون
الا ان ارتضى اى لا يرفعون وصنعا ولا يدعون من سائر الا اذا رضى عنهم واذا لم يرض عنهم
من شفيعهم ومجيبهم ومجيبهم ومهم وهم من حشيتهم شفيعون اى انهم عالمون بالله ولا يعلم الا
للحقيقة قال تعالى يخشى الله من عباده العلماء وفى الدعاء الاعلى الاختيار للاحكام الايمان
بلك الين لم يخشك علم والين لم يؤمن بك حكم فكل عالم هم عالمون بامرهم وما افترق مفا
والمؤمنين من لقائه قال خالد بن قزوين ما اترقوا قلبهم وحلوا ايمانهم الى طبع راجعون ومنها من يقبل
منه ان الدين ودينه فذل المخزن جهنم لكن للمخزن الظالمين وقوله وهم من يقبل منهم اى لم يقبل
ومعنا ويلق الاول معناه ومن يدعى منهم اى اعلم بغيره وقد نزل قوله وقوله مستقلا
جليله وحضر فذل المخزن جهنم وهذا جاز على سبيل الفرض كقول النبي صلى الله عليه واليوم
العذارى فخطبت الى ان لم اقبل فتابعت رسالته وقوله صمها الخاطا لا اقبل فخل على من فاقه
لا يلد ضارعا حردوان عظم جليله لانه الله الذي لا يؤمن مكره ولا يخاف جوده واما الثاني فمضى
وجوه منها ومن يقبل من الناس اى الامانة قال فى الدين ودينه فذل المخزن الفاضل من الناس
جهنم ومنها ومن يقبل من الناس اى امام من دون الامام الحق من الله سبحانه فذل المخزن جهنم
منها ومن يقبل من الناس اى الامام يسوع الله بالقول اى يقول من دون ان يقول الله او يعلى

امر الله وان الله لا يعلم ما بين يدي الامام اذ ان الامام في حق الله لا يقين الله دينه ودينه اذ انه
ادانهم الا انهم من جنس اخر حقيقيا عرفان نقده ومكره عن علمهم بالله وعقدهم في ملك
غير جهنم كذا في غير الظالمين وهم الذين يعرفون عن مراتبهم التي وضعها الله فيها او وضعهم دون
ما وضعه الله في ذاتهم من الاكراهيين قد وضعوا الشيعه بغير موضعين وقعوا في الظلم لان الظلم يقع
لشيء في غير موضع وهذا معنى ما قاله عليه السلام اقتباسا من القرآن لا يقين بالقرول وهم باصره
يعلمون اني سكتون باصره وليكون باصره فيكون الجهاد باصره ويقولون ويقولون باصره صلى الله
عليهم اجمعين قاله لا يقين بالقرول وهم باصره يعلمون قد تقدم قبل هذا في شرح وعبار والمكربين
ما يكون في الاشارة الى معناه ولا يحتاج الى العادة

در بيان نظایر علم وجود است بدانکه از جمله مسائل صریحی است که در نظایر و بین علم وجود است
یعنی وجود و حاصل در علوم وجود است این سلسله چون صریح بهم پیوسته است در صریحی اول عالم
احتمال است که عالم ممکن است و اول عالم ممکن است که عالم نفعی باشد و ممکن است که چیزی است
که عالم عقول باشد و چیزی است که لا اله الا الله است و در صریح اول ممکن است صریحی است
در قرآن مجید جدا این مصلحت است اما برای اهل الشارعه و نیز برای اهل ظاهر العلماء فالصلوات
کما لله علی اربع اشیا العباد و الانس و الطایف و الجنان فالعباده للعلم و الانس للخلق
والطایف للاولیاء و الجنان للائیناء و حضرت فرمودند عارفان برای علم است علوم در این مقام
ظاهر است که برای ایشان انکشاف است بنسب الفاضل مع الفاضل است و برای قدره ما در قرآن مقرر
برداشتیم استخوانی است غیر الخیم و ابریر بصره کاشاره معلوم مذکور است شایسته سبحان الذي بيده
ملكوت كل شيء واليه ترجعون سبحان الذي له قلوب و يده عالم عقول است و ملكوت عالم عقول است
و كل شيء عالم شانه است که عالم الهام باشد و در آیه نیز فیضه و لربنا ارحم و رزقنا بعضه

بعضی

و بعضی در جمیع کلماتی که مذکور است و این سبب است که این سوره قلب قرآن است و این موجودات هر یک از آن
مذکور است غیر متناهی است و ما بعد از خود و ملک الا هو و قال امیر المؤمنین علیه السلام کما خلقها و خلقها
شیء منها فشیء محیط و المحیط بما احاط منها الاهدال الاهدال الحدیث بیان اشاره ابرار عز و است
و حضرت امام رضا صلوات الله علیه در جواب عمران فرمودند ان الله تبارک و تعالی و خلقها کما خلق
یعنی و لا یفعله و لا یمیک و الخلق یمیک بعضه بعضا ما ان الله و صفت الخیر در تحقیق
صادر اول و جمیع اهل حکمت و عرفان از اهل یونان و مصر و بابل و فارس و هند متفق اند بر اینکه
اول است و حجتی که بواسطه دروغ است از وجوب علم باشیاء و قد ما حکما ههنا یضاد اول است
بغیر خود و اندر ادوی میگویند و سنک نیز بعضی تضاد اول مظهر جلالت و جمال است و یکی مظهر
تعالیم و صیغه است بعد از هر چه در عالم در علم از سنک مظهر علم صیغی و بعد از چهار صیغه که علم است
و هر یکی از این کلمات عالم را میگویند و بعد از آن صیغه اولی و در کتب است و بعد از آن عالم
و قیام قیامت با او و حجتی که بواسطه آن مظهر که سنک است عالمی ایجاد میکند و آنچه در کتب است
از جمله است که حکیم عارف میر ابو الفاسم فندک نیز سنک است عقاید آنها حکما و عرفا ههنا در
و از احادیث اهل بیت صلوات الله علیهم خلاصه آنچه از جمله ان شیم متفاد میشود و نیز از کتب
مذکور است حدیث متفق چون عرض ما یحیی و یخضر است احادیثی را نقل فرمودم و حدیثی است
احباب ائمه است که وقتیکه روح و روح شد عالم حضرت صاحب مظهر نماید و بعد از این و پیش از این
کری عالم چهار صد سال است میگویند و بعد از آن قیامت کری میشود و بعد از قیامت کری که اهل
به طاعت میروند و اهل جهنم بجهنم آید و زمین را حق نعم تبدیل نماید و خلقی برود و
صریح است که سده کی حق نعم صیغی باشد و بعضی روایتها که یونان بغیر آن صادر اول بعضی اول است
و راه ایشان از حضرت اول اول الا و انما موجودات عالم روحانیت چنانکه صاحب طبع و عقل است

بعضی

باصحابه و بگویند که اول حکایت که گفته اند بوی مطهر عقول نفوس و اول آن که در کتابها از وجوب
صالحه شده است اهم تقیم و از خجالت علی بن علی السلام در شهادت انا اسم الله الاعظم و حجاب
اندر آن در ظاهر او فرموده اند سخن اوله الله اسم الله الحسین الخ لا یقبل الله من العباد عملا الا تم
و یفر ص فرموده اند اول ما خلق الله نوری و حجاب اول ما خلق الله العقل همان نور محمد است
و فرموده اند کس و علی بن ابی طالب علیه السلام قبل ان یخلق الخلق هر دو یک لحظه نبودند
اولین جلیوه ظهور محمد و در حدیثی است که فرموده اند انما امر الله و کل من حق و در جواب دیگر
و الجلیوه و در روایت دیگر و الخلق خلقه و اوله شده است کمال ملامت محمد با فرقه و در بحال الانوار
در حاکم العیون حدیث بسیار طولی است بن عباس رضی الله عنده ان امیر المؤمنین علیه السلام نقل نموده
و معنی آن حدیثی است که اول صادر از وجوب نور محمد است و از آن نور و از در حجاب
شده است و مراد از دو دره حجاب اتمه است یعنی شهادت و از آن نور سایر اشیا از بخار و ملکوت که عبادت
از نور و حرارت باشد و همان که در حدیث و اروج ابی ابراهیم و غیره که همه و آب و لوح و قلم و سموات
و ارض و ما فیها خلق شده خلاصه حدیثی است که در اشیا بعضی بلا واسطه و بعضی بواسطه نور
محمد صحت شده اند و در اخبار و در شهادت که محمد و ال او یقیم ملک کنه اند تسبیح و تهلل
و حضرت باقر فرموده اند که جبرئیل نازل شد بر محمد ص و یوکلف بالحدیث بخوان پیغمبر فرمودند
چرخ خوانم جبرئیل فرمود افر با اسم ربک الذی خلق یفعل خلق نون الذی خلق قبل الاشیا و احادیث
باین معنی بسیار است و در حدیثی است و مناهلین و تحقیقین عرفان است هر چه
بعلت ایمان بجهنم اجبار مذکور و غیرها با اعتبار حسن مطلقه متابعت نبی مطلق و نبی مطلق
صلی الله علیه و آله و الهما شاهده عینی خلیفه و اند و در رساله است که هر چه شاهده است قلبیه یا
نظری و ثلث بیان نموده اند و خلاصه شاهده است که ابراهیم که جمیع موجودات مظهر حق و ولی اند

بحدیث

باصحابه و بگویند که اول حکایت که گفته اند بوی مطهر عقول نفوس و اول آن که در کتابها از وجوب
صالحه شده است اهم تقیم و از خجالت علی بن علی السلام در شهادت انا اسم الله الاعظم و حجاب
اندر آن در ظاهر او فرموده اند سخن اوله الله اسم الله الحسین الخ لا یقبل الله من العباد عملا الا تم
و یفر ص فرموده اند اول ما خلق الله نوری و حجاب اول ما خلق الله العقل همان نور محمد است
و فرموده اند کس و علی بن ابی طالب علیه السلام قبل ان یخلق الخلق هر دو یک لحظه نبودند
اولین جلیوه ظهور محمد و در حدیثی است که فرموده اند انما امر الله و کل من حق و در جواب دیگر
و الجلیوه و در روایت دیگر و الخلق خلقه و اوله شده است کمال ملامت محمد با فرقه و در بحال الانوار
در حاکم العیون حدیث بسیار طولی است بن عباس رضی الله عنده ان امیر المؤمنین علیه السلام نقل نموده
و معنی آن حدیثی است که اول صادر از وجوب نور محمد است و از آن نور و از در حجاب
شده است و مراد از دو دره حجاب اتمه است یعنی شهادت و از آن نور سایر اشیا از بخار و ملکوت که عبادت
از نور و حرارت باشد و همان که در حدیث و اروج ابی ابراهیم و غیره که همه و آب و لوح و قلم و سموات
و ارض و ما فیها خلق شده خلاصه حدیثی است که در اشیا بعضی بلا واسطه و بعضی بواسطه نور
محمد صحت شده اند و در اخبار و در شهادت که محمد و ال او یقیم ملک کنه اند تسبیح و تهلل
و حضرت باقر فرموده اند که جبرئیل نازل شد بر محمد ص و یوکلف بالحدیث بخوان پیغمبر فرمودند
چرخ خوانم جبرئیل فرمود افر با اسم ربک الذی خلق یفعل خلق نون الذی خلق قبل الاشیا و احادیث
باین معنی بسیار است و در حدیثی است و مناهلین و تحقیقین عرفان است هر چه
بعلت ایمان بجهنم اجبار مذکور و غیرها با اعتبار حسن مطلقه متابعت نبی مطلق و نبی مطلق
صلی الله علیه و آله و الهما شاهده عینی خلیفه و اند و در رساله است که هر چه شاهده است قلبیه یا
نظری و ثلث بیان نموده اند و خلاصه شاهده است که ابراهیم که جمیع موجودات مظهر حق و ولی اند

بحدیث

بی دوی مظهر جناب احدیت است و مظهر کل اندک کفر فاطمه حجابانه فی الانبیاء صفات و نظریه
والمه ذلک و صفاتنا مع کلام عرفانین که صفت مظهر اسم الله باشد نشانی از احمد و ال و صلوات الله علیه
و دلیل بر این شیوه حدیث است در کامل آن باره از حضرت صادق مبرز حکایت موسی علیه السلام علیه
السلام و بی سالی الواد الایمن فی البعثة المبارکة من الحجرة ان یاموسی الایمن قال سالی الواد
الایمن هو الفرات و البعثة المبارکة کون بلا و الحجرة هو محمد ص و سایر انبیا سلام الله علیهم مظهر صفات
حق است و صفاتی برای ایشانست و سید ما فانا ذلک یخصوا و سید ما یخصه من وجهه اند الفکر
خوفی و بر افتخار سایر الانبیا و المرسلین معلوم است که سایر انبیا قدر داشتند که عبادت و از نما
باشند و اینکه فرموده اند و بر افتخار سایر الانبیا و المرسلین باید بگویی باشد که آنها اندیشه
باشند و تجارب داشته باشند تا افتخار او بر سایر انبیا صادق باشد و ان شاء الله ذلک است که بعد از
بقا و ذلک حاصل است و بری سایر انبیا فانا صفاتی بوده است و از شیوه حدیث موسی ای انا الله
رب العالمین میرسد چنانکه در حدیث مذکور شده است و نظر با آنچه بیان کردیم فرموده اند
بناختن کتاب خاتم البقره و فاتحه الکتاب صده بالجد لله رب العالمین تسبیح جمیع عوالم
از ارواح و اجسام جمیع اینها بر روی خدای جل و جلاله رب الارباب این بودیت از
حقیقت اوست و از جهت نبوت از جهت حقیقت اوست که فرموده اند مع الله حاله لایهما
مقرب و لای مرسول این حاله خالف فانا ذلک است که از او بقا و ذلک حاصل است کما کنه
مذکره و از جهت نبوت عید بر وجهی محتاج برست چنانکه بنیما و عنده جلاله تنخل انما
نبشتمک روحی الی و قال الله هم و لما قام عبدالله بدعوه فرمود بنیما با یکا و مظهر این است
و فرموده و ما همیشه از رب و لکن اللطیف یواسد و فی او را تجویز شاد و فرمود قل هدی سبیلی
ادعوا الی الله علی صیرفانا و من اتبعوا هم انبیا هم نبیها شد که اوست مظهر اسم الله و این نظریه

جهت حقیقت اولست و سایر انبیا دعوت ایشان با نطق بوده است تا ما بواسطه اسما و دیگر و الله امام
است در انما و انما و ذلک انما که اسما سجد باشند در انما و فلیعده جرح در انما و ذلک انما و انما
الله فیض بسیار مظاهر مریدان خیر و لطیفه و جمالی و جلالت و مصلیه درها برتیه او متوجه
است و با بنده زندگان دیگر با و زنده و شاهدین طلب حدیث انما الله و الکل یقتل است با بعضی
اجبار مذکورند و همین است شعور مناظرین از حکما و محققین از عرفا و ما الکفای بنما یم نبیا شود
اذان اکابر برهمنان الله علیهم شیخ کامل شیخ محمد بن شریقی قدس سره فرموده اند درین راه
چون سایر انبیا دلیل همانی کاروانند و نشان سید ما کشته سالار هم قول هم از دریا
کار احد در عین احد کشته ظاهر درین دور آمد اول عین آخر بر ختم آمد با ان ابن ماریه
بلد و منزل شاه ادعوا الی الله و الله جمیع صفات است و انتخاب هم مظهر اسم ذات و اعتبار
مظهر درین نشا ظاهر صاحب حکام و سفید است یعنی رسالت با سفید است و سایر انبیا جبین بود
اگر بعضی از انبیا صاحب نبوتند مثل داود و سلیمان علیهما السلام اما صاحب حکام بنی مذکورند با
نویسه عمل میگرد حکم قدوسی حق طوبی قدس سره نظر حقیقت مذکور فرمودند که سید ما
صاحب نبوت و توفیق موسی و عیسی صاحب توفیق و آنچه از علمای این فیه است بگفت
مرسل و مرشد العالمین ابی عبدالله الحسین علیه السلام اینست که صاحب حکم را سه صورت است
دری مثل قوله تم قال انما نبشتمک روحی الی الایه و صور و ملکه کفر لصلی الله علیه و اله
است که احکم انا ابی عبدالله ربنا هو بطریق و یضیقه و صور حتی کفر لصلی الله علیه و اله لایعنی
فیما عاک مقرب و لای مرسول و در هر یک از این غول نیست مقتضای آنرا جعلی او و بعد از غفلت
انعام از یک با اعتبار مظهر اسم الله لا یغفل نشان عن شان است و از جهت حقیقت که روح اعظم و
کلش که بند در وقت انجیلش و با حدیث مرسول ملک است بر نبوتش و آنچه از صا و پیشوایان

و بعد از آن از هر دو شخص که در حقیقت با او برساند و این شخص با این عقاب بی برسد تا آنکه به این
کرد خندان کنی میگردند بجز عیون حقیقیه علیها السلام و علیها السلام در تفسیر آیه
فرمودند و من بلغ ان یکن لها ما من ال محمد جنود بالقرآن انما انزل به رسول الله ص
من بلغ بریهیم من جن مستزلفه کما و صفیة اینست امام ان ال محمد بالغ مقام نبوت و کما و
و حدیث مشهور ان تارک ذمکم القلیل کما بالیقین و غیر ذلک فی ذمنا حتی بر اعلى الجحیم و عدم
معنی نبوت که تمام علم کمالیة نور غرق ظاهر است نه من علم کما بالیقین باعتبار آنکه علم بر بعض
کتاب الیقین نزد اکثر علمای اهل بیت و نظر بقاعده مذکور باید در هیچ عصری حال از شخص
مذکور نباشد چنانکه حدیث مشهور است از اولوالمؤمنین مضمونش اینست که اگر کسی را در حق از حجت
خدای هم یا ظاهر مشهور یا باطن معقول و آنچه بیان کردیم هو فرائض بقوله حکما الشرف و معناه
اطلاطون الخی شخص مذکور کما فی امر مدبر عالم میگوید در سطر الی حکم قدس سره انسان مشی
میگوید و بعضی از حکما و بیان ملامت میگوید و میگوید در زمان این شخص این نبوت که حدم و شرم
و ملامت ظاهر داشتند باشد بلکه ممکن است که او را نشاندند باینکه از چنین انسان تا
محل اسرار الهی باشد و معتقدان آن اسرار برسانند باعتبار آنکه خلق مستعدان نیستند که وحی و
اطمئنان اسرار الهی با ایشان بدو رسد مگر انسان کامل که لایق این مرتبه عالیست و قدها حکما
هم برین روشند و شخص گذران زندگ میگوید سنه الله الفی خلق من قبل ان یخلق الله بنیاد
و ان یخلق الله خیر بلا و این بر کان صاحب کشفات عالمی و مناهین حکما و قدها عرفا
ای امت هر چه هم بگویند که بیان کردیم و معتقدان بعضی باشند و بعضی بر فرد و بعضی بر جمعیست
از آنجه عارف صمدانی در بیان کما مشی شیخ محمدی قدس سره در چند موضع از مشرفات
قطب حقیقی زبان میفرماید در یک موضع این کلام ایشانست الامام الی الی و غیره فی علم اهل
الوجود

الوجود نیدر الملک استقام ان امره بوجوده و این صورت یقینا الاله الحق جنود موعده ما عنده و
الشیخ رجل اللطیف فی ملکی عن ان یراه اللطیف و هر غیر بعد از این میفرماید پس بدان خدای تم ترا
ناید که بدستی که بر این خدای تم خلیفه هست که پروردگار تو در حالیکه زمین پر از ظلمت
بوده باشد زمین را پر از نور و عدل میکند این خلیفه از غیر رسول الله است از اولی قاطبه
اسم رسول الله است حدیثی است از ابن عباس علیهما السلام است بشیر رسول الله است در خلق یفوق خا
تا آنکه از وقت در خلقی که خدای تم خلیفه است حال رسول الله در خلقی است و بعد از آن شامل
خدا را بیان میکند حتی که شامل غیر است و میگوید که بعد از او هر که از اولی است و معتقد
با و عارفان با اعتقاد اهل حق است از روی شهود و کشف سوره است و بعد از بیان احوال و عیون
میفرماید الان ختم الاولیاء شهدوا عن الامام العارفین فیقول هو السید المهدی من آل احمد
هو الصادق المنتدجین بید هر که ختم بخوبی و علم و طمأنینه هو الی الی و شیخین بخیر و بعد
ان میفرماید که او را انسان و خلیفه صادق است و اما انسانیت او و اعتبار او و کوفت او حضرت
کل حضرت را و او مرتب بر اینست ان چنان عینه که باوست نظر او معجزه بطریق
حجه مستی با ناست بدستی که بیدار نظر کرده است حق سبحانه و تعالی پس هم که در خلق را پس
انسان حاجت طلب و نشا او اندازد و مکرر حاصله با معبود و بیدار شود شیخ قدس سره در کتاب
و در است مثل شیخ عین الله الساطره و شیخ و جلاله الذي اولی من و شیخ حجاب الله و بنا حجب
الله عن خلقه و بعد از کلام مذکور بیان فصاحتا معجزه میکند بطول در جمله اولی و ثانی
که خدای تم امر که در دوازده داشته و مقربان و الیایان در فلك اقصی و فلك اقصی
بدوازده برج غزه و در هر برجی یکی از الیایان غزه و هر دلی در حجاب را نند و نور را نند
فیضا از ان الیایان باسطه حجاب و قلوب با این عالم برسد و این مطلب با بسط عظیمی داده است و در کتاب

این مطلب بر من است پر عامه مشاهده نمیکند مگر نازل ایشان را و خاص مشاهده میکند ایشان را
در نماز که در شان هم چنانکه مشاهده میکند اما اجرام کواکب و عامه مشاهده اینها موجب بصیرت
نی نمائند و در عالم بشری بصورتی شبیه ظاهر شده اند و بعضی تحقیقین از اهل الله درین مقام کلام
دارند خلاصه آن اینست که جمیع ملائکه و افلاک و کواکب قطره ارواح اند و اینها در این عالم
بودند و آدم میان آنرا که بود و نیز ایشان و بعد از آنکه حاتم الانبیا اند و بدین معنی اینها که
بعضی احادیث سابقه است و درین باره جمیع معانی و در شان است که در شان او و حکم و نیز که در
و بعد از طابت و طریقت بعضی معانی در حدیث است که آنرا عصاره از نور علی است و این حدیث
در کتاب مشارق الانوار است و فی کتاب الاخصاص عن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله ص
التماء ذات البروج ثم قال یا بن عباس ان الله عز وجل انزل التمام ذات البروج و یعرف بالتماء
بروجها قلت فماذا یا رسول الله قال اما السماء فانها و اما البروج فالائمة بعدک و هم علی
امرهم المهک و ان جملة الخلق که با این معنی است برکت مرشد حسین بن علی ع در حدیث
قرآن مجید است که در روز قیامت بر او با حق و قلمی چون باین آیه که در حدیث است
الذی جعل فی السماء بروجاً جعل فیها لجاناً و فی الارض جعل فیها لجاناً
درودم انما جعلت کما یلحق بها حقیقه محمد است و بروج اینها و اینها او است که در حدیث است و در حدیث
اندر بروج اینها و اینها و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
سما و بیوت مطلق است و اینها نشأ ظاهر میشود و بروج اینها و در حدیث است و در حدیث است
خود از روح محمد و اینها و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
ذکر و بعد از آنکه اصل بن آدم که موافق ایشان الهام با اهل بیت است و بعضی از این معنی
که از حضرت امیر المومنین هم روایت کرده است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
و بعد از این

و بعد از این که هر هلد و مختصر و قلیله از حدیث مذکور که موافق با اهل بیت است و باین معنی
ان حدیث است که اول صادر که حقیقه محمد است از جانب حدیث صادر شد و در حدیث است و در حدیث است
حقیقت از جانب حدیث صادر شد و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
حجب بینا در حدیث است حقیقت مکتب خودند و بعد از آن ضربت و جبار و ملک است که در حدیث است
الاهول از جانب حدیث بواسطه روح محمد است حاصل شده و بعد از آن ان نور بجهت دفعه و چون
بود است سد و بیست و چهار هزار قطره از نور محمد است پس خدا از هر قطره ان نور بجهت بیست و چهار
آفرید باین نورها بر نور روح محمد صیقل میزند و میکشد و سخا من هر علم الا بجهت سخا
من هر علم الا بجهت سخا من هر علم الا بجهت سخا من هر علم الا بجهت سخا من هر علم الا بجهت سخا
فی الفضل الثالث فی جواب محمد بن علی الزمردی و اما حاتم الانبیا الهدیة فی جواب من العربین
که هما اصلا و بنا و هو نعمانا الیوم موجود عرفه برفی سنه جن و جنین و جنم انما و عارف
شدم میگویند اینها طاهر علیها مشاهده بلیغی نماید نظر ظاهر غلط و کند و نظریه محال است
که غلط بکند فاللیتص ما عن عبد الا و لقب یحییان و هما عیب یلربک بها الهیة فاذا اراد الله
جرا فضع عنو قلمه فی ما عاب عن بصیرة و فی رواية اخرى یلربک بها ملکوت السموت و الارض و چون
مطلب اینها رسید لازم شد که تحقیق عرفانی نمایم در بیان حقیقت وجود مهدی که
الان هدیة بدانکه اتفاق علماء است و هر کس با اعتبار اخباری که بایشان رسیده است که
علیه السلام در آخر زمان ظاهر میشود و زمین را بر او عدل میکند بعد از آنکه علم او و جبار او این
ان غرض رسول و ان اولاد علی و فاطمه و حسین است علم اسم و خلاف در اینها و در حدیث است و در حدیث است
با اهل بیت و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
خود شد و او که در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است
و بعد از این

لیکن این مقام مقام جان نازیب ناسالک بارشاد مرشد کمال آنجی حقیقتش لایس مشاه
 آنجی طریقی تحقیق ان عرفا و معانی این ان حکما یعنی اده عتم که صاحب کشف و شهود اند بیان
 که سالک صادق و بعضی سیدان بقر کلام این اکابر بقیود حاصل میشود شیخ نجم الدین کبری قدس سره فرموده
 اند که رسیدن و بعضی در یک کلان کلمات این بزرگان بسیار باشد بقای برساند که اگر کسی بی سال
 ریاضت میکند آن مقام میرسد بدان بطالب حق که این اکابر در دو ولایت دارند ولایت شریعتی که
 خاتم الاولیایست ولایت شریعتی بر روی ساری اولیایست که کسب ولایت شریعتی از ولایت شریعتی میشود علی
 الاستقاد بعضی هلاکت و بعضی درین عالم الهی اسرارین جماعت مقررند و چون خاتم الاولیای
 که صاحب ولایت شریعتی و نبوتی است مقرر باشد با اعتبار آنکه در میزان شریعت حاصل میشود و
 بعضی از کلمات شیخ نجم الدین قدس سره پیش نقل نموده اند وجود خاتم الاولیای
 و از غریب رسول الله است و حدیثی است این علی ابن ابیطالب است و بعضی از کلمات اکابر نقل
 که تمام انقل از آن در کتب با اعتبار آنکه شیخ فرید الدین عطار قدس سره در مظهر العجایب
 لیا اولیای را ذکر نموده و در آخر فرموده اند که این اکابر همگی در طریقتند و بعضی از کلمات شیخ
 عطار قدس سره نقل میمایم این فرقی کلام که نقل میمایم آن بزرگ مکرر فرموده اند عطار
 جمله فرزندانش حدیث از اولیا جمله بزرگانند حق کرد این نداه پاک معصوم و مطهر چون بی
 این سخن نگویند بلکه هر یک از آنرا شیخ عطار نام میرد با صفات و حالات ایشان
 آخر فرموده اند ای الهی همکاران عیبانی تا جمل عدل کرد آشکار همکار هادی و تاج اولیا بوده
 در عهدش و تاج اولیا ای و کافر معین آمدن بر دل و جانها روشن آمد ای تو ختم اولیای این
 در هر جاها و بان چون جان جان این شهودان بزرگ معصوم حدیث جبار با رضایتش از پیغمبر
 صلوات الله علیه و کافر ضعیف حضرت صاحب الزمان علی السلام مثلین شمس در بغیر این مخلوق میرسد
 اندوز

الاسم الظاهر ظهر في هذا الامه الجليله جميع ولاياتهم على سبيل الارث منهم واليه الاشارة في قول الكمال
 على قلبه عيسى فلان على قلب عيسى اي هو الظاهر هو لا بد من سبيل الارث الخ اما قال رضي الله عنه
 شهود ان الكاربت بعض حطب لير الوان جدياء حيث قال الخليله الذي هو الاولين والحيوان في الا
 ظاهر و بدانکه در سن شمار که هل انی سترغ شربت دو نوش لجان منوم و فرقی سیم است و
 سقیم بقیع شربا لپوس ل شرب فرغ اول را که که نشد بشود نه جیدا فقال فانضو بشود و انزاعه
 میگرد در حدیث است که عیبه مکن ان حوزة فی ویند وینی و ان وی بد میگرد قال خاتم الاولیای فی
 جناح ازرق شقیبا فی و الحیض بذر کول الی ذک و جعل هیه الی روح جناح اسماءک و فرغ دیگر که
 نشد بشود نه جیدا صفات فانضو بشود و انزاعه مکنید قال علی السلام فی تلك المناجاة الی ذهب
 لی کمال الانقطاع الی الله و انصار قلوبنا بفضاء و کفر نظرها الی الله حتی تحرفنا بامصار القلوب بحجج التو
 فضل الی معدن العظمة و بصرة و احنا معلقه بقر قدسک و فرغ سیم را که که نشد بشود نه جیدا
 فانضو بشود و انزاعه مکنید مکنید قال علی السلام فی تلك المناجاة الی و الحیض بنور زکاة الی و فان
 لك عارفا و عن سواک عن عرفا و در این مقام بسیار است که در ای سالک از نظرش مضمحل
 باعتبار سالک از جمله ساسات و شائسته اشمنیب روان مقام بر طرف است با این سبب است شرب
 بطهر لیس و ای شربا اکابر عرفا در این نشانی نشد و سایر معنی در نشا اخذت جو اهلند
 و انفا که درین نشا و نشدند و در آن شرب دیگر چه چیز نشدند و در سبب که سایر جان ان ان هره و
 در حدیثی معراج است که جناب صلی الله علیه و آله فرمودند عبادت ان صلح با این معصوم که با او میجو از نوم
 منم الی و در حدیثی دیگر معنی است و عطا فرمود که این منم بلا خطه جمال من اند
 دنه هر چند و کوزر بعاشق و علاه دیار در اند فرما نشات و در حدیثی و شرح آن که در این
 اولیا اثر صحبت و در حدیثی نشدند خاتم الاولیای الطاهر مولانا ابوالخیر میفرماید صلوات الله
 حفریت الی و در حدیثی دیگر کتاب معراج الشاکه نقل فرموده است

حفریت الی و در حدیثی دیگر کتاب معراج الشاکه نقل فرموده است
 در حدیثی دیگر کتاب معراج الشاکه نقل فرموده است
 در حدیثی دیگر کتاب معراج الشاکه نقل فرموده است
 در حدیثی دیگر کتاب معراج الشاکه نقل فرموده است

ان الله شارب لا ولي له الا الله انما هو الله انما هو الله انما هو الله
طلبوا اذ اطلقوا وجدا واذا وصلوا اذ وصلوا اذ وصلوا اذ وصلوا اذ وصلوا
قال الله تعالى ان الله لا يهدي القوم الضالين
ومن حيث ان الله لا يهدي القوم الضالين
بفهمد بري في فوجهم فقل من الله ان الله لا يهدي القوم الضالين
منصف شد بصفتان اثنى ونظر بدارت خود است وپای نشوئی طایفه از طایفه است وانشاء
دنبل غلظت مناسبانم قلیل از آنچه برین تمام کرده شد و در باره شده است باین تمام
ماطاک بازنه آنرا که بپیم فدا جان جنون را از هر که بجز خدا که شد خلك باذن سرگرمی تو پیدا کردند
من که باشم که با آن خاطر عاظم نگذرم لغفایمیکه افاضالک درین تاج سرمه در سال هزاره و صدها
چهار در مقام عطش بودم و عطش را که عمارت از شدت شوق است مایل حقیق و در عالم اولادک
و اولادک هر چه جوئی که در دل بیاد غفایان و نوری و کلایق بینه کی یکدیگر است دوست همی که کوفت ا
تقریری پدید می آید تا آنکه مایل حقیق برین در حضرت ابراهیم بر این فرج بود که هر دو در
دقیقا هذا کبریا که رسیدند آنچه رسیدند و این سیول بر سر خود هم میگردانند و در دل است
بلکه برین مشاهد باطن است که در این حقیق الشیاء و غیر اینها را سال الله الله بر میگرد
ضربا انصافا احوال است و احوال قسم ساح از اقسام عشره معانی عارین است و غیر اینها در
نورین از روح روحها شایسته تابشها چرام و برین طبع آسمان چرام و دیوانه و مظهر جسم و طویل
برین خیزم و در جرم بیدار و چند برین شدت شوق که است تا شب غیره شعبا العظم که شایسته
با عارض خاتم اولیا و عهده صلوات الله علیه و در خدمت و شده هم بودم بعد از فراغ از سرایرت
و در مقام بیدار بودم و در مقام بیدار بودم و در مقام بیدار بودم و در مقام بیدار بودم

منها خیر من استجاب
ربین العابدین ۳۴
در صبح کافله در منا
جات ختمه عشر
اشاره بمعنی زبان
فراشانی امر ۳۴
کرده است

درین

درین خیزم و نافرمانی با کلام و فیکه خوابیدم و بیستم که خاتم اولیا و عهده صلوات الله علیه و در مقام بیدار بودم
این فتنه سخت بودند و غیر بعد از آنکه برینم سپارم شد و برینم شرب با لب با کجا لبها برین
و بعد ازین فتنه عظیمه با این عاجز برینک خجاست شک و دل ادا می بود ندا می خوانم و با این حال
بودم تا بیک شیعی بدیاطون ناکه کردم تا یکی هم بسبت بجز کارنامه ام آمدم هر چه بود بجز اینها
تکلی و لطمه در خواب خود بر دماغه رمضان می دیدم که در بدنه بر شدم استادم و مشغول زبانم صریح
سارک نصف سخنان آن بر قرآن ثابت است و نصف فتنه آن همه نقش و معطر است و مر شدم و در
میگرد که حالا آنچه برینم از دولت خود می بینی همانا که در سال این خیزم هر چه بد نصفش ثابت است
اما نصف آن معطر است تا باینکه در میان سبب عدوی را که کوفتم درین راه ام ناکه بخود باز
انکه افره مرا بر این بر دو عظم ناسنهر که برین صدها صدها خیزم و شرب و شرب و شرب و شرب و شرب و شرب
خامس که عبا صلوات الله علیه شعله نداد و قرآن بشوم مر صالحی امایش شمع نشست و بخیر
دعا بخواند فیض برینم سپارم که در دعا بخواند دعا بخواند دعا بخواند دعا بخواند دعا بخواند
سخنم بخوانم بخاطر هم رسید که دعا بخوانم دعا بخوانم دعا بخوانم دعا بخوانم دعا بخوانم
خوابم و در خوابم سپارم که نافرمانی با کلام و فیکه خوابیدم و بیستم که خاتم اولیا و عهده صلوات الله علیه و در مقام بیدار بودم
شده بود نسبت است و در اینها بر اینها بر اینها بر اینها بر اینها بر اینها بر اینها بر اینها بر اینها
ان دعا و شایسته تمام و آن نصف اینها است اسلاک بجز برینم برینم برینم برینم برینم برینم برینم برینم برینم
که عزت نسبته زاتیه و حسیه سایر اهل بیت عالم امکان را برینم برینم برینم برینم برینم برینم برینم برینم
واجب هم بر کشته مندر والیدان الله باور که ان نور اولیا مانا اهلها است و اهلها است و اهلها است و اهلها است
حکیم فغان دارد هر و خلقی که برینم برینم برینم برینم برینم برینم برینم برینم برینم برینم
و درین مقام مشاهد ام و فیض از عالم قدوس برینم برینم برینم برینم برینم برینم برینم برینم برینم

ان در این کتاب
اولی اهل
الزمان

ال... که بعد از فریضه جمع بیاید و غیر از این دعا را میخواند در هر جمعه و در روز آخر حال
 که طرف راست و خاتم الاالییا صاحب شهادت و در نظر از اعدای نجس که آنها ازین عالم نیستند بلکه از عالم
 اند که در آن عالمند که خود شریف دارند که این مذهب حق برانند و میدانند و کسی از اولاد
 این دنیا سزاواره فرمودند باین دعا و هر کس که دعا را بخواند و در هر روز یکبار دعا را بخواند و در هر روز
 و همچنین سبب قبوله در شرف برسد و غایتش در بدو فضل از ستم بخواهد آنرا بر سر طالع شادمان
 اثر نهد نزد سبب سقیمت حق و آب و دهن مبارکش را بقدرا که گشت سبب از برکت سعادت برده این
 عاجز بخشد و شرف برسد و غیر این دعا را بخواند در روز احوال و بعد از نماز صبح هم در هر روز
 از خود زانی و بزرگ خاتم الرسل و خاتم الولاة المطفلة ص از آن شریف بزرگتر است و بعد از آن
 کریم شریف الهی کا سبب کلام بما فضل الشرب معار ویت این تسکین عیام و قبح که عیون با سزا
 که در کتب جوگند در این دعا در بیان از بار جفا حق و عرفان که در کتب ریاضات
 در کتب فقه مطهر است لیکن علم ریاضات این طایفه علیه بیان می نماید و آن چند قسم است یکی اینست
 که در مطالع و بعد از آن عزت در نظر ایشان نیست نزد اینها همه ازین شرف در راه دوستی این
 روان شریف دنیا و آخرت بیرون و بسیار ماند و بولین طایفه دنیا و آخرت حرام است چنانکه میفرمودند
 الاینها حرام علی اهل الاخرة و الاخر حرام علی اهل الدینا و هاهو اهلان علی اهل الله مکتب که
 کسی بگوید این مرتبه مرتبه رسول الله است و الایها را وصلی الله علیهم چنانکه امر الومینا می فرمودند
 ما عبدک فان التار و طعام الخبثه بله جعلتک اهل اللعابنه جواب میگویم که نه چنان است
 چه اهل ظاهر مقام اکار حق قراند میدانند سخنان را نمیکردند و مردم را بتمام خودی کشاندند
 ندادند هم بله از روی نیست که بر کسی هم نداشتند باشد نیست آن نمانند عیون عزیز که در این عالم
 بجد و حین خفیه انضام هم بله معارف که بر این حقین با این طمع که هر شرف با اینها انداختند

کتب
 مجلس از ریاضات

کاین

کاین تکلیف تکلیف عام بنده در حدیث عبید و ما در آنجا بر عهد انحراف و در شرف است و عبادت
 افضل و در شرف است و اطراوند که عزت حق در نظر ایشان نیست و در هر جمعی در دعوت عرفان و عبادت
 عزت حق است حدیث است که لیلته الهی جبار علی شایع احوال نهاده را بیان فرمودند از آن جمله اینست
 اند که اخطار الحیو من انضم لامن حین نار و لا من شرف الالخبثه و لکن یطرون فی ملکوت السموات
 فالارض کا یظنون الی من فیها فیقولون الله سبحانه اهل العباده قال لیس هو اهل علی فی حق
 مثل هذا قال یا احمد هه درجه الایلیا و الصلوات من استک و من امر عزیزک و اقام حق استک
 قال لی الزها و اکثر انما اذین ام زها و حق اسر ایل قال ان الزها و حق زها و استک کشف سواد
 فی بقره البیضا اللیث و باز در بیان حدیث در بیان صاحب مقام صاف فرموده اند و از آنجا چنین
 و جیند را خلقی و ارفع عین قلبه لایحلیل و عطف فلا حق علیه علم حاسه خلقی فانما جبره ظلم الایلی
 و در بیان انحراف حق بقطع حدیث شرح الخلقه و عیون و محاسنهم و اسمع کلای و کلام ملائکه و امر حق
 بر الای سقره عن خلقی اللیث این حدیث شریف بسیار عجایب است و اسرار بی شمار دارد و در کتاب
 روضه و فی مطهر است خلاصه آنکه امام صلوات الله علیه بعضی دعاها را خواند و بر این مقام عالی بازنده
 شمر رساند و ملحق میگرداند الامم المحضه بحقه علیک انک جبار کریم و جبار کریم خدا که خواسته است
 خواستگار معشوق انما نماید اول نشانه و جبار شرح است باید بدین فرستد چنانکه گفته که هر چه
 فالرح اول هذه لانی هبانی و صلواتی ان کنت فی خطابها هر که با دعوت مردم سازی بود که شریف
 چیز تر جان بازی بود و از جمله ریاضات عامه که در او دارند علی او در جمیع ریاضات و سوره و دعا
 که از پیغمبر و خلفاء او و ما رسیده است بافتکر و تذکره و دعاها و کتاب از نواحی و مکر و شایسته
 کفیم جمع را باید علی او در بلی است که با است که در صفا حدیث هم در یکی از آن حدیث است
 و ما انرا بعید میدانیم و هم جینت مخططه که در صفا و مکر و شایسته و آنچه کفیم مصنفین حدیث



عرف علم کان ما بیند اکثر ما یصل احادیث ما بن معنی بسیار شیخ سگم فرموده اند که سالک را علم و
 معرفت ما شایسته فریخ بر بالالت وحکم منقذ قلبی بر فرموده اند بیفتان نظر آمان از دل نرد پایه
 بر ز علم و جل بیا که لطف سر بعل بشود و بیخ بخله نفس از زایل و خلیله بر فیض الی و سالک شود شی
 نیست که بسیار زود بمنزل میرسد حضرت کاظم فرموده اند که قلیل القول من العالم مقبول مصانفت
 اینست که عالم باعتبار ممارست معلوم و لیس جلاداره است و قلیل القول از عالم که خلیله مستقره است
 نوز وجودی و معیوه و زود بمنزل میرسد بخلاف جاهل چنانکه در این حدیث است که کثیر القول هرگز از
 قایله می بخشد بلکه مر و طفت و سیر عارف کذا و شهور شی اعتبار ندارد و کشف خاتم القان کم
 کشف ابلیس است که عبادت از کشف خاتم و عارف و اسرار برده باشد بر این عارف بقدر است
 حاصل میشود بدان که سالک را حق که این هر بر طلب علم در کتب فرزند واقع شده است و اینها و اوصیا
 علیه السلام با مرالی فرموده اند عین لبت که هر کس بقدر حال خود معرفت حقیقی را شناسد
 از وجه حال آن مجال مطلق بر ماشه اولی عزه اند و بعد از آن با این عالم نرفد از عالم نرفد سبب
 نرفد با این عالم محبت شده اند از مجال مطلق بلا تشبیه شخص مقرب را دیده است و بیگانه و شرف
 با خلت حق و عشق از نیک نگاه که بارم شوند چون درم شرف که در عزت و چهارم شوند
 و بعد از آن معشوق از نظر غایب شده است و بعضی که خصوصیت آن محبوب دارند چنانچه احرا
 بر خیزه اند با این عاشق و میخوردند و چنانچه معشوق را پان میفرماید که بر بیخیم عشق با
 میکند که بر کفر یوسف سر گذرند و میگوید بی پان از چشم با معشوقش نماید میکند و عارف
 و خا چنانکه خدای جفا دار و مدام با نازد این عاشق بخش معشوق دنیا و بشر و مخصوصا معشوق
 علاوه بر هر سالدی این چنانچه اسحال ارجح نظر معشوق حقیقی و مخصوصا الغیب است که ارجح
 در طلب علم اتم از ندهر یک ان خصوص ما انحصر با بیان معر میاید هر قدر که چنانچه حق پیشتر شود

مهرش

معرفت پیشتر میشود عرفا معنی آنست که معنی بسیار شیخ سگم فرموده اند که سالک را علم و
 اعتبار سلغله احداث حجت و شوقی نماید بر کرب شوق سرا می شود و در اوله می شود قال البیرونی
 مر کبه قال الله هم من کان بر جوف الفاء الله فانه اهل الله ثلاث بها الفاء الله شوقا لقاء الله است جعل
 جذبه فانت عشق انتبت بر جوفان را جزر کنید من بجز شدم و کوان را جزر کنید و لقاء درین
 برای ایشان حاصل میشود و در آن شاه فرقی آنچه درین شاه شاهد میاید و حیا میاید که در اولی
 این علم حدیث محبت کرده و بر شوق از جمله مؤمنین ما لایعنی در آن شاه هر قدر که درین شاه علم فرشت
 حاصل نموده اند لقاء برای ایشان خواهد بود عاشقی که درین سوکان سر است عاقبت ما را در این سو
 ره لبت ایما جاستد عالم الله و علما ان ما الله و بعضی از جماعت با عبا و علم با الله چشم دل است
 کاخ مجله عبا لبت هم رسایه است محبت که اند بخدی هم نشان بنان حال می کند انقدر هم
 که با نظر و چشم نشان است که در این رخ او هم عیلام کلمات و ایما جاستد عارف بالله اند اما عارف
 بعلم و در حدیث موجود است فان الله لایعنی لبت که کفتم وی بیند که کهنه خود شان مانع است
 ایشان شوق هم رسید سالک الی الله عین دنیا که کفتم وی بیند که کهنه خود شان مانع است
 و انقدر که طالع اولی گفتا که اند این جماعتی گفتا می نمایند متعل بنابر سرشد الکافی الکل
 ساقی و حدیث امیر المؤمنین می شود و شرفی که آنجا بر خود اند آن گفته شد با اولی
 از اشرف السکر و اما آخر حدیث که در مصلح می ام باشش بیان نمودم این شرف را از الخلیف
 می نمایند و میگویند سابقا ما زه سنا کجاست می بیاید که در هر ساعت جام نیشه نمانی است
 که در او جریه جلا عاست بجز که ما زه سنا حقیقی ما جز است که با کجاست بلکن و بیوم برود
 دوست که ما زه سنا کجاست سر بپایه نوز پیمان ده گفت و در نماز می اولت گفت با دست
 هر که بنشیند با اولی که اند از خود در حدیث بعد از آن کوشش جان آید در چهار چرخ و بیست

قال دالون حمد الله من استان الله استان بكل شئ صلح ووجوب وحقا گفته اند که عشق
تألف اولی است و تا من شجاع بعضی از عرفا هستند که از طریق زهد برهان می رسند و لکن ایشان را
از مقام دلال و انبساط نیست خنثا حال از زاهد فرایند داری نه داغ عشق نه درود محبت داری و کینه
طریق عشق عین دلی می گزید باشد بسیارها از معنی کتاب و سنت و ادب غیر محرم است و از سر بسط
بی غیر خالصه محبت نیست که بگذرد از جان و دل و بر دم عشق نظر عشق بهیچ است و عشق طبعی است
که برای اراد و ناسو باشد مثل امر المؤمنین علیهم السلام عشق و ما یقول الناس عشق فلان و عشق فلان
فما اهل التمس تلك فلو جعلت عن ذلك الله نعم و ابتلاها محبت الاغیار و این حدیث را علم عند الله و عند
ولیه نظر عشق طبعی است که از لطافت صفا و بصیرت که می توان میلان عشق تا طهارت میلان نفس است
و الا عشق همی طبعی که غیر بهی می شود نزدیک محبت که از این دو قسم را می گویند و همان است که
از راه اولی است که حلالی هم صیقل از اندر دهار را محبت می آید و از هم نزدیکان حدیث شامل عشق عین
است با اعتبار آنکه در عشق عین دل حالی از بار اولی نیست چنانکه بیان کردیم که ظاهر عاشق عین
هرگز چشم دل است و از حق مهربان می آید عشق کشته است و وجه جمال مطلق را در صفت ملاحظه نماید
بسیار سنان قوی مطلق جان است نه در شب همان این سخن است که آن عشق معشوقه عینی را در
حسرت شاه می نماید بنام آنکه معشوقه جهان است جان عشق پیدا می آید و بعد از آن در
می آید که فعل و بعد از این عمل است و در قیاس است که است حکم عدم در شرف زیاد می شود
در ملاحظه بودن معشوقه از دل و حسن حقیقی غیر متغیر چو لطف فعل چون نوزدی جمال عشق همان
شده پس رو که از این دل بر کار نوزاری و پس از این با ده خاک آلوده می گذرد و خود را با پیاده صاف
می رساند لیبی صاف در طاعت و بندگی عاشق حقیقی صهر کینه پیش کلوی سینه چاک کان کلوی
از حسن کشته بر عمر ناک آلوده خاک آلوده تا آن محبت کند صاف آن باشد نام چون کند خلاصه

عشق

عشق دلش از ذکر الی بنی بیان کردیم بن کاران فرموده اند هر که او عاشق نری عاقل و هر که او عاشق
بر همین کار و حق بداند آنچه که گفتیم برای شما حدیثی نقل می نمایم که در آن حدیث اشاره لطیف است که عشق
تلخیص می کند اما آن اشاره را که می رسد که از هم دور عشق چون حیره باشد تا چون خودی
دور نماند آنکس اندک حال دل می کنیم که با هم از این مذهب باشد و آن حالت اینست در علم از حضرت
صاف و مروتی که از آن خواست زلیخا که آن حضرت بیوسف و داخل شود مطلقان بیوسف گفتند زلیخا
که ما تا خوشی داریم که ترا نزد بیوسف بیاوریم برای آنچه از تو باور صد است زلیخا گفت من می ترسم از کسی که
او از نظر می رسد بر او ظاهر بیوسف فرمودند ما زلیخا حبیب ما می بینم تا تحقیق که بفریادت نک
و زلیخا گفت لطفه نما که جعل الملوك بمعصنهم عبدا و جعل العبد مطاعهم ملک و بیوسف فرمودند
چرا دایم ترا با آنچه از تو واقع شده است گفت زلیخا حق و جعلی با بیوسف بیوسف گفت چه
اگر صد یک بی برای که محبتش می کند بسیار شد و در آخر الزمان احسن است از این محبت و احسن است
از این محبتی و سچ تر است از این محبتی که زلیخا گفت راست گفتی بیوسف گفت چه در اینست که در دست
گفت گفت زلیخا برای آنکه بدستی که قوی بود کردی او را واقع شد حدیث او در دل من بود می کرد صد
عز و جل بیوسف بدست که در دست دامن زلیخا برای دوست داشتن او محمد را صیقل می دهد هر که
بیوسف را خدایان می کند زلیخا را عقوبت خود او را معلوم سنان ظاهر جز آن که عشق زلیخا بیوسف در اول
عشق عینیت بود اما برکتش با او استماع بیوسف زلیخا از این جری یافت و قلبش دلش عشق بیوسف
کلاه شد است ما شکر شکر کرد که از اینم از غیر بیوسف بخشاید ما حقیق که بخشیدند نام
محمد دلش از این سخن محمدی که که است و اگر بیوسف بخیر زلیخا ذکر محمد را کرده است بعد از هر آید
از عمر که زلیخا را می کرد و آنچه را بعبادت می کرد قبول می کرد قبول می کرد که بیوسف بیوسف است
صادق و بیخاست کجا و جان قلبی برای آنچه است بود ما شکر شد که اینک فایده لطیف

Handwritten marginal notes at the top of the page, including the name 'عبدالمؤمن بالله' and other religious or philosophical phrases.

سرت از عشق عصف معلوم طالب حق و اهل ذوق برده باشد که محبت یعقوب بوسه نمایی بود
محت طبعی باین حد که در قرآن مجید مذکور در اخبار و آثار و سطر است لای شان اکار برتیا انبیا نبوت
و اگر محبت یعقوب بوسه با اعتبار آن بود که بوسه بی بود معلوم است که نبوت در اولاد بوسه قطع
شد و نبوت جمع انبیا بی اسرائیل در سایر اولاد اسرائیل که یعقوب نشود و در حدیث است که یعقوب
انتمک المون سلا عنده که چنین بوسه نمودی که نشانه باین سبب است که بوسه نبوت در اولاد
خزای که بوسه دید برای عزیز بی هم معلوم میشود که میایدند تا انا و انا عمل یاید و آنچه ان
اخبار و آثار معلوم نبوت محبت غیر ما نبوت بیدار شده است پیش از محبت با اهل زمین و سید انسا
و حق سبحانه و تعالی الله علم بوه است بلکه عشق نسبت بیدار شده است و است و هم چنین جواب امیر
المؤمنین و فاطمه زهرا و حق سبحانه و تعالی الله علم عشق و اشهد بیدار شده است پیش از محبت یعقوب
و عشق پیش از اولاد زمین و فاطمه و حق سبحانه و تعالی الله علم عشق و اشهد بیدار شده است
و تاسیله جزا و اعضات و علاجات ان لغز و در حدیث است که در آن وقت اولاد و بی درکی
توکل نموده در بعضی از مظاهر جلوه نموده در بعضی از مظاهر محبت و در حدیث است که در آن وقت
ملاحت راهت حق را نیست قاندازی که بوسه آن ندارد پیغمبر و زهدند و بی معاف حق و انا صلح
منه و در بعضی از مظاهر با اعتبار خصوصیتها مظهر جلوه تمام آن لغز و در حدیث است که در آن
نما می ظهور در مظهر دیگر نیست و این سبب میان مظاهر است از دیگر یعنی مظهر با خصوصیت است
که منشا اصیاب مظاهر است از دیگر که هر چند در اوصاف بصفا کمال انساوی باشد که کمال است
است و انا و اوست الا بقره مظهر غایت آنچه غیر است است اینست که ظهور تمام لغز و در حدیث است
خصوصیت مظهر است باین سبب است که در مظهر و امیر المؤمنین و فاطمه و حق سبحانه و تعالی الله علم
بود است و بوسه مشرف یعقوب است قال النبص ان لا یمن الا من قبل الیمن ان حضرت بر

Vertical handwritten marginal notes on the right side of the page, continuing the discussion or providing additional commentary.

ان کتب فرمودند جل بقره اولی پس است نشان میگردید در این جزای از او میباشند و الحقیقه آن
بزرگواران ملاحظه حال اطلاق می نمودند که ملاحظه فاحش است بحالت مکرر و ملاحظت و نظرد و احد است
در اسما و صفات خصوص مظهری که متصف به جمیع کلا بوده باشد با ظهور تمام ملاحت و آن حق و فی الحدیث
قال الیمن ص و ایاک و الا نظر که ما در فایان لهم لولیک و الله و شیخ محمد قدس سره فرموده اند ملاحت
از جهلی ضللی در آمدیم چون ندانیم ابالی بشهرت نماند بیکر علم زد هرگز بی عالم را هم زد و بی شاه
در وقت بیغیر هر در تحت هم او معنی درون روی حق نبوت چیست نه آن حق است تنها کوی آن
چیت جز آن حق بی یاید دلرانی که شرکت نیست در کار خدای در بیان محاسن
است بلکه از جمله باغات این طایفه علیه محاسن است محاسن باطنی در جمیع صافه و اول
و بعضی از صفات است که از آن صفات چون عبودیت و رجوع باقری بی یاید اما محاسن بیخاست
در حق با عدل و جمیع و صحت بعد از سک محاسن را دارند و باین فیض بیکر است ازین صلوات الله علیه
فرایط عظم از خفته محاسن رسیده است و هر سداست و آنچه در این فیض است در این با محاسن بیخاست
نمایم اول بیان دلیل برای ما میهم هم ان کتاب الله و هم از احادیث و دلیل محاسن است که الله قال الله
و لشطر نفس ما وقت لغز و انا دلیل از احادیث در کافی با بی وضع سداست و در مصباح التشریح
هم با بی عید سداست و ما بیک حدیث کافی ما میهم عن الیمن الماخر علی الم قال الیمن ما من لهم
بحاسن فیض کل یوم فان عمل حسنة استرا الله فم وان عمل سئرا استغفر الله عنها و ان بالیه نفس
طهار و صلح و حج باشد نکای را بفعل میکند که در حدیث است عوفی را و آنچه در این فیض است ان
روی حدیث است که هر سداست کل علیه التفتیح امیر المؤمنین است و این حدیث در تفسیر کلا
حق این عا العکری صفا التتیر لانا و است صلوات الله علیه ما حدیث اولی طوی است
چنانچه در امیر المؤمنین محل الا کس ما میفرماید محلی الیمن لکثیر چون روزی است بی خطا

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, including the name 'الدکتر' and other notes.

در بیان این که
در بیان این که
در بیان این که

خود نماید و بگوید با من هم نامی مضمون علیک لا یومر الی الله و الله قد علم انما فی حقها
علمت انما کون الله و جلاله هیئت حق موثقی انت عنک کبریا حفظه بظلم العیبه اهل حفظه
بعد الموت فی خلفه کففت عن عین جویون حفظه اهلک و اعلمت انما الله صفت غیر بعد از آن
حضر میفرماید که در آن روز که هر کس از کافرین و غیره از او صادر شد است حمد
و شکر بخواند و اگر کسی از او صادر شد است از او بگوید و صلوات بر محمد و آل او برسد
که صلوات بخورد و بنام خداوند و بعد از آن که در هر روز از او بگوید و صلوات بر محمد و آل او برسد
ان که در آن محاسبه فرود شد که صلوات بر محمد و آل او برسد و در وقت نماز محاسبه می نامد و اینها
انکه در روز قیامت محاسبه می شود و در بیان سیرت و سیرت سیرت و سیرت و سیرت
منافق و منافقان و منافقان و منافقان که عاقبت و عاقبت انسان سیرت سیرت سیرت
و سیرت سیرت سیرت اول سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت
مشاهده ذات احدیت بی ملاحظه بقیامت و شوقیات و احسانات دوم سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت
با اعتبار بقیامت انقیاد صفات و تقویات صغیره بقیامت صغیره و کمال انقیاد انقیاد انقیاد
سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت
اعتبار در اول و قدسها در اول سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت
و چنان سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت
محل او امر و ذم المیده و جوانین و سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت
که عاقبت اهل و عرض حق از عیبت انبیا و رسل بعزایین نیست و بی غیر خلق ما او صلوات الله علیه ان
جانب حق جمیع طرف ظاهر و باطن را طی نموده اند چنانکه اخبار اهل یومین ۴ فرموده اند ما
شیئا الا و قد علمت الله قبله و ما را به شیئا الا و قد علمت الله قبله و فرموده اند ما را به شیئا الا
و قد علمت

در بیان این که
و طریق آن

و قد علمت الله قبله انما یفقه بعد ظاهر است که استدلال برده باشد و فرموده اند ما را به شیئا الا
و حضرت سید الشهدا صلوات الله علیه فرموده اند ما فی عملنا اختلاف الاثار و تغافلنا الاطوار
ان ما را به شیئا الا و قد علمت الله قبله انما یفقه بعد ظاهر است که استدلال برده باشد و فرموده اند ما را به شیئا الا
بر او ظاهر شد و چنانکه مجلس بیان می نماید ان عامال صالحین اهل ان و حواء حیوان حواء
انسان و حواء ناره و حواء شهب و حواء کرب و حواء انوار و حواء حواء حواء حواء حواء حواء حواء حواء
چون سخن با اینها انجام می بخش می نماید بعون الله نعم بر این سالک نا آنچه می بیند صدق است از کتب
حواشی و بیان ای سالک سایر که عالم مثال المبتغی منها می و هر چه درین عالم هست مثال او در
مثال هست که عالم بر بخش می میگوید و هر چه در عالم عقل و نفس است مثال او در عالم مثال
و حکما و اشراق عرفان کلام قائم بود این عالم و اینها کرب و حواء حواء حواء حواء حواء حواء حواء حواء
بدن و او غشاه اند و سیرت ان عالم با عقل سعادت و حواء حواء حواء حواء حواء حواء حواء حواء
صلوات الله علیه نیز در سوره است بر حواء ان عالم و ان جمله بلفظ جالبها و جابرسا در حواشی
وارد شده است و اگر چنانکه بلفظ جالبها و جابرسا ان عالم را داده اند و هر یک از این عالم
نزد تحقیقان نقص است بعضی از آن است که فرای و معجز او را در ان شرط است و انرا حواشی
معجز است و مسامحه و وفات و عیال و درین عالم است و در انک لواعب نیز شرط است بقول در حواشی
قال الشیخ الكامل عبد الرزاق الکاشی رحمه الله فی الاصلح الدوام انوار ساطع لیل لاهل الدیارات
من ارباب یقین و الصغیر الظاهر فتعلم من الجبال المنیر المشرک حفر صفا هذه الجبال المنیر الظاهر
نیز ای علم انوار کافرا الشهب العزیز الثمر فیضیه ما حوهم و هی اما من علیه انوار الفجر و الزمرد
علاقم من حفر ان الحرف و اما من علیه انوار اللطف و الوعد حفر ان الحصر و الفجر و بعضی
غیا می در این ان شرط است و انرا حواشی منصف حواشی حواشی حواشی حواشی حواشی حواشی حواشی حواشی

يا اذنه بعضا من عيانا وديا بل يقين باعتبار على ما وفي ذلك مشاركة ما يله يقين متخيلا انما
 كونه صوتا مناسبا نحوها وادو يوشاند وديان كونه شاهد كذا يوشع وراشع وديان
 يوشع مناسبا بصوت هلل عمو كذا وحققت ان اذنه وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع
 ما خلف كذا ياشد ذلك كذا يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع
 اذنه وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع
 لما سرجيل يوشاند ان واقعه باحزاب صادق يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع
 منقسم يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع
 بقوت علم يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع
 حاله يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع
 محجوب ما يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع
 ومشاهد انما يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع
 اضلا صفات حلاصه يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع
 اصلا صوتيه يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع
 والاصابع اسباب بعضها الى النفس وبعضها الى البدن وبعضها اليهما جميعا اما الاصابع اللاحقة
 الى النفس كالنحو العام الى النفس والاعقاد بالصدق وحيل النفس الى العالم ايضا العقول
 طارها من التقاضي وادراجها على البدن فاصفاها بالها ملان هذه المعاني يوجب
 ويفرهما بقدر ما في النفس وتوحيدها على حروف العالم المحسوس في الكلمة الواجبة لعدم
 تايم تقوى المنا سببها وبنى الادراج الحرة لا تصفاها بصفاها يفتين عليها المعاني الواجبة للا
 اليها من تلك الادراج فيحصل الشهوة التام ثم اذا تقطع حكم ذلك الفيض يوجب الى الشهادة وقصته بيا
 منقسم

منقسم تلك الصور بسبب انظماها في الجمال والاسباب اللاحقة الى البدن وصورها واعدالها في
 والاسباب اللاحقة اليها الايمان بالطاعات والعبادات الدينية والجزء واستعمال القوى والاشياء
 الاولية الالهية وحفظ الاعتدال بين طرفي الاخرى والتمسك بدم الرضى وذلك الاشغال بعين
 الحواس والاشغال بالذات كحضور ما من اول الابدان وقت النوم والتمسك بالخطا ما يخالف ذلك من
 مخرج الصاع واشغال النفس بالذات التي يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع
 في الشهوات والحرص على المحال فان كل ما يوجب الظلمة وانما يوجب الظلمة وانما يوجب الظلمة
 النفس من الظاهر الى الباطن بالذات يتجد لها هذه المعاني فيشغلها عن عالمها الحقيقي فتقع ما
 اصفاها حلاصه وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع
 كنف وظلمة مجاهدة تصرا كنف عبارات انما يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع
 كافي انما حاله يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع
 وادي انما يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع
 انما اول الالجاب يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع
 وكفا في وجوده لست جنابا لست في الاضداد ولكن في الطوبى التي في الصلوة ووجوده انما
 الله على خلقهم وعلى سمعهم وعلى ابصارهم غشاوة معلوم لست كرجيم وكوني طاهر انما جامع
 محجابي بؤذ الذي كانت اعينهم في عطا عن ذكي عطا وشم طاهر ما نفع ان ذكي يوشع وديان كونه يوشع
 وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع
 عرف انما يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع
 طهر لست وان عقله يقرب قلبه من لست عقله يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع
 نظري مخلوق وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع وديان كونه يوشع

كبره معلوم
 عمل نظري
 كبره معلوم

ان اول خلد شرف و کافى حضرت صادق ع بز فرموده اند و حضرت امام رضا ص فرمودند و معتز فرمودند
 و حضرت صادق ع فرموده اند و الباقر علیه السلام و معتز فرمودند و الباقر علیه السلام تا اول
 جهل فرموده اند و حضرت صادق ع فرموده اند و بائس بر جهل علم است شخ کبر شخ کبر شخ کبر شخ کبر
 ده فرموده اند و احد نا احد کليم فرمودند جهل علم است جهل علم است جهل علم است جهل علم است
 بر جهل علم است عقل کل که روح اعظم و عقول اول و ام الکتاب جهل علم است و عقل کل که روح خفیه
 و کتاب مبین می کند هر یک از این دو نام مثل بر مرتبه عین متناهی است و هر یک که عباد و کتاب
 مینامند و طبعه کلیه که صلا اثار و اسماء و افعال است و اول آنکه معتز و اولاده و روح و سوره سوره
 و عناصر و غیره و اول آنکه انسان و حیوان که فرمودند از نوع ملائکه و حضرت معتز است مخفی نماید
 که دیدن اشیا عالم خلط است و حضرت باصره با شرايط یک که فرمودند در بعضی از کتابهاست و مع
 هذا رویت حاصل نمیشود مگر بواسطه فریاد یا فریاد یا فریاد یا فریاد یا فریاد یا فریاد یا فریاد یا فریاد
 قلب عالم ملکوت را موقوف است به حضرت و بر مرتبه که انوار ملائکه و ضرب حجاب است نماید که نسبت
 است با این نوع و آنچه در آن مجاز است که انواع ملائکه و ضرب حجاب است نماید که نسبت
 جعله در فرشتگان و حجاب در میان سر و بدن اختلاف از ان این عالم را دان عالم که در حجاب است
 از ان و اختلاف حجاب را با این سر و بدن اختلاف از ان این عالم را دان عالم که در حجاب است
 امر الیومین ص فرموده اند از ان این عالم از ان انعام است نهایت و کذا شتم این سر را بر جان
 اهل شهود با وجود ان اهل با بصیرت نظر صلیه نظر و لکل درجاتها عملها منافع بدان
 ای سالک سبیل که هر گاه مرید با ارشاد کاملی نباشد نماید و از خود وقوع خود بیرون آید و مشغول در
 ذکر شود در این حالت برکت عبادت ظاهر می و نتیجتاً لسان ذکر از عالم مثال خارج آید و سر و ذکر
 و جهل با غفلی و اتصال آنها با دنیا ظاهر شود و هر یک از اینها بعضی را در و چون در این مرتبه عباد

خللا

قلیبه و ذکر بانی صفات تمام با نفس نوری ظاهر شود بزرگ سزاوار آنکه این فریاد را عمل است که ان
 اعضا و جوارح ظاهر شود و بیاید در عالم عناصر و جوارح بزرگ سزاوار آنکه این فریاد را عمل است که ان
 دنیا است که در یک بزرگ سزاوار آنکه این فریاد را عمل است که ان
 از حق و معانی ظاهر شد که در مرتبه شرف طاعت جوارح و افعال است و این طبع است از الهی است
 استیاضه علیه طور دوم تر که نفس است از خلقت و منبر شیطانی و سعی و بهی نفس تا نصف
 شیطانی است اما است از این مرتبه شده و او را چون از صفات سعی مبرک که در علمش بود و
 و قیام از صفات بهی مرتبه شده معلوم شود و فرموده که علامت الحیوان در آنکه نفس است
 این حال ظهور آید زیرا که در افاق و نفس بعد از آنکه سزاوار آنکه این فریاد را عمل است که ان
 بعد از مدتی سزاوار آنکه این فریاد را عمل است که ان
 و از بانی الزمان است بنا بر طبع هر ایند در عالم باطن تقصاً انظار عنوان الباطن در این وقت
 همین رنگ بظهور تو آید بدانکه در مقام نفس قبل از تر کیه البیرون حده لصفه من جهاد که
 بنماید اما بنماید و هر گاه بصفت فریاد که با معنوی که مانند انسان و غیره نماید که بصورت
 نماید بصورت حجاب انسانی تواند بود و صورتی شود اندون هر چند که هر اعضا خود را حجاب نماید
 چشم خود را حجاب نماید و آنچه نماید یا آنچه باشد بانی صفات شیطانی که در طور نفس آماده
 روح عماد حیوان باشد بصورت انسانی بغایت که بر منظر با بصورت سمک الشیانی با سایر حیوانات با
 آتش دهان هر صورتی که نماید بعضی را در درجه آنکه آماره تبدیل با بد و لو آمد شود که همان نماید
 بغایت عظیم و مرتفع و حجاب آبی آب و سوره و انواع سباع و موچه و عنکبوت و از این نوع چیزها
 دیده میشود و در حاله که لو آمد تبدیل شود و مله هر که در جای نماید از کوه پیسته و درم تر و از این
 ناهل از تر مانند آنها و دره ها و انواع بهایم و در حاله که مله هر که تبدیل با بد و مله تر شود و در اینها

زمن و هو ان نمايد که قابل در لغت و عمارت باشد و در لغت اين بنديل و بعضی ازهايم که در خاصيت
باشان زيرک نباشند ديده شود مانند سب و کور سفند شتر و غير آنها و هم در مرتبه نفس مکتبه بعض
معديات ديده شود و طور سيم بصفتي قلت بصفتي حميد چون دل بصفتي حميد موصوف
و ديگر که الا الله ذلک عبادان ديده دل زود و روح فصفا و ذر جيبا و ديگر نمايد
اصوات حميد چيله در صفت نمايد شريف و جواهر نفيس ديده شود و هم در اول بل و اول دل رو شها
نمايد در لباس سحر و ساطع ناري مانند شمع باغ و قندیل و فانوس و مشعل فانتس سفيد صافي از
هوز و کدو پنهان و در لباس سحر و ساطع ناري مانند شهاب و کوكب و ماه و چو نه صفات ياد شود
نور دل ديده شود بزرگ سحر در قبايت صفای لباس شمع چرانی و تشويق که جوانان در سحر
قابليت و استعداد سالک و توفيق و ضعف مزاج و صحت رسم و مانع سالک و حضور و جمع و تفرقه و جاه
در قنات و کثرت و صغر و عظم صفات نمايد چون سالک اهل صفات و زيرک شدن در طاعات و
صفات و صفة شاهانه نمايد مانند در صفا و عمارت و سار و عبادت و کار و زير زهد و توکل
و سایر صفات و صير و هر نيزي مخصوصه نمايد از زير و کرم نماز است و ديگر که چون دل از کفر بصلايت
خلاص شود بجايت ايمان و معرفت و تخطي با اخلاق زهير و تخطي با اخلاق حميد شود و بار سواد
کامل منجز عبادت و ذکر بشود و در قيه هر یک کذاست نمايد صفات دل زياد شود و از طوع دل بطور
سیر طوق نمايد بنوع صريح اگر چه طوق را بود سوز زود که صفي از زير پر خ است مبدل کرد و طوع و جپام
تجليل سزاست از خواطر هر چه رواه غير چون سیر سوز معرفت و علوم و حقايق مزین شود و ديگر که
هوای عیب چنان مشغول شود که غير بر دل نیاید زير زود سوز سینه مبدل کرد و کلاصفي از زير زود
است و از طوع سیر بطور روح نرف نمايد طوع بچشم تخیل روح سزاست نمايد صفت معلومت و از تفيد
عالم سطر طیران عالم علی چون شاهان روح بال همت پر کشاید و نالهات ملکوتی طیران و ان
جنود

و نیز کثرت خلاص یا بد طور ششم که خفاست حال وی شود و جمع اطوار مغلوبه در زيرک سیم بصفتي
کرد و شمع تجرد قدس سحر و فرموده نماید جوهر صبر با صبر تریک کرد و بصیرت از ریلک او تا ریلک کرد و
سایح که بلان و نرفاقت شایر یکی در آن آب حیاتت یعنی ناریکی که مشاهده سالک بصفتي و نرف
ذات مطلق است که از غایت نرف یکی تا ریکی در بصیرت او پیدا آید درون آن ناریکی نرف نرف که
مقتضی فنا است آب حیاتت بقا با الله که در جبهات سر دایب بنامت نرف و هم عیب بصفتي
و چون سالک سیر حد عالم لاهوت رسد فنا یا بد و عفا صفت نام بلاستی کرد و از نرف حیا
در رخا با الکل و نرف شود از نرف شربت خلاص کش خلعن الهیت پوسند و بقا با الله باید و در
حال با تمام جمع به حال از آن سحر از آب و در باب شارب خلاصی و خدا پنی و در یک و معیر کرد
و جبار صومعه ان شجره واری این نرفی ای ان الله رب العالمین شنید چون حضرت صومعه
تخیل دید و نرفی ای ان الله ان شجره شنید بعین شد که شجره مظهر تخیل است و ای ان الله سخن
حق تقاست و بنا بر این مقلد شجره وجود است که شرف و کمال از نشاء اعدان و بنای و حیوت
اگر مظهر تخیل شود عجب نباشد و رواست ان الحق از نرفی چنان بود و و از نرفی سخن و فی الحقیقه
القدس بار ان آدم و نرف نرف نرف و نرف ظاهره و اللقنا و ما لکن انما قال الله نعم لا یخفی از نرف
کلاسمانی و لکن لیخفی قلبه عین المؤمن و سئل عن رسول الله صریح ان الله قال فی قلبه عباد و قال
الله نعم لا یزال یغیب قلبی بالنوافل عتقا حبه و اذا اجیب کنت سمع و بصر و ید و جلد و لسان
فنی یجمع و فی سئل و فی عینی و در این حد شجره محاسن را یک کرب که بکثرت طاعت و عبادت و عباد
و بهاضت مظهر تخیل میشود و لهذا در جبار اطلاق الله و رب انسان کامل شده است بحسب
کافی که المفضلین عن ابی عبد الله علیه السلام

تجلی عبادت

در لابل و معنی بخت غیر اینها در عیان سادقه و ذکر شده است بخت اینها که اهل بیت باقی ماندند
 نشاءت و معلوم بوده باشد که آنچه در این مقام مذکور شد که سالک بعد از تو به در بطلبند
 کامل مشغول بعبادت و ذکر میشود و انوار ذکر و نورانیات بر او ظاهر میشود هر کس را بخواهد بدین راه
 ترتیب روی نموده باشد باید روی نماید زیرا که اشخاص مختلفند با باشد سالکی در ابتدا اسلوب
 حقیقی برسد بدون اینکه این حال را مشاهده نموده باشد و گاه هفت الی چندین سال ریاضت
 و باز در مرتبه اول است و این حال را نداند نیست انشاء الله تعالی که طریقی تمام سالکین را در مقام
 و مرتب که خود مقتدر بر وجود ماست برساند بجد و ادرینا لا تزلخنا ان فیننا اخطانا و لا

علینا امرنا کما جعلنا علی الذین من قبلنا ربنا ولا
 تمکننا الا طاقه لنا به و لعف عنا و لعف
 لنا و رحمتنا انما نرضنا
 علی القوم الکافرین

